

درآمدی بر سیاست و حکومت در نهج البلاغه

نام نویسنده : محمدمهدی باباپور گل افشانی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین عليهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تاییبی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

پیش گفتار

نهج البلاغه، پس از قرآن کریم گرانقدرترین میراث اسلام است. این کتاب مجموعه ای به ابعاد وجودی یک انسان کامل می باشد. نهج البلاغه شفاء و مرهمی برای همه دردهای فردی و اجتماعی و راهی از ملک تا ملکوت است.

نهج البلاغه گنجینه معرفت بی انتها و دستور العملی است برای سیادت این جهانی و سعادت آن جهانی، نهج البلاغه کتاب سیاست و حکومت، ارشاد و آموزش، تشویق و تنبیه، برهان و بصیرت است. نهج البلاغه کتاب جامعی می باشد که در همه میدانها که احیانا بعضی با بعضی متضادند تکاور بیان را به جولان درآورده است.

امام خمینی علیه السلام در عظمت نهج البلاغه و جامعیت آن می فرماید:

کتاب نهج البلاغه که نازل روح اوست برای تعلیم و تربیت ما خفتگان در بستر منیت و در حجاب خود و خودخواهی خود معجونی است برای شفاء و مرهمی است برای دردهای فردی و اجتماعی و مجموعه ای است دارای ابعادی به اندازه ابعاد یک انسان و یک جامعه انسانی از زمان صدور آن تا هر چه تاریخ به پیش می رود و هر چه جامعه ها به وجود آید و ملتها متحقق شوند و هر قدر متفکران و فیلسوفان و محققان بیابند و در آن غور کنند و غرق شوند.⁽¹⁾ و همچنین در وصیت نامه الهی، سیاسی خود آنجا که افتخارات مکتب تشیع را بیان می دارد می فرماید: ما مفتخریم که کتاب نهج البلاغه بعد از قرآن بزرگترین دستور زندگی مادی و معنوی بالاترین کتاب رهایی بخش است و دستورات معنوی و حکومتی آن بالاترین راه نجات است.⁽²⁾

متأسفانه چنین گنجینه تمام نشدنی، سالها پس از استقرار حکومت علوی، هنوز در جامعه ما، خصوصا در جوامع علمی و دانشگاهی کتابی ناآشنا است. در حالیکه ما بر اساس نهج البلاغه انقلاب کردیم و امام خمینی علیه السلام که از ذوب شدگان در ولایت علی علیه السلام بوده با تاسی از کلام و سیره آن بزرگوار و بهره گیری از نهج البلاغه توانسته چنین انقلاب عظیمی ایجاد نماید و حکومت علوی را تاسیس کند.

بی شک دوام و بقاء و استمرار انقلاب و حکومت اسلامی ما نیز در گرو عمل به نهج البلاغه است. این امر مستلزم شناخت و معرفت کامل و همه جانبه این کتاب عظیم می باشد. در نظام اسلامی برای هر مسؤ ول پیش از واگذاری مسؤ ولت خصوصا در پستهای کلیدی باید یک دوره کلاس نهج البلاغه ترتیب داده شود تا درس حکومت داری، شیوه برخورد با مردم و اداء حقوق مردم و توجه به بیت المال را بیاموزد.

نهج البلاغه نیاز جامعه امروز ما و نیاز جهان اسلام و جهان بشری است. بشری که بدنبال عدالت و صلح جهانی است. حال که رهبر فرزانه انقلاب به بهانه وجود دو عید غدیر در سال 1379 این سال را به نام سال امام علی علیه السلام نامیدند بر حوزویان، دانشگاهیان و روشنفکران و اهل بیان و بنان است که پیرامون ابعاد شخصیتی آن حضرت مطالعه و تحقیق نمایند تا جامعه ما خصوصا نسل جوان ما با الگوگیری از شخصیت جامع آن حضرت به عنوان یک انسان کامل، زندگی فردی و اجتماعی خود را شکل دهند.

رهبر معظم انقلاب فرموده اند:

همان طوری که می دانید، امسال هم در آغاز، هم در پایان خود مزین به عید مبارک غدیر است سال 1379، دو عید غدیر دارد خیلی مناسب است که ما این

سال را به این مناسبت، سال امام امیر المومنین، علی بن ابیطالب علیه السلام بدانیم و بنامیم و خودمان را به آن بزرگوار نزدیک کنیم.

امیر المؤمنین علیه السلام یک الگوی کامل برای همه است، جوانی پرشور و پر حماسه او، الگوی جوانان است، حکومت سراسر عدل و انصاف او، الگوی دولت مردان است، زندگی سراپا مجاهدت و سرپا مسؤلیت او، الگوی همه مؤمنان است، آزادگی او، الگوی همه آزادگان جهان است، سخنان حکمت آمیز و درس های ماندگار او، الگوی عالمان و دانشمندان و روشنفکران است.⁽³⁾

این نوشتار که با الهام از رهنمود مقام معظم رهبری، در بدو امر برای اردوی آموزشی امام علی علیه السلام دانشجویان دانشگاه قم به درخواست نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه قم تنظیم و سپس تکمیل گردیده، فقط از یک زاویه به نهج البلاغه نگریسته است و آن سیاست و حکومت می باشد.

وقتی از این منظر به نهج البلاغه می نگریم، امام را بر کرسی حکومت و رهبری است می بینیم که آئین کشور داری را برای استانداران، فرمانداران و تمامی کارگزاران خود شرح می دهد. رموز انحطاط و اوج گرفتن آن ها، سرنوشت اقوام ظالم و ستمگر و راه وصول به یک آرامش اجتماعی و سیاسی را با پخته ترین عبارات و لطیف ترین و دقیق ترین اشارت بیان می کند و عالی ترین درس های حکومت داری و زمامداری و تدبیر را به همه کسانی که پیروان واقعی او هستند می آموزد. در میان خطبه ها و نامه ها خصوصا نامه 53 حضرت فرهنگ سیاست دینی و معنوی و دستور العمل حکومتی اسلام را بطور دقیق تبیین کرده است.

امید است که با فضل الهی این اثر ناچیز مورد رضایت آن امام همام قرار گرفته و همچنین همه سیاستمدارانی که سعی و تلاششان حرکت در مسیر آن حضرت می باشد، از این نوشتار بهره مند گردند.

در خاتمه ضمن عرض ارادت بی شائبه به ساحت حکیم فرزانه مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه ای که با نامیدن این سال به نام امام علی علیه السلام و تاءکید بر پژوهش و تحقیق در جهت شناختن و شناساندن شخصیت جامع علی علیه السلام و نهج البلاغه، انگیزه نوشتن این کتاب را در من ایجاد نمودند، از مساعدت و همکاری همه کسانی که در تدوین و چاپ این نوشتار ما را یاری رساندند تقدیر و تشکر می نمایم؛ خصوصا از همسر و فرزندانم که با سعه صدر و ایجاد محیط مناسب نقش مهمی را ایفاء نمودند. همچنین از صاحب نظران و خردورزان انتظار می رود با تقد عالمانه در جهت کمال و غنای نوشتار ما را یاری نمایند.

محمد مهدی باباپور

حوزه علمیه قم اول رجب 1420

فصل اول : سیاست

1. معنای سیاست

واژه سیاست از حیث لغت و کاربردهای مختلف، معانی گوناگونی دارد، از جمله : حکم راندن، اداره کردن امور مملکت، عدالت و داوری.⁽⁴⁾ لغت دانان عرب در تبیین معنای کلمه سیاست می نویسند:

ساس الناس سیاسه تولى ریاستهم و قیادتهم⁽⁵⁾؛ به سیاست قوم خود پرداخت؛ یعنی رهبری و مدیریت آنان را پذیرفت. زعامت و ریاست جمعی را به عهده گرفتن، از مفاد اساسی کلمه سیاست است.

همچنین در معنای سیاست آمده است : القیام علی الشی بما یصلحه؛⁽⁶⁾ اقدام به کاری بر اساس مصححت. سیاست فاضله سیاستی است که موجب تکمیل اخلاق و سعادت انسان ها می شود.⁽⁷⁾

با توجه به معانی لغوی واژه سیاست، می توان معانی ریاست، رهبری، هدایت و مدیریت را در تعریف سیاست اخذ کرد. در روایتی از امام هشتم علیه السلام آمده است :

امامت، سیاست است. در زیارت جامعه کبیره، در اوصاف ائمه معصومین آمده است :

السلام علیکم یا اهل بیت النبوه و موضع الرساله... و قاده لامم و اولیاء النعم و عناصر الابرار و دائم الاخیار و ساسه العباد و ارکان البلاد؛⁽⁸⁾

سلام بر شما، اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت... و پیشوایان امت ها و اولیای نعمت ها و پایه های نیکوکاران و تکیه گاه خوبان و سیاست کنندگان بندگان خدا و ارکان محکم شهرها...

این عبارات، به ویژه قاده الامم و ساسه العباد صریحا زمامداری و سیاست مداری را از صفات و شؤ ون ائمه معصومین علیهم السلام می شمارد.

امام حسن علیه السلام می فرماید: ندبنا الله السياسه الامه؛⁽⁹⁾

امام صادق علیه السلام فرمود:

ان الله عزوجل ادب نبیه فاحسن ادبه فلما اكمل له الادب قال انک لعلی خلق

عظیم ثم فوض الیه امر الدین و الامه لیسوس عباده؛⁽¹⁰⁾

خداوند پیامبرش را تربیت کرد و خوب تربیت کرد، وقتی که تربیت او را

تکمیل نمود، فرمود: تو دارای اخلاق نیک و عظیمی هستی، سپس امر دین و

امت را به پیامبر واگذار کرد، تا سیاست امور بندگان را به عهده بگیرد.⁽¹¹⁾

به همین جهت است که امام خمینی ره می فرماید:

سیاست در رأس تعلیمات انبیاء الهی بوده است.⁽¹²⁾

در رساله حقوق امام سجاد علیه السلام می خوانیم:

ثم حق سائسک بالملک و کل سائس امام... و اما حق سائسک بالملک فان

تطیعه و لا تعصیه.

سائس، یعنی سیاست مدار که در این حدیث با امامت مساوی گرفته شده و

اطاعت از وی واجب و فرض است.

کلمه سیاست در سخنان امام علی علیه السلام نیز به چشم می خورد:

بئس السياسه الجور؛ بدترین سیاست ظلم است.

جمال السياسه العدل فی الامر و العفو مع القدره؛

زیبایی سیاست، عدالت در حکومت و عفو هنگام قدرت است.

حسن السياسه قواه الرعیه؛ نیکی سیاست، تقویت رعیت است.

حسن السياسه یستدیم الریاسه؛

سیاست نیکو ریاست و حکومت را دوام می بخشد.
من حسنت سیاسته وجبت طاعته؛
کسی که سیاستش نیکو است، اطاعتش واجب است.
من حسنت سیاسته دامت ریاسته؛
کسی که سیاستش نیکو است، ریاستش پابرجا است.
ملاک السیاسه العدل؛ ملاک و معیار سیاست عدل است.
الریاسه کالعدل فی السیاسه؛
ریاست مثل عدالت است در سیاست. (13)

با توجه به معانی واژه سیاست، هدف آن در جامعه مدیریت صحیح جامعه و زعامت بر مردم می باشد. مسأله سیاست آن قدر مهم است که افلاطون می گوید:

سیاست و اخلاق برای تاءمین سعادت بشری ضروری اند. (14)
از این رو ارسطو می گوید: انسان طبیعتاً یک حیوان سیاسی است. (15)
او همچنین می گوید:
غایت همه دانش ها و هنرها نیکی است و غایت دانش سیاسی که از همه دانش ها ارجمندتر است، بالاترین نیکی هاست. در سیاست، نیکی جز دادگری نیست که صلاح عامه بدان وابسته است. (16)
شهید بهشتی فرمود: سیاست از دیانت، حتی از عبادت جدا نیست. (17)
مدرس، قهرمان عرصه دین و سیاست گفت: دیانت ما عین سیاست و سیاست ما عین دیانت ما و منشاء سیاست ما دیانت ماست.

2. تعریف اصطلاحی سیاست

تعریف اصطلاحی علم سیاست با معانی لغوی آن در ارتباط کامل می باشد.

اینک به برخی از آن تعریف‌ها اشاره می‌شود:

امام خمینی علیه السلام: سیاست به معنای این که جامعه را راه ببرد و هدایت کند به آن جایی که صلاح جامعه و صلاح افراد هست، این در روایت ما برای نبی اکرم با لفظ سیاست ثابت شده است. در آن روایت هم هست که پیامبر اکرم مبعوث شد که سیاست امت را متکفل باشد. ⁽¹⁸⁾

آیت الله مکارم شیرازی:

سیاست مدیریتی است که حاکم بر زندگی دسته جمعی و گروهی انسان است. اگر این مدیریت جهت‌گیری اش به سوی قرب الی الله و تربیت نفوس انسانی باشد سیاست اسلامی می‌شود. ⁽¹⁹⁾

آیه الله گرامی:

سیاست در مفهوم عامش همان امامت است و در روایت از امام هشتم علیه السلام: امامت، سیاست است و شخص امام سائس است. در نهج البلاغه، عهدنامه مالک آمده است: کسی را که اعلم در سیاست است، انتخاب کن.

در زیارت جامعه کبیره ساسه العباد آمده است: سیاست به معنای عام مدیریت مجتمع است و سیاست اسلامی؛ یعنی مدیریت مجتمع اسلامی در روابط داخلی و خارجی با حفظ مبانی اسلام. ⁽²⁰⁾

آیه الله معرفت:

بهترین تعریفی که در نوشته قدام دیدیم، در نوشته ابو حامد غزالی (متوفای 505) است. او می‌گوید: سیاست وسایل حیات انسان را در جامعه در دسترس او قرار می‌دهد. ما از مجموع گفته‌های بزرگان سیاست را این‌طور تعریف می‌کنیم: شناخت کامل اوضاع و احوال جامعه و آگاهی از چگونگی برقراری روابط مسالمت‌آمیز بین افراد، گروه‌ها و ملت‌ها که در پیشرفت آن جامعه و

آن ملت و برای تحقق یافتن هدف‌ها و خواسته‌های درست آن‌ها نقش اساسی ایفاء کنند. اما متأسفانه عده‌ای خواستند سیاست را طور دیگری معنا کنند، تا آن را از دین جدا نمایند. مثلاً می‌گفتند:

سیاست؛ یعنی خدعه نیرنگ و دروغ.⁽²¹⁾

علامه محمد تقی جعفری :

مدیریت و توجیه انسان‌ها با نظر به واقعیت‌های انسان‌انچنان که هست و انسان‌انچنان که باید باشد از دیدگاه هدف‌های عالی مادی و معنوی، سیاست نامیده می‌شود. به عبارت دیگر مدیریت، توجیه و تنظیم زندگی اجتماعی انسان‌ها در مسیر حیات معقول. سیاست با نظر به این تعریف همان پدیده مقدس است که اگر به طور صحیح انجام بگیرد، با ارزش‌ترین (یا حداقل) یکی از باارزش‌ترین تکاپوهای انسانی است که در هدف بعثت پیامبران الهی منظور شده و عالی‌ترین کار و تلاشی است که یک انسان دارای شرایط می‌تواند انجام بدهد. این همان عبادت با ارزش است که در اسلام به طور واجب کفایی مقرر گشته است و در صورت انحصار اشخاص برآزنده و شایسته برای انجام وظیفه سیاست در یک یا چند انسان برای آنان واجب عینی می‌ماند⁽²²⁾ و می‌گوید: اگر کسی بگوید من اهل سیاست نیستم، من کاری با سیاست ندارم؛ یعنی من اهل حیات معقول نیستم، من کاری با حیات معقول ندارم.⁽²³⁾

با توجه به معانی خوب و مقدسی که در منابع دینی ما و در کلمات علماء و بزرگان از سیاست شده، چرا نزد عموم مردم، حتی نزد بعضی از خواص این واژه منفور است؟ واژه سیاست مانند بعضی از واژه‌های دیگر، مثل آزادی،⁽²⁴⁾ علم و... قربانی هوس بازی بشری گشته و قداست و عظمتی که در مفاهیم آن‌ها وجود دارد، به نابودی کشانده شده است، به طوری که وقتی آزادی گفته می‌

شود، بی بند و باری که ضد همه اصول و قواعد ارزشی انسان است، تداعی می شود. با شنیدن علم موشک های نابود کننده، بمب های شیمیایی و امثالهم به یاد می آید و یا کلمه استعمار که در لغت به معنای آبادانی و عمران است، اما در استعمال به معنای غارت و چپاول است.

سیاست هم از آن کلمات است که به جهت شیوع استعمال آن در فرصت طلبی ها، نیرنگ بازی ها، دروغ ها و زورگویی ها، سیاست مدار در چهره یک نفر حقه باز، شیاد و نابکار از آن به ذهن تبادر می کند.

عبده، شاگرد سید جمال، سلاطین وقت خیلی بر او فشار آوردند، ایشان نوشت که اعوذ بالله من لفظ ساس یسوس سیاسه که به کلی از سیاست تبری جست.

امام خمینی علیه السلام می فرماید:

آیت الله کاشانی در قلعه فلک الافلاک محبوس بود. رئیس زندان آن جا روزی به آقای کاشانی گفته بود: شما چرا در سیاست دخالت می کنید. سیاست شائن شما نیست. ایشان به او گفتند: اگر من دخالت در سیاست نکنم، کی دخالت بکند. (25)

امام خمینی علیه السلام در ادامه فرمود:

مرا نزد رئیس سازمان امنیت بردند، او ضمن صحبت هایش، گفت: آقا سیاست عبارت از دروغ گویی است، عبارت از خدعه است، عبارت از فریب است، عبارت از پدرسوختگی است، این را بگذارید برای ما. من به او گفتم: این سیاست شماسست، البته این سیاست هیچ ربطی به سیاست اسلامی ندارد. این سیاست شیطانی است و اما سیاست به معنای این که جامعه را راه برد و هدایت

کند. به آن جایی که صلاح جامعه و صلاح افراد هست، این در روایات ما برای نبی اکرم با لفظ سیاست امت را متکفل باشد. (26)

امام خمینی علیه السلام با این نگرش به سیاست، فرمود:

... والله اسلام تمامش سیاست است، اسلام را بد معرفی کردند. سیاست من از

اسلام سرچشمه می گیرد. (27)

نیز فرمود: من از آن آخوندها نیستم که در این جا بنشینم و تسبیح در دست بگیرم. من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیه اوقات برای خود سلطانی باشم و به امور دیگر کاری نداشته باشم. این معنا را که کسی بگوید اسلام به زندگی چه کار دارد، این جنگ با اسلام است، این نشناختن اسلام است. اسلام با سیاست چه کار دارد! این جنگ به اسلام است. (28)

نیز فرمود:

دین اسلام یک دین سیاسی است که همه چیزش سیاست است، حتی عبادتش... اسلام از همه ادیان بیش تر در این معنا پافشاری دارد. همه احکامش یک احکام مخلوط به سیاست است... نمازش مخلوط به سیاست است، حش مخلوط به سیاست است، زکاتش مخلوط به سیاست است، اداره مملکت سیاست است.... (29)

نیز فرمود:

نسبت اجتماعیات قرآن با آیات عبادی آن از نسبت صد به یک بیش تر است. از یک دوره کتاب حدیث که حدود پنجاه کتاب است و همه احکام اسلام را در بر دارد، سه یا چهار کتاب مربوط به عبادات و وظایف انسان به پروردگار است، مقداری احکام هم به اخلاقیات مربوط است، بقیه همه مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق و سیاست است. (30)

همچنین فرمود:

قرآن کریم و سنت پیامبر آنقدر که در حکومت و سیاست احکام دارند در سایر چیزها ندارند، بلکه بسیاری از احکام عبادی اسلام، عبادی سیاسی است که غفلت از این ها این مصیبت را به بار آورده است.⁽³¹⁾

پس چرا عده ای می خواهند، تعریف دیگری از سیاست ارائه دهند و یا آن را از دین جدا کنند؟

امام خمینی علیه السلام دلیل این مسأله را دو چیز می داند:

الف) عدم شناخت صحیح اسلام تا آن جایی که دخالت در حکومت و سیاست را به مثابه یک گناه و فسق می دانستند و شاید بعضی بدانند و این فاجعه بزرگی است که اسلام مبتلای به آن است.⁽³²⁾

ب) دسیسه استعمار: این ها می خواهند با این کار ملت های مسلمان را از دخالت در سرنوشت شان باز دارند⁽³³⁾ و یا به تعبیر علامه طباطبایی رحمته الله علیه :
می خواهند ضمانت اجرای مقررات دینی را از بین ببرند.⁽³⁴⁾

امام خمینی علیه السلام در مقابله با این طرز تفکر می فرماید: اگر کسی دین را از سیاست جدا بداند، خدا، رسول و ائمه معصومین را تکذیب کرده است⁽³⁵⁾ و تردیدی نیست که نغمه جدایی دین از سیاست از سوی دشمنان اسلام است؛⁽³⁶⁾ زیرا اسلام دینی است که با سیاست آمیخته است.⁽³⁷⁾

ولایتی که رسول خدا در اداره جامعه داشت، بدون تردید برای ولی فقیه نیز در دوران غیبت ثابت است و این از مسائل ضروری و بدیهی است.⁽³⁸⁾

این ولایت همان ولایت رسول الله است؛⁽³⁹⁾ زیرا برقراری نظام سیاسی غیر اسلامی به معنای نادیده گرفتن بعد سیاسی اسلام است.⁽⁴⁰⁾

دخالت در سیاست در رأس تعلیمات انبیا است.⁽⁴¹⁾

بنابراین، امام سیاست را در این عبارات دقیقاً به معنای هدایت، ریاست و زعامت امت و رهبری جامعه به سوی کمال و اداره امور جامعه و مردم به سوی فلاح و رستگاری است. چرا که آنچه که در رأس تعلیمات انبیاء است، هدایت بشر است، فلذا در دیدگاه امام سیاست همان هدایت و راهبرد بشر و جامعه است به کمال و قرب الی الله.

3. سیاست در نهج البلاغه

در نهج البلاغه چند بار واژه سیاست آمده است. که هر چند بار امام علی علیه السلام در برخورد با معاویه آن را به کار برده است. امیر المؤمنین در پاسخ نامه معاویه که در آن دعاوی نادرست و سخنان بیهوده او را گوشزد نموده و به تعبیر سید رضی یکی از نیکونامه هاست فرمودند:

و زعمت اءن اءفضل الناس فی الاسلام فلان و فلان؛ فذکرت اءمرا ان تم اعترلک کله، و ان نقص لم یلحفک ثلمه، و ما اءنت و الفاضل و المفضول، و السائس و المسوس! و ما للطلقاء و ابناء الطلقاء، و التمییز بین المهاجرین الاولین، و ترتیب درجاتهم، و تعریف طبقاتهم! هیئات ⁽⁴²⁾

و پنداشتی که برترین انسانها در اسلام فلان کس، و فلان شخص است؟ ⁽⁴³⁾ چیزی را آورده ای که اگر اثبات شود هیچ ارتباطی به تو ندارد و اگر دروغ هم باشد به تو مربوط نمی شود، تو را با انسانهای برتر و غیر برتر، سیاستمدار و غیر سیاستمدار چه کار است؟

اسیران آزاده ⁽⁴⁴⁾ و فرزندانشان را چه رسد به امتیازات میان مهاجران نخستین، و ترتیب درجات، و شناسایی منزلت و مقام آنان! هرگز!
علامه محمد تقی جعفری ذیل این عبارت می فرماید:

یعنی تو، معاویه برو به دنبال خودکامگی و خودمهوری ها و سلطه جویی ها و فرصت طلبی ها و حيله گری ها و مکایدهای خود...⁽⁴⁵⁾

یعنی ای معاویه! تو را نرسیده است که مردم را سیاست و هدایت و رهبری کنی، این امر به تو نیامده است. تو را با سیاست و هدایت و مدیریت مردم چه کار، تو به دنبال خدعه و نیرنگ و فساد خود باش.

امام علی علیه السلام خطاب به معاویه می گوید:

و متی کنتم یا معاویه ساسه الرعیه وولاه امر الامه؟ بغير قدم سابق، و لا شرف باسق، و نعوذ بالله من لزوم سوابق الشقاء. و احذرک ان تكون متماد یا فی غره الامنیه، مختلف العلانیه و السریره.⁽⁴⁶⁾

معاویه! از چه زمانی شما زمامداران امت و فرماندهان ملت بودید؟ نه سابقه درخشانی در دین، و نه شرافت و الایی در خانواده دارید، پناه بخدا می برم از گرفتار شدن به دشمنی های ریشه دار، تو را می ترسانم از اینکه به دنبال آرزوها تلاش کنی، و آشکار و نهانت یکسان نباشد.

در این جا، حضرت علی علیه السلام سیاست را به معنای حکمرانی و زمامداری مردم گرفت و فرمود:

تو را نرسد که به عنوان حکمران و زمامدار امت اسلام و جامعه اسلامی باشی، چون نه سابقه خوبی داری و نه لاحقه مثبتی؛ یعنی کسی باید به امر سیاست مردم بپردازد که سابقه خوب و اخلاق درستی داشته باشد.

همچنین در نهج البلاغه آمده است :

وسئل علیه السلام : ایهما افضل : العدل، او الجود؟ فقال علیه السلام : العدل یضع الامور مواضعها، و الجود یخرجها من جهتها، و العدل سائس عام، و الجود عارض خاص، فالعدل اشرفهما و افضلهما.⁽⁴⁷⁾

و درود خدا بر او فرمود: (از امام پرسیدند عدل یا بخشش، کدام یک برتر است، فرمود:)

عدالت هر چیزی را در جای خود می نهد، در حالی که بخشش آن را از جای خود خارج می سازد، عدالت تدبیر عمومی مردم است، در حالی که بخشش گروه خاصی را شامل است، پس عدالت شریف تر و برتر است.

نیز امام علی علیه السلام فرمود:

ملاک السیاسه العدل، الریاسه کالعدل فی السیاسه. جمال السیاسه العدل فی الامر. (48)

حضرت علی علیه السلام در این عبارات، عدالت و گذاشتن هر چیزی در جامعه در جای خودش و دادن حق هر کسی به آن را سیاست می داند و تدبیری که بر اساس جور و ظلم باشد، را سیاست نمی داند؛ بلکه یک نوع نیرنگ و خدعه می داند.

دیر زمانی است که نیرنگ و فریب چنان با سیاست و حکمرانی به هم آمیخته است که تصور جدایی آن دو، حتی موفقیت سیاست بدون نیرنگ و گناه غیر ممکن به نظر می رسد. سیاست ماکیاولی دقیقاً به همین معناست؛ یعنی پادشاه و سیاست مدار نباید خود را پایبند و ملزم به مسائل اخلاقی بکند، برای او دروغ و وعده دروغ اشکال ندارد. (49) سیاست منهای اخلاق. معاویه هم دقیقاً از این اصل پیروی می کرد.

معاویه پس از صلح، در سال 40 (ه. ق) گفت :

من با شما جنگ نکردم که نماز بخوانید، یا روزه بگیرید، یا حج کنید و یا زکات دهید. شما این کارها را می کنید. من با شما جنگ کردم تا بر شما حکومت کنم و به مقصود خود نیز رسیدم. (50)

علامه طباطبایی رحمته الله درباره این سخن معاویه می فرماید: معاویه با این سخن نشان داد که سیاست را از دیانت جدا خواهد کرد و مقررات دینی ضمانتی نخواهد داشت و همه نیروی خود را در زنده نگه داشتن حکومت خود به کار خواهد بست. (51)

اطرافیان و یاران حضرت علی علیه السلام بارها به آن حضرت پیشنهاد کردند برای تحکیم پایه های حکومتش در مقابل ظلم و فساد معاویه و اجرای عدالت، اشراف و متنفذین را گرامی بدارد یا به برخی از آن ها مال و ثروتی واگذار کند، ولی امام علیه السلام به هیچ وجه حاضر به پذیرش این گونه راه ها و سیاست ها نبود. فلذا فرمود:

اتامرونی ان اطلب النصر با الجور فیمن ولیت علیه؟ (52)

آیا به من امر می کنید که پیروزی را با ستم بر کسی که زمامدار او شده ام، به دست آورم؟

حضرت علی علیه السلام برای اجرای عدالت و اصلاح جامعه، مرتکب هیچ گونه بی عدالتی و فساد نگردید و فرمود:

و الله لا اری اصلاحکم بافساد نفسی؛

سوگند به خدا! اصلاح شما را با فساد و تباه ساختن خود جایز نمی دانم. (53)

سال ها خانه نشین شدن حضرت علی علیه السلام فقط به خاطر این بود که امام نمی خواست حتی یک دروغ بگوید. اگر امام علی علیه السلام همانند دیگران در شورای شش نفره عمر می گفت به سیره شیخین عمل می کنم، ولی بعدا عمل نمی کرد، هیچ کس او را بازخواست نمی کرد. آن حضرت در طول حکومت فقط کافی بود چند دروغ بگوید و یا به حيله و فریب متوسل شود، اما این کارها را نکرد، نه این که نمی توانست یا نمی دانست یا شرایط اجازه نمی داد.

امام یکی از شش نفره ده‌ه‌ه زیرکان عرب بود و همه از زیرکی و پیش بینی های دقیق سیاسی او اطلاع داشتند. شرایط هم کاملاً مناسب بود. گذشته از این که خلفای قبل او نیز مرتکب چنین عملی شدند و جامعه هم آن را می پذیرفت و گاهی خود مردم و اطرافیان آن حضرت به وی پیشنهاد کردند که برای موفقیت بیش تر، دست به برخی کارهای نه چندان غیر اخلاقی بزند، ولی امام امتناع کرد و فرمود: آیا به من دستور می دهید که با ستم پیروزی را به دست آورم.

امام علی علیه السلام می فرماید:

بئس السیاسه الجور

بدترین نوع سیاست، ظلم و جور است.

اگر علی علیه السلام این کار را می کرد، دیگر علی علیه السلام نبود، دیگر به عنوان اسوه و الگوی عدل، سیاست و حکومت نبود، می شد مثل سایر حاکمانی که در طول تاریخ آمدند و ظلم و ستم کردند و رفتند. آن چیزی که علی علیه السلام را از سایر حاکمان متمایز می کند، همین سیاست و شیوه علی علیه السلام است. عده ای در همان زمان گفتند که معاویه زیرک تر و سیاست مدارتر است. شاید الان هم عده ای بگویند که معاویه سیاست مدارتر از علی علیه السلام بوده و علی علیه السلام برای تحکیم و تثبیت حکومت باید چنین و چنان می کرد. علی علیه السلام به این توهم پاسخ می دهد و می فرماید:

و الله ما معاویه بادهی منی، ولکنه یغدر و یفجر. ولولا کراهیه الغدر لکنت من ادهی الناس، ولکن کل غدره فجره، و کل فجره کفره. ولکل غادر لواء یعرف به یوم القیامه.

و الله ما استغفل بالمکیده، و لا استغمر بالشدیده. (54)

سوگند بخدا! معاویه از من سیاستمدارتر نیست، اما معاویه حيله گر و جنایتکار است، اگر نیرنگ ناپسند نبود من زیرکترین افراد بودم، ولی هر نیرنگی گناه، و هر گناهی نوعی کفر و انکار است، روز رستاخیز در دست هر حيله گری پرچمی است که با آن شناخته می شود.

بخدا سوگند! من با فریبکاری غافلگیر نمی شوم، و با سخت گیری ناتوان نخواهم شد.

علی علیه السلام تصریح می کند: آنچه که معاویه دارد، سیاست نیست، بلکه شیطنت است، سیاست نیست؛ بلکه مکر و خدعه و نیرنگ است.

همین اشتباه در طول تاریخ همواره وجود داشت که سیاست را مساوی نیرنگ و دروغ می دانستند. در حکایتی که از امام قبلا نقل کردیم: وقتی که رئیس سازمان امنیت به امام گفت:

آقا سیاست عبارت از دروغ گویی است، عبارت از خدعه است، عبارت از فریب است، عبارت از پدرسوختگی است. این را بگذارید برای ما.

من به او گفتم: این سیاست مال شماست، البته این سیاست هیچ ربطی به سیاست اسلامی ندارد. این سیاست شیطنانی است. (55)

امام علی علیه السلام در تعریف سیاست به خدعه و دروغ و نیرنگ، می فرماید: این سیاست، شیطنانی است؛ یعنی سیاست معاویه، سیاست شیطنانی بود. سیاست علی علیه السلام، سیاست اسلامی و سیاست دینی بود.

هدف از سیاست دینی که در سراسر نهج البلاغه جلوه های آن را می بینیم، اجرای عدالت، زعامت و رهبری و هدایت جامعه و مردم به سوی کمال و نزدیکی به خداست و همین سیاست دینی را علی علیه السلام در نامه هایی که به

حاکمان و والیان می نویسد، تعلیم می دهد و آن ها را به رعایت و اجرای آن توصیه می کند.

جامع ترین توصیف امام علی علیه السلام از سیاست دینی را در نامه ای که آن حضرت برای والی مصر، مالک اشتر می نویسد، مشاهده می کنیم. تاکنون شرح های مختلفی بر این نامه نوشته شده است. در حقیقت، نامه حضرت علی علیه السلام به مالک اشتر تبیین دقیق سیاست دینی، شاخص ها و ویژگی های آن است که زمامداران و حکمرانان جوامع اسلامی باید آن را مورد توجه قرار بدهند.

در پایان این فصل، به قسمتی از آن اشاره می شود:

و ان عقدت بینک و بین عدوک عقده، او البسته منک ذمه، فحط عهدک بالوفاء، و ارع ذمتک بالامانه، و اجعل نفسک جنه دون ما اعطیت، فانه لیس من فرائض الله شیء الناس اشد علیه اجتماعا، مع تفرق اهوائهم، و تشتت آرائهم، من تعظیم الوفاء بالعهود.

و قد لزم ذلك المشركون فيما بينهم دون المسلمين لما استولوا من عواقب الغدر؛ فلا تغدرن بذمتک، و لا تخيسن بعهدک، و لا تختلن عدوک، فانه لا يجتری علی الله الا جاهل شقی.

و قد جعل الله عهده و ذمته امانا افصاه بين العباد برحمته، و حریما یسکنون الی منعه، و یتفیضون الی جواره.

فلا ادغال و لا مدالسه و لا خداع فيه، و لا تعقد عقدا تجوز فيه العلل، و لا تعولن علی لحن قول بعد التاكيد و التوثقه، و لا يدعونک ضیق امر، لزمک فيه عهد الله، الی طلب انفساخه بغير الحق، فان صبرک علی ضیق امر ترجو انفراجه و فضل عاقبته، خیر من غدر تخاف تبعته، و ان تحیط بک من الله فيه طلبه، لا تستقبل فيها دنیاک و لا آخرتک. (56)

حال اگر پیمانی بین تو و دشمن منعقد گردید، یا در پناه خود او را امان دادی، به عهد خویش وفادار باش، و آن چه بر عهده گرفتی امانت دار باش، و جان خود را سپر پیمان خود گردان، زیرا هیچ یک از واجبات الهی همانند وفای به عهد نیست که همه مردم جهان با تمام اختلافاتی که در افکار و تمایلات دارند، در آن اتفاق نظر داشته باشند.

تا آنجا که مشرکین زمان جاهلیت به عهد و پیمانی که با مسلمانان داشتند وفادار بودند، زیرا که آینده ناگوار پیمان شکنی را آزمودند، پس هرگز پیمان شکن مباش، و در عهد خود خیانت مکن، و دشمن را فریب مده، زیرا کسی جز نادان بدکار، بر خدا گستاخی روا نمی دارد، خداوند عهد و پیمانی که با نام او شکل می گیرد با رحمت خود مایه آسایش بندگان، و پناهگاه امنی برای پناه آورندگان قرار داده است، تا همگان به حریم امن آن روی بیاورند.

پس فساد، خیانت، فریب، در عهد و پیمان راه ندارد، مبدا قراردادی را امضاء کنی که در آن برای دغلكاری و فریب راه هایی وجود دارد، و پس از محکم کاری و دقت در قرارداد نامه دست از بهانه جویی بردار، مبدا مشکلات پیمانی که بر عهده ات قرار گرفته، و خدا آن را بر گردنت نهاده، تو را به پیمان شکنی وادارد، زیرا شکیبایی تو در مشکلات پیمانها که امید پیروزی در آینده را به همراه دارد، بهتر از پیمان شکنی است که از کیفر آن می ترسی، و در دنیا و آخرت نمی توانی پاسخ گوی پیمان شکنی باشی.

از آن جایی که موضوع علم سیاست و یا حداقل یکی از مهم ترین موضوع علم سیاست حکومت می باشد، در فصل بعدی به مفهوم حکومت، لزوم، جایگاه و مشروعیت آن، حقوق متقابل حکومت و مردم و وظایف حکومت از دیدگاه نهج البلاغه خواهیم پرداخت.

فصل دوم : حکومت

1. مفهوم حکومت

معنای لغوی حکومت عبارت است از: فرمان دادن، امر کردن، فرمانروایی، سلطنت، پادشاهی، داوری و قضاوت.⁽⁵⁷⁾

حکومت و دولت در کاربرد کهن و نوین خود، به معانی متعددی به کار رفته اند که در برخی از آن ها مرادف یک دیگر و در برخی از موارد متفاوت با یک دیگرند.

دولت در اصطلاح مدرن آن، عبارت از اجتماع انسان هایی است که در سرزمین خاصی سکونت کرده اند و دارای حکومتی هستند که بر آن ها اعمال حکومت می کنند. بر اساس این تعریف، دولت در معنای وسیع کلمه، دارای چهار رکن اساسی است: قلمرو و یا سرزمین، جمعیت یا ملت، حکومت (سه قوه) و حاکمیت.⁽⁵⁸⁾

بنابراین، تعریف حکومت مرادف با دولت نیست؛ بلکه یکی از عناصر چهارگانه آن است، اما اگر دولت را قدرت سیاسی سازمان یافته ای که امر و نهی می کند، تعریف کنیم، مرادف با حکومت می شود. بر طبق این تعریف، دولت به معنای قوه مجریه کشور و هیئت دولت که وظیفه اجرای قانون را بر عهده دارد، نیست؛ بلکه به مفهوم هیئت حاکمه ای است که مجموعه سازمان ها و نهادهای قدرت را شامل می شود، بنابراین، این معنا را از حکومت و دولت مقصود ماست که سه جنبه متمایز و در عین حال، مرتبط به هم دارد:

1) حکومت و دولت صاحب اقتدار است و امر و نهی می کند و فرمان می

راند.

این آمریت و اقتدار ویژگی تفکیک ناپذیر همه شکل های حکومت و دولت است.

2) حکومت اعمال قدرت می کند؛ یعنی وظایفی را بر عهده می گیرد و در سطح جامعه و در برابر دیگر حکومت ها، دارای کارکرد است.

3) حکومت دارای سازمان و ساختار است؛ یعنی ارگان ها و نهادهایی برای اعمال حاکمیت خویش دارد.

بنابراین، حکومت قدرتی سیاسی است که امر و نهی می کند، قانون گذاری و سیاست گذاری و اجرا را بر عهده دارد و مسؤ ولیت قضاوت و داوری و برقراری نظم و امنیت را بر دوش می کشد. البته معانی و تعاریف دیگری هم برای حکومت شده است که نزدیک به هم هستند:

حکومت یا نظام سیاسی عبارت است از مجموعه ای از سازمان های اجتماعی که برای تاءمین روابط طبقات اجتماعی و حفظ انتظام جامعه به وجود می آیند. (59)

این سازمان ها در جوامع ابتدایی وجود ندارند، جامعه ابتدایی به علت پیوستگی و تجانس عظیم خود، بدون متابعت از شخص یا سازمانی معین، عمل می کند و فقط به هنگام حوادث مهم مانند جنگ که تمرکز نیروهای جامعه و هدایت دقیق آن ها ضرورت می یابد شخص یا اشخاص برجسته ای را که در نظر مردم دارای توانایی های فوق العاده هستند به طور موقت به ریاست انتخاب می کنند. اما این ریاست معمولاً پایدار و ریشه دار نمی باشد. (60)

و یا به تعبیری دیگر:

حکومت به معنای کوششی است که برای تحت قاعده مشخص درآوردن و تبیین نحوه پیوند عناصر یک نظام سیاسی خاص صورت می گیرد. نظام سیاسی

را همچنین مجموعه محسوس، نهادها و انگیزه ها می دانند که ساخت قدرت را ممکن می سازد. (61)

و همچنین در تعریف دیگری آمده است: حکومت عبارت است از: فرمان روایی یک شخص و یا یک هیئت حاکمه و یا هیئت های مختلف بر جامعه ای، به منظور تنظیم و اصلاح امور اجتماعی و انتظام امر معاش آن جامعه. (62)

ژان ژاک روسو می گوید: حکومت واسطه ای است بین رعایا و هیئت حاکمه که آن ها را به هم دیگر مربوط می سازد و اجرای قانون و حفظ آزادی سیاسی را به عهده می گیرد. (63)

اما تاریخ بشر پیوسته شاهد دریافت مفهومی سلطه گرانه از مفهوم حکومت بوده است و این مفهوم رایج از دریافت مفهوم حکومت به شمار می آمده است. گاه صریح و آشکار و گاه غیر مستقیم و در پرده و فریب کارانه دریافت متداول از مفهوم حکومت، حکمرانی، گردن کشی، گردن فرازی، سلطه، تجبر، تحکم، خودکامگی و برخورداری گروه و طبقه خاصی از همه چیز و اعمال اراده خودی یا گروهی اندک بر اراده جمعی و گروه کثیر بوده است.

بسیاری حکومت را به مفهوم تسلط بر جان، مال و ناموس مردم و تصرف در همه امور مردم می دانستند. بر این اساس، حکومت های خودکامه فردی یا جمعی را شکل داده اند و در بسیاری از موارد، چون حکومت شوندگان همین دریافت را از مفهوم حکومت داشتند، این سلطه گری و فرمان روایی را امری طبیعی دانسته و بدان تن داده اند و به سلطه گری رایج رضایت داده اند. و گاه حکومت از مفهوم واقعی خود چنان دور شده که به مفهوم حکومت مطلقه و به صورت به بندگی کشیدن برخی دیگر جلوه کرده است.

در بسیاری از حکومت‌ها حاکمان مفهوم حکومت را با خودرایی و خودکامگی مترادف می‌دیدند و حکومت را حق خویش می‌پنداشتند و بالطبع، برای دیگران هیچ حقی قائل نبوده‌اند و از این رو، اجازه‌اندیشیدن، سخن گفتن، انتخاب کردن، انتقاد کردن و نصیحت کردن به کسی نمی‌دادند، جز در آنچه آنان می‌پسندیدند و بدان رضایت می‌دادند.

اما مفهوم حکومت در نهج البلاغه و اندیشه و سیره علی علیه السلام به مفهوم مدیریت، هدایت، محبت، مشارکت و خدمت به مردم است. این مفهوم به زیبایی تمام در سخن و عمل علی علیه السلام جلوه یافته است. آن حضرت تلاش کرد تا مفهوم بدی که از حکومت در اذهان باقی مانده بود، را از بین ببرد و مفهوم درست و حقیقی آن را محقق سازد. امام علی علیه السلام در نامه‌ای که به اشعث بن قیس، استاندار آذربایجان نوشته است، مفهوم درست و انسانی حکومت را مطرح می‌کند.

اشعث بن قیس پیش از حکومت امام علیه السلام، در دوران خلیفه سوم به استانداری آذربایجان منصوب شده بود و حکومت را آن گونه می‌فهمید که فهم رایج عصر خلیفه سوم بود؛ یعنی تسلط، تجبر، خودمهوری و خودکامگی. امام علی علیه السلام پس از مدتی کوتاه او را از استانداری آذربایجان عزل نمود. نامه امام علی علیه السلام به اشعث بن قیس در تبیین نگاه آن حضرت به حکومت و دریافت حضرت از مفهوم حکومت بسیار در خور دقت و توجه است.

امام علی علیه السلام به اشعث بن قیس فرمود:

و ان عملک لیس لک بطعمه و لکنه فی عنقک امانه، و انت مسترعی لمن فوقک. لیس لک ان تفتات فی رعیه، و لا تخاطر الا بوثیقه، و فی یدیک مال من

مال الله عزوجل، و انت من خزانه حتى تسلمه الي، و لعلی الا اکون شرر ولا تک
لک، والسلام. (64)

همانا پست فرمانداری برای تو وسیله آب و نان نخواهد بود، بلکه امانتی
است در گردن تو، باید از فرمانده و امامت اطاعت کنی، تو حق نداری نسبت به
رعیت استبداد ورزی، و بدون دستور به کار مهمی اقدام نمایی، در دست تو
اموالی از ثروتهای خدای بزرگ و عزیز است، و تو خزانه دار آنی تا به من
بسپاری، امیدوارم برای تو بدترین زمامدار نباشم، با درود.

حضرت علی علیه السلام این برداشت که حکومت طعمه ای در اختیار زمامداران
است که هرگونه بخواهند می توانند عمل کنند، را نفی می کند و نقطه مقابل
چنین برداشتی را اثبات می کند؛ یعنی حکومت مسؤ ولیت و امانتی است که بر
گردن زمامداران است و حکومت باید پاسخگو باشد و برای اقدامات خود
حجت روشن داشته باشد.

حاکمان در واقع، خزانه داران و وکیلان مردمند؛ حضرت علی علیه السلام فرمود:
ان السلطان لا مین الله فی الارض و مقیم العدل فی البلاد و العباد و وزعته فی
الارض؛ (65)

همانا زمامدار، امین خدا در زمین، برپادارنده عدالت در جامعه و عامل
جلوگیری از فساد و گناه در میان مردم است.

اگر کسی چنین تفکری داشته باشد که حکومت یعنی تسلط، تجبر و استبداد
به رأی، این امر باعث فساد دل و خرابی دین و دگرگونی حکومت می شود.

علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:
و لا تقولن انی مومر امر فاطاع فان ذلک ادغال فی القلب و منهکه للدين و
تقرب من الغیر...؛ (66)

مبادا بگویی من اکنون بر آنان مسلطم، فرمان دادن از من است و از آنان اطاعت کردن، که عین راه یافتن فساد در دل و خرابی در دین و نزدیک شدن تغییر و تحول (در قدرت) است.

فهم خودکامانه و سلطه گرانه از حکومت، انسان را به تندی، سرکشی، غرور و تکبر می کشاند. همین که انسان تصور کند که بر دیگران مسلط است و از او فرمان دادن است و از دیگران بی چون و چرا فرمان بردن، از مرتبه انسانی بیرون می شود و خرد و عقل خود را از دست خواهد داد.

علی علیه السلام در نامه اش به مالک اشتر چنین می فرماید:

و اذا احذت لك ما انت فيه من سلطانك ابهه او مخيله، فانظر الي عظم ملك الله فوقك، و قدرته منك على ما لا تقدر عليه من نفسك، فان ذلک يطامن اليك من طماحك، و يكف عنك من غربك، و يفىء اليك بما عذب عنك من عقلك! ⁽⁶⁷⁾

و اگر با مقام و قدرتی که داری، دچار تکبر یا خود بزرگ بینی شدی به بزرگی حکومت پروردگار که برتر از تو است بنگر، که تو را از آن سرکشی نجات می دهد، و تند روی تو را فرو می نشاند، و عقل و اندیشه ات را به جایگاه اصلی باز می گرداند.

همچنین در این زمینه می فرماید:

و اعتمدوا وضع التذلل على رؤوسكم، و القاء التعزز تحت اقدامكم، و خلع التكبر من اعناقكم؛ و اتخذوا التواضع مسلحة بينكم و بين عدوكم ابليس و جنوده؛ فان له من كل امه جنودا و اعوانا، و رجلا و فرسانا. ⁽⁶⁸⁾

تاج تواضع و فروتنی را بر سر نهید و تکبر و خودپسندی را زیر پا بگذارید و حلقه های زنجیر خود بزرگ بینی را از گردن باز کنید، و تواضع و فروتنی را

سنگر میان خود و شیطان و لشکریانش قرار دهید، زیرا شیطان از هر گروهی
لشکریان و یارانی سواره و پیاده دارد.

حضرت علی علیه السلام تفکر سلطه گرانه، درنده خویانه و خودکامگی را نفی می
کند و حاکمان را دعوت به محبت و مهربانی می کند:

و اشعر قلبک الرحمه للرعيه، و المحبه لهم، و اللطف بهم، عليهم سبعا ضاريا
تغتنم اكلهم، فانهم صنفان: اما اخ لك في الدين، او نظير لك في الخلق، يفرط
منهم الزلل، و تعرض لهم العلل، ويوتى على ايديهم في العمد و الخطا، فاعطهم
من عفوك و صفحك مثل الذي تحب و ترضى ان يعطيك الله من عفوه و صفحه.
(69)

مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده، و با همه دوست و مهربان
باش، مبادا هرگز، چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی،
زیرا مردم دو دسته اند، دسته ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در
آفرینش می باشند، اگر گناهی از آنان سر می زند، یا علتی بر آنان عارض
می شود، یا خواسته و ناخواسته، اشتباهی مرتکب می گردند، آنان را ببخشای و
بر آنان آسان گیر، آن گونه که دوست داری خدا تو را ببخشاید و بر تو آسان
گیرد.

یعنی فهم سلطه گرانه و خودکامانه از حکومت انسان را تا جانوری درنده
خوی تنزل می دهد و باعث می شود که کرامت و عزت انسان ها و حریم آن ها
شکسته شود.

شهید مطهری رحمته الله در رابطه با مفهوم حکومت در نهج البلاغه می فرماید:
در نهج البلاغه، با آن که این کتاب مقدس قبل از هر چیز کتاب توحید و
عرفان است و در سراسر آن سخن خدا است و در همه جا نام خدا به چشم می
خورد، از حقوق واقعی توده مردم و موقع شایسته و ممتاز آن ها در برابر

حکمران و این که مقام واقعی حکمران امانتداری و نگهبانی حقوق مردم است، غفلت نشد؛ بلکه بدان توجه شده است. در منطق این کتاب شریف، امام و حکمران، امین و پاسبان حقوق مردم و مسؤ ول در برابر آن ها است.

از این دو حکمران و مردم اگر بناست یکی برای دیگری باشد، این حکمران است که برای توده مردم است نه توده مردم برای حکمران.⁽⁷⁰⁾

امیر المؤمنین علیه السلام در بیان دیگری، مفهوم حقیقی حکومت را پاسداری از حرمت، حقوق و آزادی های مردم می داند.

السلطان وزعه الله فی ارضه؛⁽⁷¹⁾

حاکمان پاسبانان خدایند در زمین او.

بنابراین، در اندیشه سیاسی امام علی علیه السلام در مفهوم حکومت هیچ نشانه ای از تسلط، تجبر و خودکامگی نیست و اگر زمامداران خود را مسلط بر مردمان ببینند و احساس کنند که بر هر تصمیمی و بر هر عملی مجازند، بی گمان به خودکامگی و سلطه گری کشیده می شوند؛ بلکه مفهوم حکومت مدیریت، امانتداری، خدمتگزاری و مهرورزی و هدایت مسؤ ولیت و پاسداری از حقوق و آزادی های مردم می باشد.

2. ضرورت حکومت

انسان موجودی اجتماعی و مدنی است. از طرف دیگر، عامل عقلانی و اختیاری در انتخاب زندگی اجتماعی مؤ ثر است؛ بدین معنا که انسان چون در زندگی اجتماعی منافی برای خویش می بیند و ملاحظه می کند نیازهای مادی و معنوی اش بدون زندگی اجتماعی تاءمین نمی شود، یا به صورت مطلوب و کامل برآورده نمی شود، به زندگی اجتماعی تن می دهد و شرایط آن را می پذیرد.

از طرفی، لازمه زندگی اجتماعی وجود اصطکاک ها و برخوردها بین منافع افراد و جامعه است؛ یعنی وقتی مردم بخواهند زندگی اجتماعی داشته باشند و با یک دیگر همکاری کنند و دست آوردهای این همکاری را میان خود تقسیم کنند، بین منافع و خواسته های آن ها برخوردهایی صورت می گیرد؛ کسانی می خواهند سهم بیش تری ببرند، فلذا قوانین را برای جلوگیری از این اصطکاک و برخوردها وضع کرده اند چون طبیعت انسان بر خودخواهی، مال دوستی و ریاست طلبی است.

از سوی دیگر، وضع قانون با تطبیق آن بر شرایط اجتماعی خاص، نیاز به نهاد قانونگذار دارد. اجرای قانون و پیاده کردن آن در سطح جامعه و نظارت شؤ ون عمومی مردم، برقراری امنیت داخلی و دفاع در برابر تجاوز خارجی نیازمند به دستگاه اجرایی مناسب است. جلوگیری از تخلفات افراد، گروه ها و اجرای عدالت، دستگاه قضایی ویژه ای را می طلبد.

تعریفی که ژان ژاک روسو از حکومت می کند، بر ضرورت قانون و اجرای آن در جامعه اشاره می کند:

حکومت واسطه ای است بین رعایا و هیئت حاکمه که آن ها را به همدیگر مربوط می سازد و اجرای قانون و حفظ آزادی سیاسی را بر عهده می گیرد.⁽⁷²⁾ ارسطو می گوید:

حکومت، لازمه طبیعت بشری است، زیرا انسان یک موجود اجتماعی است و بدون وجود حکومت نمی تواند اجتماعی بودن خود را حفظ کند.⁽⁷³⁾

علی علیه السلام در نهج البلاغه بارها لزوم یک حکومت مقتدر را تصریح کرده است و با فکر خوارج که در آغاز مدعی بودند با وجود قرآن از حکومت بی نیازیم، مبارزه کرده است.

شعار خوارج لا حکم الا لله بود. این شعار از قرآن مجید اقتباس شده است و مفادش این است که فرمان (قانون) تنها از ناحیه خداوند و یا از ناحیه کسانی که خداوند به آنان اجازه قانونگذاری داده است، باید وضع شود، ولی خوارج در ابتدا، طور دیگری این را تعبیر کردند و به تعبیر علی علیه السلام از این کلمه حق، معنای باطل را در نظر گرفتند.

حاصل تعبیر آنان این بود که بشر حق حکومت ندارد و حکومت منحصر از آن خداست. علی علیه السلام در رد کلام خوارج می فرماید:

فی الخوارج لما سمع قولهم : لا حکم الا لله

قال علیه السلام : کلمه حق یراد بها باطل!

نعم انه لا حکم الا لله، ولكن هولاء يقولون : لا امره الا لله.

و انه لا بد للناس من امیر بر او فاجر یعمل فی امرته المؤمن، و یستمع فیها الکافر، و یبلغ الله فیها الاجل، و یجمع به الفیء، و یقاتل به العدو، و تامن به السبل، و یوخذ به للضعیف من القوی؛ حتی یستریح بر، و یستراح من فاجر. و فی روایه اخری انه علیه السلام لما سمع تحکیمهم قال : حکم الله انتظر فیکم. و قال : اما الامر البره فیعمل فیها التقی؛ و اما الامر الفاجر فیتمتع فیها الشقی؛ الی ان تنقطع مدته، و تدرکه منیته. ⁽⁷⁴⁾

وقتی علی (ع) شنید که خوارج می گویند: لا حکم الا لله، فرمود:

سخن حقی است، که از آن اراده باطل شده!

آری درست است، فرمانی جز فرمان خدا نیست، ولی اینها می گویند زمامداری جز برای خدا نیست، در حالی که مردم به زمامداری نیک یا بد، نیازمندند تا مؤمنان در سایه حکومت، بکار خود مشغول و کافران هم بهره مند شوند، و مردم در استقرار حکومت، زندگی کنند، به وسیله حکومت بیت المال

جمع آوری می گردد و به کمک آن با دشمنان می توان مبارزه کرد، جاده ها امن و امان و حق ضعیفان از نیرومندان گرفته می شود، نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران، در امان می باشند.

منتظر حکم خدا درباره شما هستم.

و نیز فرمود: اما در حکومت پاکان، پرهیزکار به خوبی انجام وظیفه می کند ولی در حکومت بدکاران، ناپاک از آن بهره مند می شود تا مدتش سرآید و مرگ فرا رسد.

امام علی علیه السلام در این خطبه، ضرورت وجود دولت و حکومت برای جامعه را تا جایی که حتی در شرایط اضطرار، حکومت ستمگر جائز به همه پلیدی ها و زشتی هایی که دارد را از بی حکومتی بهتر می داند، و کار ویژه حکومت ها را ثبات سیاسی و امنیت روحی و روانی و نظامی در دفع متجاوز و احقاق حقوق ضعفا برمی شمارد.

در کنز العمال نیز از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمود:

لا يصلح الناس الا امیر بر او فاجر. قالوا: یا امیر المؤمنین! هذا البر فکیف بالفاجر؟ قال :

ان الفاجر یامن الله به السبیل و یجاهد به العدو و یجىء به الفسى و یقام به الحدود و یحج به البیت و یعبد الله فیه المسلم امانا حتی یاتیه اجله. (75)

مردم اصلاح نخواهند شد، مگر به وسیله حاکم، نیکوکار باشد یا بدکار. گفتند: ای امیر المؤمنین اصلاح مردم توسط حاکم نیکوکار مشخص است، اما در حکومت حاکم بدکار فاجر چگونه؟ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

در حکومت فاجر نیز خداوند به وسیله او راه ها را امن و با دشمنان مبارزه و مالیات ها را جمع و حدود را اقامه و وسیله زیارت خانه خدا را فراهم می کند و شخص مسلمان مؤمن در پناه امنیت، خدا را عبادت می نمایند، تا اجل او فرا رسد و از دار دنیا برود.

و نیز آمده است :

دخل رجل المسجد فقال لا حکم الا لله فقال علی لا حکم الا لله. ان وعد الله حق و لا يستخفنک الدین لا یوقنون فما تدرؤن ما یقولون هولاء؟ یقولون لا اماره ایها الناس انه لا یصلحکم الا امیر بر او فاجر قالوا: قد عرفناه فما بال الفاجر؟ فقال یعمل المؤمن و یملی للفاجر و یرسل الله الاجل و تامن سبلکم و تقوم اسواقکم و یقسم فیئکم و یجاهد عدوکم و یؤخذ للضعیف من القوی او قال من الشدید منکم. (76)

در کتاب مصنف ابن ابی شیبیه نقل شده است :

مردی وارد مسجد شد و گفت : لا حکم الا لله. حضرت علی علیه السلام فرمود: بله! حکم نیست مگر برای خداوند. همانا وعده خدا حق است و کسانی که یقین به مبداء و معاد ندارند تو را خفیف و ضعیف نکنند.

آن گاه حضرت رو به مردم نمود و فرمود: آیا می دانید اینان خوارج چه می گویند؟ اینان می گویند: امارت و حکومتی نباید باشد. ای مردم! شما را اصلاح نخواهد کرد مگر فرمانده و امیر، نیکوکار باشد یا بدکار.

گفتند: نیکوکار را می دانیم اما بدکار چگونه؟

حضرت فرمود: مؤمن در آن حکومت استخدام شده و به وظایف خود عمل می کند و فاجر برای نشان دادن خود مهلت داده می شود و خداوند هر چیز را به سرآمد خود می رساند. چنین امیری راه های شما را امن و بازارهای شما را

با رونق و سرپا نگاه می دارد، بیت المال را بین شما تقسیم و با دشمنانتان مبارزه و قتال می کند و حق ضعیف را از افراد قوی (با افراد سرسخت و بدخو) می گیرد.

این که حضرت فرمود:

مردم مجبور از حکومتند، نیکوکار باشد یا بدکار، آن حضرت نمی خواهد به حکومت افراد فاجر و بدکار مشروعیت ببخشد؛ بلکه به معنای رجحان عقلی است؛ یعنی حکومت ولو این که فاجر باشد، بر هرج و مرج، عقلا مقدم است. شبیه همین روایت از پیامبر اسلام هم نقل شده است در کنز العمال آمده است:

لا بد الناس من اماره بره او فاجره فاما البره فتعدل فی القسم و تقسم بینکم فیئکم بالسویه و اما الفاجره فیبتلی فیها المومن و الاماره خیر من الهرج قیل یا رسول الله و ما الهرج. قال: القتل و الکذب. (77)

مردم ناچارند از حکومت، نیکوکار باشد یا بدکار، اما حاکم نیکوکار در تقسیم به عدالت رفتار می کند و اموال عمومی بیت المال را به صورت مساوی و عادلانه بین شما تقسیم می کند و اما در حکومت فاجر، مؤمن مورد ابتلا و آزمایش قرار می گیرد و حکومت بهتر از هرج است. گفته شد: یا رسول الله! هرج چیست؟ فرمود: کشتار و دروغ گویی.

روایت ذیل نیز موید همین معنا است:

علی علیه السلام می فرماید:

و ال ظلوم غشوم خیر من فتنه تدوم؛ (78)

ولی ستمگر کینه توز از فتنه و هرج و مرج مدام بهتر است.

حکومت راندن شخص ستمگر

ز هرج و مرج و فتنه هست بهتر

نیز می فرماید:

اسد حطوم خیر من سلطان ظلوم و سلطان ظلوم خیر من فتن تدوم؛⁽⁷⁹⁾
شیر درنده بهتر از سلطان ستمگر و سلطان ستمگر بهتر از فتنه ای که مداوم
باشد.

و نیز:

افضل ما من الله سبحانه به علی عباده علم و عقل و ملک و عدل؛⁽⁸⁰⁾
بهترین چیزی که خداوند بر بندگان خویش منت نهاده، علم است و عقل و
حکومت و عدالت.

نظیر این عباراتی که از علی علیه السلام درباره لزوم حکومت و داشتن امیر و حاکم
ذکر کردیم، روایت معروفی است که در کتاب علل شرایع، با سندی خوب و
موثق از فضل بن شاذان آمده است که امام رضا علیه السلام فرمود:

فان قال فلم جعل اولی الامر و امر بطاعتهم قيل لعل کثیره : منها ان الخلق
لما وقفوا علی حد محدود و امروا ان لا يتعدوا ذلك الحد لما فيه امینا يمنعهم من
التعدی و الدخول فیما خطر علیهم لانه ان لم یکن ذلك لکان احد یترک لذته و
منفعته لفساد غیره، فجعل علیهم قیما يمنعهم من الفساد و یقیم فیهم الحدود و
الاحکام.

و منها انا لا نجد من الفرق و لا مله من الملل بقوا و عاشوا الا بقیم و رئیس
لما لا یدلهم من امر الدین و الدنیا. فلم یجز فی حکمه الحکیم ان یترک الخلق
مما یعلم انه لا بدلهم منه و لا قوام لهم الا به فیقاتلون به عدوهم و یقسمون به
فیئهم و یقیم لهم جمعتهم و جماعتهم و یمنع ظالمهم من مظلوم مظلومهم. و منها
انه لو لم یجعل لهم اماما قیما امنا حافظا مستودعا لدرست الملّه و ذهب الدین و

غیرت السنه و الاحکام و لزاد فيه المبتدعون و نقص منه الملحدون و شبهوا ذلك على المسلمين لاناقد وجدنا الخلق منقوصين محتاجين غير کاملین مع اختلافهم و اختلاف اهوائهم و تشتت انحاءهم لو لم يجعل لهم قيما حافظا لما جاء به الرسول لفسدوا على نحو ما بينا و غیرت الشرائع و السنن و الاحکام و الايمان و كان في ذلك فساد الخلق اجمعين.⁽⁸¹⁾

اگر کسی بگوید که چرا خداوند اولی الامر برای مردم قرار داده است، آنان را به پیروی از ایشان امر فرموده است، پاسخ داده می شود که این امر علل بسیار دارد: از جمله این که خداوند حدود و قوانینی برای زندگی بشر تعیین فرموده است و به مردم فرمان داده است که از آن حدود و قوانین تجاوز نکنند، چون فساد و تباهی برای آنان به ارمغان می آورد.

اما اجرای این قوانین و رعایت حدود شرعی صورت تحقق نمی پذیرد، مگر آن که خداوند زمامداری امین بر ایشان بگمارد، تا آنان را از تعدی از حدود و ارتکاب محرمات بازدارد، در غیر این صورت، چه بسا افرادی باشند که از لذت و منفعت شخصی خود به بهای تباه شدن امور دیگران صرف نظر نکنند، از این رو خداوند سرپرستی برای مردم تعیین فرموده است، تا ایشان را از فساد و تباهی بازدارد و احکام و قوانین اسلامی را در میان آنان اقامه کند.

دیگر آن که، ما هیچ گروه یا ملتی را نمی یابیم که بدون زمامدار و سرپرست زندگی کرده، ادامه حیات داده باشد، زیرا اداره امور دینی و دنیوی آنان به زمامداری مدبر نیازمند است، از حکمت خدا به دور است که آفریدگان خود را بدون رهبر و زمامدار رها کند. حال آنکه خود به خوبی می داند که مردمان به ناچار باید حاکمی داشته باشند که جامعه را قوام و پایداری بخشد و مردم را در نبرد با دشمنانشان رهبری کند و اموال عمومی را میانشان تقسیم کند و نماز

جمعه و جماعات آنان را برپا دارد و از ستم ستمگران نسبت به مظلومان جلوگیری کند. و دیگر آن که، چنانچه خداوند برای مردم زمامداری امین، حفیظ و مورد اطمینان قرار نمی داد، به یقین، آیین و دین الهی از بین می رفت؛ احکام و سنن خداوندی تغییر می کرد، بدعت ها در دین افزایش می یافت؛ بی دینان در مذهب الهی دست می بردند و آن را دچار نقایص و کاستی ها می کردند و شبهاتی درباره اسلام در میان مسلمانان رواج می دادند؛ چون می دانیم مردم ناقص و نیازمندان و افکار و تمایلات آنان مختلف است. پس اگر حضرت حق زمامداری را که از ره آوردهای پیامبر ﷺ پاسداری کند، تعیین نمی فرمود، مردم فاسد و تباه می شدند؛ آئین و سنت و احکام خداوند تغییر می یافت؛ ایمان مردم متزلزل می شد و تمامی خلق به تباهی و ضلالت می افتادند.

می بینیم امام رضا علیه السلام لزوم و ضرورت حکومت را یک امر پذیرفته شده در میان همه ملت ها می داند و مهم ترین دلایل ضرورت حکومت و داشتن والی و حاکم را اجرای قوانین، توزیع عادلانه اموال و ثروت عمومی، بسیج مردم در مقابله با دشمن، جلوگیری از فتنه فساد و هرج و مرج، جلوگیری از ظلم و ستم ظالمان و احقاق حقوق مظلومان و اداره صحیح زندگی بشر و ایجاد نظم و قانون در جامعه می داند.

امام خمینی رهبر در کتاب حکومت اسلامی، دلائل لزوم تشکیل حکومت را تشریح می کند و می فرماید:

همان دلایل که لزوم امامت پس از نبوت را اثبات می کند، عیناً لزوم حکومت در دوران غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام را در بر دارد و سپس با توجه به جامعیت مکتب اسلام (که در همه زمینه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و عبادی احکام دارد) و جاودانگی احکام اسلام (احکام اسلامی اعم از قوانین

اقتصادی، سیاسی و حقوقی، تا روز قیامت باقی و لازم الامر است) و ماهیت و کیفیت قوانین اسلام (احکام مالی، دفاعی، حقوقی و...) لزوم مؤسسات اجرایی و تشکیلات حکومتی را امری بدیهی، ضروری و لازم می داند. (82)

3. جایگاه حکومت

این که علی علیه السلام حکومت را امر ضروری و لازم می داند نه به عنوان یک هدف و یا یک شائن و مقام؛ بلکه این از را به عنوان یک وظیفه تلقی می کند، تا با آن بتواند هدف های عالی خود را تحقق بخشد.

شهید مطهری رحمته الله در این رابطه می فرماید:

علی علیه السلام مانند هر مرد الهی و رجل ربانی دیگر، حکومت و زعامت را به عنوان یک پست و مقام دنیوی که اشباع کننده حس جاه طلبی بشر است و به عنوان هدف و ایده آل زندگی، سخت تحقیر می کنند و آن را پیشیزی نمی شمارد، آن را مانند سایر مظاهر مادی دنیا از استخوان خوکی در دست انسان خوره داری باشد بی مقدار می شمرد، اما همین حکومت و زعامت را برای اجرای عدالت و احقاق حق و خدمت به اجتماع فوق العاده مقدس می شمارد.

(83)

بنابراین حضرت، حکومت را برای ریاست و سیادت دنیایی و ارضای غرائز نفسانی و برتری طلبی و انتقام از دشمنان و رقیبان نمی داند.

در کتاب توسعه سیاسی در نهج البلاغه آمده است :

نگرش آن حضرت به قدرت و حکومت از یک زاویه نگرشی عارفانه و زاهدانه است به طوری که امام آن را از آب بینی بز کم ارزش تر و پست تر دانسته و ارزش یک جفت کفش مندرس را از حکومت بر مردم بالاتر می داند، مگر آن که بتواند انگیزه ها و اهداف والای خود از حکومت را عملی سازد. (84)

علی علیه السلام در موارد متعددی از نهج البلاغه، نگاه ابزاری به حکومت را متذکر می شود و فی نفسه برای آن هیچ ارزشی قائل نیست. اینک به چند مورد از آن اشاره می شود:

1) قال عبدالله بن عباس رضی الله عنه دخلت علی امیر المومنین علیه السلام بنی قار و هو یخصف نعله، فقال فی :

ما قیمه هذا النعل؟ فقلت : لا قیمه لها! فقال علیه السلام : و الله لهی احب الی من امرتکم، الا ان اقیم حقا، او ادفع باطلا. ⁽⁸⁵⁾

ابن عباس می گوید در سرزمین ذی قار ⁽⁸⁶⁾، خدمت امام رفتم که داشت کفش خود را پینه می زد، تا مرا دید، فرمود: قیمت این کفش چقدر است؟ گفتم بهایی ندارد، فرمود:

بخدا سوگند، همین کفش بی ارزش نزد من از حکومت بر شما محبوب تر است مگر اینکه حقی را با آن بیا دارم، یا باطلی را دفع نمایم.

علی علیه السلام پس از قبول حکومت نیز، بی ارزشی آن را یادآور می شود و انگیزه خود را از پذیرفتن حکومت چنین ذکر می کند:

اما و الذی فلق الحبه، وبرا النسمة، لولا حضور الحاضر، و قیام الحجه بوجود الناصر، و ما اخذ الله علی العلماء الا یقاروا علی کظه ظالم، و لا سغب مظلوم، لا لقیتم حبلها علی غاربها، و لسقیت آخرها بکاس اولها، و لا لفیتم دنیاکم هذه ازهد عندی من عطفه عنزی! ⁽⁸⁷⁾

سوگند بخدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود، و یاران حجت را بر من تمام نمی کردند، و اگر خداوند از علماء عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رها می نمودم و آخر

خلافت را که کاسه اول آن سیراب می کردم، آنگاه می دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی گوسفندی بی ارزش تر است.

بنابراین مهم ترین علت پذیرش حکومت، گذشته از حضور بیعت کنندگان، عهد و پیمانی است که خداوند از دانایان و دانشمندان گرفته است که در برابر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم، ساکت ننشینند و در دفاع از مظلوم و ستمدیده تلاش کنند.

فلذا برداشتن شکاف طبقاتی و فقر از جامعه، رسیدگی به ثروت های بادآورده و ایجاد نظم سالم اقتصادی، از وظایف مهم حاکمان می باشد.

2) علی علیه السلام در فرازی دیگر از فرمایشات خود در نهج البلاغه، هدف از تشکیل حکومت را چنین بیان می کند:

اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان منا منافسه فی سلطان، و لا التماس شیء من فضول الحطام، ولكن لئرد المعالم من دینک، و نظهر الاصلاح فی بلادک، فیامن المظلومون من عنادک، و تقام المعطله من حدودک. ⁽⁸⁸⁾ خدایا تو میدانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت و حکومت، و دنیا و ثروت نبود، بلکه می خواستیم نشانه های حق و دین تو را در جایگاه خویش بازگردانیم و در سرزمین های تو اصلاح را ظاهر کنیم، تا بندگان ستمدیده ات در امن و امان زندگی کنند، و قوانین و مقررات فراموش شده تو بار دیگر اجراء گردد.

در این جا نیز علی علیه السلام هدف و انگیزه خود را از قبول حکومت، نه به عنوان یک پست و مقام دنیوی؛ بلکه برای حاکمیت قانون الهی، برچیدن ظلم و ستم، انجام اصلاحات و ایجاد امنیت و اجرای حدود الهی شمرده است.

علی علیه السلام اصلاحات را جزء وظیفه های خود و خود را به عنوان یک اصلاح طلب معرفی می کند و ایجاد امنیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را از اهداف حکومت خود مطرح می کند.

امنیت ملی که توسط مقام معظم رهبری در سال علی بن ابی طالب علیه السلام به عنوان یک اصل اساسی و شعار مهم مطرح شده است، از وظایف مهم حکومت و حاکمان جامعه است که باید به آن توجه شود.

از سخنان حضرت علی علیه السلام معلوم می شود که اگر به خاطر اهداف فوق نبود، آن حضرت حکومت را نمی پذیرفت، چون در جای دیگر، همین مطلب را بیان می کند:

و الله ما كانت لي في الخلافة رغبة، ولا في الولاية اربة، ولكنكم دعوتموني اليها، و حملتموني عليها، فلما افضت الي نظرت الي كتاب الله و ما وضع لنا، و امرنا بالحكم به فاتبعته، و ما استن النبي صلى الله عليه و آله فاقتديته. (89)

بخدا سوگند! من به خلافت رغبتی نداشته و به ولایت بر شما علاقه ای نشان نمی دادم و این شما بودید که مرا به آن دعوت کردید و آن را بر من تحمیل نمودید، روزی که خلافت به من رسید در قرآن نظر دوختم، هر دستوری که داده، و هر فرمانی که فرموده پیروی کردم، به راه و رسم پیامبر صلى الله عليه و آله اقتدا کردم. این جا نیز حضرت بی علاقگی خود را به حکومت نشان می دهد و آن را یک وظیفه تلقی می کند و وظیفه خود را اجرای قانون الهی و ارزش های اسلامی و سنت نبوی می داند.

یکی از بحث های مهمی که در نهج البلاغه آمده، بحث حقوق است. همان طوری که حکومت یک سری تکالیف و وظایفی دارد که باید انجام دهد، حقوقی هم دارد که مردم باید آن ها را اداء کنند؛ همان طور که مردم نیز در کنار تکالیف

و وظایفی که دارند، حقوقی هم دارند که حکومت باید آن ها را ادا کند؛ به عبارتی، حکومت و مردم حقوق و تکالیف متقابل دارند.

شهید مطهری رحمته الله در این رابطه می فرماید:

در منطق این کتاب شریف (نهج البلاغه) امام و حکمران، امین و پاسبان حقوق مردم و مسؤؤل در برابر آن ها است، از این دو (حکمران و مردم) اگر بناست یکی برای دیگری باشد، این حکمران است که برای توده محکوم است، نه توده محکوم برای حکمران.

سعدی همین معنی را بیان کرده، آن جا که گفته است :

گوسفند از برای چوپان نیست بلکه چوپان برای خدمت او است
واژه رعیت علیرغم معنای منفوری که تدریجا در زبان فارسی به خود گفته است، مفهومی زیبا و انسانی داشته است. استعمال کلمه راعی را در مورد حکمران و کلمه رعیت را در مورد توده مردم اولین مرتبه در کلمات رسول اکرم صلی الله علیه و آله، سپس به وفور در کلمات علی علیه السلام می بینیم.

این لغت از ماده رعی است که به معنی حفظ و نگهداری است. به مردم از آن جهت کلمه رعیت اطلاق شده است که حکمران، عهده دار حفظ و نگهداری جان، مال، حقوق و آزادی های آن ها است. (90)

قبل از این که به حقوق متقابل حاکم و مردم بپردازیم، آیه ای از قرآن را در این رابطه (حقوق متقابل حاکم و مردم) ذکر می کنیم، تا روشن شود آنچه علی علیه السلام بیان فرمود، عینا همان چیزی است که از قرآن کریم استنباط می شود.

در سوره مبارکه نساء، آیه 58 چنین می خوانیم :

مان الله یامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان

تحکموا بالعدل

خداوند فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانشان برگردانید و در وقتی که میان مردم حکم می کنید، به عدالت حکم کنید.
مرحوم طبرسی در مجمع البیان ذیل این آیه می گوید:
در معنی این آیه چند قول است :

یکی این که مقصود مطلق امانت ها است، اعم از الهی و غیر الهی و اعم از مالی و غیر مالی. دوم این که مخاطب حکمرانانند. خداوند با تعبیر لزوم اداء امانت حکمرانان را فرمان می دهد که به رعایت مردم قیام کنند.
سپس می فرماید: موید این معنی این است که بعد از این آیه بلافاصله می فرماید:

یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم

در این آیه مردم موظف شده اند که امر خدا و رسول و ولایت امر را اطاعت کنند. در آیه پیش حقوق مردم و در این آیه متقابلاً حقوق ولایت امر یادآوری شده است. از ائمه علیهم السلام روایت رسیده است که از این دو آیه یکی مال است (مبین حقوق ما بر شما است) و دیگری ما شما است (مبین حقوق شما بر ما است). (91)

امام باقر علیه السلام فرمود:

ادای نماز، زکات، روزه و حج از جمله امانات است. از جمله امانت ها این است که به والیان امر دستور داده شده است که صدقات و غنائم و غیر این ها از آنچه بستگی به حقوق رعیت دارد، را تقسیم نمایند.

در تفسیر المیزان نیز در بحث روایی که در ذیل این آیه آمده است، از درالمنثور روایت شده است: علی علیه السلام فرمود:

حق علی الامام ان یحکم بما انزل الله و ان یودی الامانه فاذا فعل ذلک فحق
علی الناس این یسمعوا الله و ان یطیعوا و ان یجیبوا اذا دعوا؛
بر امام لازم است که آن چنان حکومت کند در میان مردم که خداوند دستور
آن را فرود آورده است و امانتی که از جانب خداوند به او رسیده است، ادا کند.
هرگاه چنین کند، بر مردم است که فرمان او را بشنوند و اطاعتش را بپذیرند و
دعوتش را اجابت کنند. (92)

قرآن کریم حاکم و سرپرست اجتماع را به عنوان امین و نگهبان اجتماع می
شناسد و حکومت عادلانه را نوعی امانت که به او سپرده شده است و باید ادا
نماید، تلقی می کند، حال به حقوق متقابل حاکم و مردم از دیدگاه علی
علیه السلام در نهج البلاغه می پردازیم.

علی علیه السلام در موارد مختلف به ویژه در نامه هایی که برای والی و حاکمان
خود می فرستد، حقوق متقابل حاکم و مردم را بیان می کند، که یکی از مهم
ترین آن ها در خطبه 214 و دیگری در نامه 53 آمده است. چند نکته را در
ابتدا متذکر شده، سپس به بیان کلام آن حضرت می پردازیم.

1 حقوق حاکمان بر مردم، امتیاز ویژه ای برای آن ها نیست؛ بلکه اختیارات
و امتیازاتی است که ضرورتاً برای اداره اصلاح و هدایت جامعه در مسیر ترقی و
کمال به آنان عطا شده است و به همین دلیل است که از دیدگاه امیر المومنین
علیه السلام زمامداری حق شخصی برای رهبران پدید نمی آورد و آن ها در سایر
حقوق اجتماعی با تمام مردم برابر هستند، بر مبنای این عقیده بود که علی علیه السلام
خطاب به حاکم بصره می نویسد:

ایاک و الاستئثار بما الناس فیه اسوه

بترس از به خود اختصاص دادن آنچه که مردم در آن یکسانند (غنائم جنگی، جنگل ها و...).⁽⁹³⁾

2 مردم تا زمانی باید به ادای حقوق و تعهدات خود پایبند باشند که حکومت حقوق خود نسبت به مردم را ادا کند و به تعهدات خود عمل نماید، اطاعت مردم از رهبران و ادای حقوق آنان منوط به عملکرد نخبگان است.⁽⁹⁴⁾

3 تمام تعهدات طرفین، در جهت رشد و ترقی جامعه و رسیدن به کمال است. اطاعتی که امام از مردم انتظار دارد، اطاعت کورکورانه نیست؛ بلکه اطاعتی است که از روی شناخت و آگاهی است و در جهت سازندگی کشور به کار بسته شود. جامعه مطلوب از دیدگاه امام علی علیه السلام آن است که از حاکمان و مردم به وظایف و تعهدات خود آشنا باشند و به آن ها عمل نمایند.

امام علی علیه السلام درباره حقوق متقابل حکومت و مردم فرمود:

اما بعد، فقد جعل الله سبحانه لي عليكم حقا بولايه امركم، ولكم علي من الحق مثل الذي لي عليكم، فالحق اوسع الاشياء في التواصف، و اضيقها في التناصف، لا يجري لاحد الا جري عليه، و لا يجري عليه الا جري له.

ولو كان لاحد ان يجري له ولا يجري عليه، لكان ذلك خالصا لله سبحانه دون خلقه، لقد رته علي عباده، و لعدله في كل ما جرت عليه صروف قضائه، ولكنه سبحانه جعل حقه علي العباد ان يطيعوه، و جعل جزاء هم عليه مضاعفه الثواب تفضلا منه، و توسعا بما هو من المزيد اهله.

ثم جعل سبحانه من حقوقه حقوقا افترضها لبعض الناس علي بعض، فجعلها تنكافا في وجوهما، و يوجب بعضها بعضا، و لا يستوجب بعضها الا ببعض.

و اعظم ما افترض سبحانه من تلك الحقوق حق الوالي علي الرعيه، و حق الرعيه علي الوالي، فريضه فرضها الله سبحانه لكل علي كل فجعلها نظاما لا لفتحهم،

و عزا لدينهم. فليست تصلح الرعيه الا بصلاح الولاه، و لا تصلح الولاه الا باستقامه الرعيه، فاذا ادت الرعيه الى الوالى حقه، وادى الوالى اليها حقها عز الحق بينهم و قامت مناهج الدين، و اعتدلت معالم العدل، و جرت على اذلالها السنن، فصلح بذلك الزمان، و طمع فى بقاء الدوله، و يئست مطامع الاعداء.

و اذا غلبت الرعيه و اليها، او اجحف الوالى برعيته، اختلفت هنالك الكلمه، و ظهرت معالم الجور، و كثر الادغال فى الدين، و تركت محاج السنن، فعمل بالهوى، و عطلت الاحكام، و كثرت علل النفوس، فلا يستوحش لعظيم حق عطل و لا لعظيم باطل فعل! فهنالك تذلل الابرار، و تعزز الاشرار، و تعظم تبعات الله سبحانه عند العباد.

فعلیکم بالتناصح فى ذلك، و حسن التعاون عليه. (95)

پس از ستایش پروردگار! خداوند سبحان برای من، بر شما به جهت سرپرستی حکومت، حقی قرار داده، و برای شما همانند حق من، حقی تعیین فرموده است، پس حق گسترده تر از آن است که توصیفش کنند، ولی به هنگام عمل تنگنایی بی مانند دارد.

حق اگر به سود کسی اجرا شود، ناگزیر به زبان او نیز روزی به کار رود و چون به زبان کسی اجراء شود روزی به سود او نیز جریان خواهد داشت.

اگر بنا باشد حق به سود کسی اجراء شود و زبانی نداشته باشد، این مخصوص خدای سبحان است نه دیگر آفریده ها، به خاطر قدرت الهی بر بندگان و عدالت او بر تمام موجوداتی که فرمانش بر آنها جاری است، لکن خداوند حق خود را بر بندگان، اطاعت خویش قرار داده، و پاداش آن را دو چندان کرده است، از روی بخشندگی و گشایشی که خواسته به بندگان عطا فرماید.

پس خدای سبحان! برخی از حقوق خود را برای بعضی از مردم واجب کرد، و آن حقوق را در برابر هم گذاشت، که برخی از حقوق برخی دیگر را واجب گرداند، و حقی بر کسی واجب نمی شود مگر همانند آن را انجام دهد.

و در میان حقوق الهی بزرگ ترین حق، حق رهبر بر مردم، و حق مردم بر رهبر است، حق واجبی که خدای سبحان بر هر دو گروه لازم شمرد، و آن را عامل پایداری پیوند ملت و رهبر و عزت دین قرار داد.

پس رعیت اصلاح نمی شود جز آن که زمامداران اصلاح کردند و زمامداران اصلاح نمی شوند جز با درستکاری رعیت و آنگاه که مردم حق رهبری را اداء کنند و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزت یابد و راههای دین پدیدار و نشانه های عدالت برقرار، و سنت پیامبر ﷺ پدیدار گردد، پس روزگار اصلاح شود، و مردم در تداوم حکومت امیدوار، و دشمن در آرزوهایش مایوس می شود.

اما اگر مردم بر حکومت چیره شوند، یا زمامدار بر رعیت ستم کند، وحدت کلمه از بین می رود، نشانه های ستم آشکار، و نیرنگ بازی در دین فراوان می گردد، و راه گسترده سنت پیامبر ﷺ متروک، هواپرستی فراوان، احکام دین تعطیل، و بیماریهای دل فراوان گردد مردم از اینکه حق بزرگی فراموش می شود، یا باطل خطرناکی در جامعه رواج می یابد، احساس نگرانی نمی کنند، پس در آن زمان نیکان خوار و بدان قدرتمند می شوند و کیفر الهی بر بندگان بزرگ و دردناک خواهد بود، پس بر شماست که یکدیگر را نصیحت کنید، و نیکو همکاری نمایید.

چنان که در قرآن کریم آمده است :

و لو شاء ربك لامن من في الارض كلهم جميعا افانت تکره الناس حتی
یکونوا مؤمنین؛ (96)

اگر پروردگار تو بخواهد هر که در زمین است ایمان می آورد، آیا تو مردم را
به اکراه وادار به ایمان آوردن می نمایی

یعنی تو توانایی نداری کسی را به اجبار مؤمن گردانی و در هر چه قضا و
قدر گوناگون او جاری گردد، عادل و دادگر است، پس اگر اعمال بندگان را هم
پاداش ندهد، عادل است؛ زیرا بنده که او را در تمام حیات پرستش می نماید،
حق یکی از کوچک ترین نعمت های او را ادا ننموده است.

همان طور که ملاحظه می شود، حضرت علی علیه السلام در ابتدا، این حقوق را
کاملاً متقابل و دو طرفه می داند و فقط خداوند را از این اصل استثنا می کند آن
حضرت حقوق متقابل والی و مردم را از بزرگ ترین حقوق می داند. چون این
حقوق جنبه اجتماعی و عمومی پیدا می کند و صلاح و فساد آن بسیار بزرگ
تر است از حقوقی که جنبه شخصی و فردی دارد.

سپس آن حضرت به فایده های مهم ادای این حقوق اشاره می کند و اجرای
عدالت احقاق حقوق، نظم و آرامش، امنیت و آسایش، اصلاح امور، دوام و بقای
حکومت و اجرای دستورهای شریعت را منوط به ادای حقوق متقابل و انجام
تعهد دو طرفه می داند، اگر این حقوق ادا نشود، اختلاف و تشتت در جامعه
پدید می آید: نشانه های ظلم و ستم آشکار می شود، به هوا و هوس عمل می
شود؛ شریعت اجرا نمی گردد؛ گرفتاری ها، مصیبت ها و دردهای اجتماعی،
اقتصادی و سیاسی از جمله ناامنی، اضطراب، تورم، گرانی، احتکار و گروه
گرایی و اختلاف زیاد می شود؛ اصل شایسته سالاری و لیاقت کنار می رود؛
شایستگان خوار می گردند؛ اصل رابطه بازی حاکم می گردد؛ و بدکاران عزیز

می شوند و کسی از اجرا نشدن حق ناراحت و از اجراشدن باطل نگران نمی شود.

نیز در این خطبه می فرماید:

و لیس امرو و ان عظمت فی الحق منزلته، و تقدمت فی الدین فضیلته - بفوق ان یعان علی ما حمله الله من حقه، و لا امرو و ان صغرتہ النفوس، و اقتحمتہ العیون بدون ان یعین علی ذلک او یعان علیه. (97)

هیچ کس هر چند قدر او در حق بزرگ، و ارزش او در دین بیشتر باشد، بی نیاز نیست که او را در انجام حق یاری رسانند، و هیچ کس گرچه مردم او را خوار شمارند، و در دیده ها بی ارزش باشد، کوچک تر از آن نیست که کسی را در انجام حق یاری کند یا دیگری به یاری او برخیزد.

همچنین علی علیه السلام در نامه ای به بعضی از این حقوق اشاره می کند:

الا و ان لکم عندی الا احتجز دونکم سرا الا فی حرب، و لا اطوی دونکم امرا الا فی حکم، و لا اواخر لکم حقا عن محله، و لا اقف به دون مقطعه، و ان تکونوا عندی فی الحق سواء.

فاذا فعلت ذلک وجبت لله علیکم النعمه، ولی علیکم الطاعه؛ و الا تتکصوا عن دعوه، و لا تفرطوا فی صلاح، و ان تخوضوا الغمرات الی الحق، فان انتم لم تستقیموا لی علی ذلک لم یکن احد اھون علی ممن اعوج منکم، ثم اعظم له العقوبه، و لا یجد عندی فیها رخصه.

فخذوا هذا من امرائکم، و اعطوهم من انفسکم ما یصلح الله به امرکم والسلام.

(98)

آگاه باشید! حق شما بر من آن است که جز اسرار جنگی هیچ رازی را از شما پنهان ندارم، و کاری را جز حکم شرع، بدون مشورت با شما انجام ندهم، و

در پرداخت حق شما کوتاهی نکرده و در وقت تعیین شده آن بپردازم، و با همه شما بگونه ای مساوی رفتار کنم.

پس وقتی من مسؤ ولیت های یاد شده را انجام دهم، بر خداست که نعمتهای خود را بر شما ارزانی دارد و اطاعت من بر شما لازم است، و نباید از فرمان من سرپیچی کنید، و در انجام آن چه صلاح است سستی ورزید، و در سختیها برای رسیدن به حق تلاش کنید، حال اگر شما پایداری نکنید، خوارترین افراد نزد من انسان کج رفتار است، که او را به سختی کیفر خواهم داد، و هیچ راه فراری نخواهد داشت، پس دستور العمل های ضروری را از فرماندهانتان دریافت داشته، و از فرماندهان خود در آن چه که خدا امور شما را اصلاح می کند، اطاعت کنید، با درود

در نامه 53 که علی علیه السلام به مالک اشتر والی مصر می نویسد، به طور جامع، وظایف و تکالیف حاکمان را در برابر مردم بیان می کند که به قسمتی از آن اشاره می شود:

1. زمامدار اسلامی باید رحمت، محبت و لطف را از اعماق قلب خود برای مردم دریافت کند:

و اشعر قلبک الرحمه للرعیه و المحبه لهم و اللطف بهم و لا تكون علیهم سبعا ضاربا تغتتم اکلهم فانهم صنفان اما اخ لک فی الدین او نظیر لک فی الخلق
رحمت بر رعیت و محبت و لطف به آنان را به قلبت قابل دریافت بگردان و برای آنان درنده ای خونخوار مباش که خوردن آنان را غنیمت بشماری، زیرا آنان بر دو صفتند، یا برادر دینی تواند و یا هم نوع تو در خلقت.

2. برخوردار ساختن مردم از عفو و اغماض در مواردی که امکان دارد:

يفرط منهم الزلل و تعرض لهم العلل و يؤتى عليهم فى العهد و الخطا:
فاعطيهم من عفوك و صفحك مثل الذى تحب و ترضى ان يعطيك الله من عفوه
و صفحه مالكا.

بر رعيت خود رحمت، لطف و محبت بورز، زيرا آنان انسانند و در معرض
تجاوز و افتادن در لغزش ها و ورود به اشتباهات خطايى و انحرافات عمدى
قرار مى گيرند. بنا بر اين آنان را (در مواردى كه ممكن است) از عفو و گذشت
خود بهره مند نما، همان گونه كه دوست دارى خدا تو را از عفو و گذشت
برخوردار كند.

3 بايد محبوب ترين امور در نزد زمامدار اسلامى رساترين آن ها در حق و
فراگيرترين آن ها در عدل و جامع ترين آن ها براى رضائت عدم مردم باشد (نه
طيف و جناح خاصى):

و ليكن احب الامور اليك اوسطها فى الحق و اعمها فى العدل و اجمعها
لرضى لرعيه.

4. مقدم ترين مردم در نزد زمامدار اسلامى بايد كسانى باشند كه حق را،
حتى در تلخ ترين حالات آن، گوياتر از ديگران گوشزد مى كنند:
ثم ليكن اثرهم عندك اقولهم لمر الحق.

5. زمامدار اسلامى بايد عوامل حسن ظن بر رعيت را به وجود بياورد:
و اعلم انه ليس شى باذعى الى حسن ظن راع برعيتيه.

6. زمامدار اسلامى همان گونه كه خود نبايد از مردم عيب جوئى كند، بايد
اشخاص عيب جو را از خود دور كند:
و ليكن ابعده رعيتك منك و اشناهم عندك.

7. زمامدار نباید انسان های نیکوکار و بدکار در نزد زمامدار و دیگر گردانندگان جامعه یکسان باشند:

و لا یكون المحسن و المسی عندک بمنزله سواء.

9. زمامدار اسلامی موظف است از مقدم داشتن و ترجیح خویشاوندان و وابستگان بر دیگر مردم جدا خودداری نماید:

فاحسم ماده اولئک؛

قطع کن ماده پیوند دهنده آنان را با خودت.

10. زمامدار نباید در آن موارد که همه مردم در آن مساویند، خود را مقدم

بدارد:

و ایاک و الاستثثار بما الناس فیه اسوه.

حضرت علی علیه السلام در خطبه 34، درباره حقوق متقابل حکومت و بر مردم می

فرماید:

ایها الناس، ان لی علیکم حقا، ولکم علی حق : فاما حقکم علی فالنصیحه

لکم، و توفیر فیئکم علیکم، و تعلیمکم کیلا تجهلوا، و تادیبکم کیما تعلموا.

و اما حقی علیکم فالوفاء بالبیعه، و النصیحه فی المشهد و المغیب، و الاجابه

حین ادعوکم، و الطاعه حین آمرکم. ⁽⁹⁹⁾

ای مردم، مرا بر شما و شما را بر من حقی واجب شده است، حق شما بر من،

آن که از خیرخواهی شما دریغ نوزم و بیت المال را میان شما عادلانه تقسیم

کنم و شما را آموزش دهم تا بی سواد و نادان نباشید و شما را تربیت کنم تا راه

و رسم زندگی را بدانید، و اما حق من بر شما این است که با من وفادار باشید، و

در آشکار و نهان خیرخواهی کنید، هرگاه شما را فرا خواندم اجابت نمایید و

فرمان دادم اطاعت کنید.

یکی از موضوعات مهم در فلسفه سیاسی، مفهوم مشروعیت حکومت هاست. در زبان انگلیسی برای واژه legitimacy معادل های زیر وجود دارد: حقانیت، قانونیت، مقبولیت و مشروعیت.

بر همین اساس در اصطلاح حقوقدانان، جامعه شناسان و صاحب نظران علوم سیاسی و روابط بین الملل این واژه عبارت از:

یکی و یگانه بودن چگونگی به قدرت رسیدن رهبران و زمامداران با نظریه و باورهای همگانی یا اکثریت مردم جامعه در یک زمان و مکان معین که نتیجه این باور، پذیرش حق فرمان دادن برای رهبران و وظیفه فرمان بردن برای اعضای جامعه یا شهروندان می باشد.

بنابراین در این نگاه مشروعیت و مقبولیت به یک معناست و هر حکومتی که مشروعیت دارد مقبولیت دارد و بالعکس. اما واژه عربی مشروعیت از شرع گرفته شده، یعنی حکم خدا، دین خدا و در اصطلاح یعنی چیزی که بر اساس حکم خدا و منطبق بر قوانین شرع باشد. و مقبولیت در این نگاه یعنی اقبال عمومی و پذیرش مردمی که با واژه مشروعیت فرق دارد و دو مقوله جداست.

ممکن است یک حکومتی مشروعیت داشته باشد ولی مقبولیت نداشته باشد و بالعکس. یعنی تلازمی بین مشروعیت و مقبولیت نیست. خلاصه اینکه مشروعیت در اصطلاح دینی و فقهی با مشروعیت مصطلح در علوم سیاسی و جامعه شناسی سیاسی و حقوقی اساسی متفاوت است. در این قسمت ما بر اساس اصطلاح دینی و فقهی بحث می کنیم. درباره ملاک مشروعیت حکومت ها نظریات زیادی وجود دارد که عبارتند از: قرارداد اجتماعی یا اراده عمومی که رضایت و قرارداد شهروندان را ملاک مشروعیت می دانند (جان لاک، ژان ژاک روسو، منتسکیو و ژان بدن طرفداران این نظریه هستند).

نظریه زور: الحق لمن غلب، که ملاک مشروعیت را پیروزی و غلبه یافتن می داند.

ماکس وبر، ملاک مشروعیت را سنت (مهم ترین وجوه مشروعیت سنتی عبارت است از: وراثت، ابوت، خون، نژاد و نخبه گرایی)، کاریز ماتیک (داشتن ویژگی ها و خصوصیات خاص و خارق العاده) و قانون می داند. (100)

مبنای مشروعیت در دیدگاه اسلام خداست. خداوند تنها منبع ذاتی مشروعیت و حقانیت است و هر مشروعیتی بالعرض است. مشروعیت بالعرض باید از منبع مشروعیت بالذات کسب مشروعیت نماید. مسأله امامت ائمه معصومین علیهم السلام هم از همین قبیل است؛ یعنی انتصاب آنان از ناحیه خداست. نقشی که مردم دارند، در اعطای ولایت و امامت نیست؛ بلکه در اعمال ولایت است.

به عبارت دیگر، ما باید بین دو مقوله مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی (کارآمدی) فرق بگذاریم.

آیات بی شماری در قرآن، از جمله آیه ولایت (101) و آیه اکمال (102) و احادیث متواتری از پیامبر صلی الله علیه و آله این مطلب را ثابت می کند، اما چون بحث ما پیرامون نهج البلاغه است، ما موضوع مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی را از دیدگاه نهج البلاغه پی می گیریم.

علی علیه السلام (همان طوری که در فصل قبلی اشاره شد) به حقوق مردم اهمیت فراوانی می دهد اما هرگز رأی و انتخاب مردم را در مشروعیت حکومت و ولایت خود دخیل نمی داند؛ بلکه نقش مردم را در اعمال ولایت و تحقق بخشیدن آن می داند. برای اثبات این نکته، به کلام علی علیه السلام استناد می جوئیم و عباراتی که شائبه ای در خلاف این مطلب را می رساند، توضیح می دهیم.

الف) علی عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ می فرماید:

و انما الائمه قوام الله على خلقه، و عرفاوه على عباده؛ و لا يدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه، و لا يدخل النار الا من انكرهم و انكروه. ⁽¹⁰³⁾

همانا! امامان دین، از طرف خدا، تدبیر کنندگان امور مردم و کارگزاران آگاه بندگانند، کسی به بهشت نمی رود جز آن که آنان را شناخته، و آنان او را بشناسند، و کسی در جهنم سرنگون نگردد جز آن که منکر آنان باشد و امامان دین هم وی را نپذیرند.

ب) در خطبه شقشقیه می فرماید:

اری ترائی نهبا...؛ ⁽¹⁰⁴⁾

حق موروثی خود را می دیدم که به غارت برده می شود.

حق موروثی کنایه از وراثت معنوی و الهی است. ابن ابی الحدید در ذیل جمله فوق می گوید: کلماتی مانند جمله های بالا از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مبنی بر شکایت از دیگران و این که حق مسلم او به ظلم گرفته شده، به تواتر نقل شده و مؤید نظریه امامیه است که می گویند:

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با نص مسلم تعیین شد و هیچ کس حق نداشت به هیچ عنوان بر مسند خلافت نشیند، ولی نظر به این که حمل این کلمات بر آنچه که از ظاهر آن استفاده می شود، مستلزم تفسیق و یا تکفیر دیگران است، لازم است آن ها را تأویل کنیم. این کلمات مانند آیات متشابه قرآن است که نمی توان ظاهر آن را گرفت. ⁽¹⁰⁵⁾

ج) فو الله ما زلت مدفوعا عن حقی مستاثرا علی منذ قبض الله نبیه حتی یوم

الناس هذا؛ ⁽¹⁰⁶⁾

به خدا سوگند! از روزی که خدا جان پیامبر ﷺ خویش را تحویل گرفت، تا امروز، همواره حق مسلم من از من سلب شده است.

شهید مطهری رحمته الله در این باره می گوید:

در موارد زیادی، علی علیه السلام از حق خویش چنان سخن می گوید که جز با مسأله تنصیب و مشخص شدن حق خلافت برای او به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله قابل توجیه نیست. در این موارد سخن علی علیه السلام این نیست که چرا مرا با همه جامعیت شرایط کنار گذاشتند و دیگران را برگزیدند سخنش این است که حق قطعی و مسلم مرا از من ربودند. بدیهی است که تنها با نص و تعیین قبلی از طریق رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که می توان از حق مسلم و قطعی دم زد. صلاحیت و شایستگی حق بالقوه ایجاد می کند نه حق بالفعل و در مورد حق بالقوه سخن از ربوده شدن حق مسلم و قطعی صحیح نیست. ⁽¹⁰⁷⁾

د) علی علیه السلام پس از بیعت مردم، طی نامه ای به همه کارگزاران خود در سراسر قلمرو اسلامی، چنین اظهار می دارد: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای پسر ابی طالب، ولایت بر امت من از آن توست، اگر با رضا و رغبت تو را به ولایت خویش برگزیدند و با رضایت بر خلافت تو اجتماع کردند، ولایت آن ها را بر عهده بگیر و اگر بر خلافت تو اختلاف نمودند، آن ها را به حال خود واگذار.... ⁽¹⁰⁸⁾

ممکن است کسی بخواهد این روایت را دلیلی بر مشروعیت مردمی بگیرد و به ذیل روایت استناد بکند، اما با توضیحی که داده خواهد شد، روشن می شود که اتفاقاً این حدیث دقیقاً بر مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی اشاره دارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: ولایت بر امت من از آن توست

معنایش این است که ای علی! تا شما هستی، کسی هیچ گونه حق ولایت بر امت را ندارد. در ذیل روایت، اشاره به مقبولیت شده است.

اگر با رضا و رغبت ولایت تو را پذیرفتند در امر حکومت آن ها قیام کن و اگر نپذیرفتند، آن ها را به حال خود بگذار

که این جمله، با صراحت اقبال عمومی و مقبولیت مردمی را می رساند.

با یک مثال، این موضوع روشن تر می شود.

اگر به دکتر متخصص بگویند: درمان این گروه مریض فقط بر عهده شماست، اگر آن ها با رضایت و رغبت خودشان حاضر شدند و طبابت شما را پذیرفتند، آن ها را مداوا کن و اگر حاضر نشدند، آن ها را به حال خودشان واگذار. از کجای این جمله تلقی می شود که مقام طبیب و عنوان پزشک بودن به اختیار بیماران است؟ اگر بیمارها به مداوا و عمل جراحی رضایت ندهند، دکتر از مقام طبابت خلع می شود؟!

اگر پیامبر ﷺ رضایت و رغبت را مطرح می کند، بدین دلیل است که اعمال ولایت، بدون مقبولیت و پذیرش مردم ممکن نیست، نه به معنای آن است که امامت آن ها تنصیبی از جانب خدا نیست.

شاهد این مطلب، فرمایشات مکرر پیامبر ﷺ است، از جمله فرمود:

ان هذا (علی) اخی و وصیی و خلیفتی فیکم یا علی هو الامام و الحجه بعدی

(109)

وقتی از حضرت زهرا علیها السلام سؤال شد: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از وفاتش، امامت

علی علیه السلام را تنصیب فرمود؟،

حضرت فرمود: انسیتیم یوم غدیر خم؟!

آیا روز غدیر خم را فراموش کردید. (110)

ه) ... لولا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر... لا لقیتم حبلیها علی غاریها. (111)

بعضی ها ممکن است در این قسمت هم حضور مردم و نقش مردم را در بعد مشروعیت توجیه کنند، اما دقت در این عبارت خلاف آن را ثابت می کند. منظور آن حضرت این است که با آمدن مردم و پیدا شدن یار و یاور، حجت بر من تمام شد و باید زمام امور را در دست بگیرم، نه این که حضور مردم و اعلان وفاداری در اصل اعطای مقام امامت نقشی داشته باشد؛ بلکه در تصدی و اجرای آن مؤثر بوده است و بدون حضور مردم اعمال ولایت ممکن نیست، چون خود آن حضرت در خطبه 27 فرمود: لا رأی لمن لا یطاع، که ناظر به مرحله مقبولیت و کارآمدی حکومت است، نه مشروعیت آن. فلذا شیعه قائل است علی علیه السلام در مدت 25 سالی که خانه نشین بود، هم امام بود و دارای مقام ولایت و امامت بود، اما مبسوط الید نبود که اعمال ولایت بکند.

در این جا شاید سؤالی به ذهن خطور کند که اگر حکومت و ولایت یک منصب الهی است چرا علی علیه السلام آن را بی ارزش می داند:

والله ما كانت لی فی الخلافه رغبه و لا فی الولاية اربه
به خدا سوگند! نه به خلافت رغبتی دارم و نه در ولایت طمعی. (112)

یکی از محققان در پاسخ به این سؤالی می فرماید:

در فهم این نکته، دو معنای ولایت ظاهری را باید از یک دیگر جدا کرد، یکی منصب خلافت که با جعل الهی است و دیگری، تصدی خلافت که با قدرت مردم است. منصب الهی که زمینه ساز ما حکم بین الناس بالعدل است. ظهور حکمت و عدالت الهی نمایان گر شایستگی و کمال منصوب است. از این رو نمی تواند برای اولیای الهی مرغوب عنه باشد، ولی تصدی که متوقف بر حضور

حاضر است، همیشه حکم یکسانی ندارد و گاه شرایط اجتماعی چنان آشفته و فضای جامعه چنان تاریک است که با تصدی، امید چندان به اصلاح اجتماع نمی رود. از آن رو، رغبتی برای بدست گرفتن امور وجود ندارد.

سخن امام را می توان به عدم رغبت در تصدی مربوط دانست که ناشی از نامساعد بودن اوضاع اجتماعی برای پذیرش و تحقق حکومت عمومی است و ارتباطی به منصب الهی ندارد.

شاهد این تفسیر آن است که حضرت بلافاصله از اصرار مردم سخن می گوید:

و لکنکم دعوتمونى الیها و حملتونى علیها. (113)

(و) دعونى و التمسوا غیرى؛ فانا مستقبلون امرا له وجوه و الوان؛ لا تقوم له القلوب، و لا تثبت علیه العقول. و ان الافاق قد اغامت، و المحجه قد تنكرت.

و اعلموا انى ان اجبتکم رکبت بکم ما اعلم، ولم اصغ الی قول القائل و عتب العاتب، و ان ترکتمونى فانا کاحدکم؛ و لعلی اسمعکم و اطوعکم لمن و لیتموه امرکم، و انا لکم وزیرا، خیر لکم منى امیرا! (114)

مرا بگذارید و دیگری را به دست آرید، (115) زیرا ما به استقبال حوادث و اموری می رویم که رنگارنگ و فتنه آمیز است، و چهره های گوناگون دارد و دلها بر این بیعت ثابت و عقلها بر این پیمان استوار نمی ماند، چهره افق حقیقت را (در دوران خلافت سه خلیفه) ابرهای تیره فساد گرفته و راه مستقیم حق ناشناخته ماند.

راه روشن (حقیقت احکام اسلام) تغییر یافته است و بدانید اگر من دعوت (بیعت) شما را بپذیرم، طبق آنچه خود می داند رفتار خواهم نمود و شما را بر

مرکب حق سوار می نمایم و در راه راست سوق می دهم و بر خلاف رضا و خشنودی خدا و رسول سخنی نمی گویم و قدمی بر نمی دارم.

حضرت علی علیه السلام با مردم اتمام حجت می کند که بعد از بیعت کردن، اگر بر خلاف خواهش های آنان رفتار نمود، ایراد نکنند که ما نمی دانستیم چنین رفتار می نمایی و گرنه با تو بیعت نمی نمودیم، فلذا معنای دعونی و التمسوا غیر (رهیم کنید و دیگران را انتخاب کنید) به معنای نفی انتصاب آن حضرت از جانب خدا و مشروعیت انتخاب از ناحیه مردم نیست؛ بلکه اتمام حجت و شرایط خاص زمانه است که حضرت فرمود:

و ان الافاق قد اغامت

آفاق را ابر سیاه ظلم و ستم گرفته است

که کاملاً بیان کننده شرایط نامساعد سیاسی و اجتماعی است.

جنگ ها و نزاع هایی که در دوران حکومت حضرت علی علیه السلام به وجود آمد، مؤید این است که مردم تحمل عدالت علی علیه السلام را نداشتند.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

ایها الناس، ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه، و اعلمهم بامر الله فيه، فان

شغب شاغب استعتب، فان ابی قوتل.

و لعمری، لئن کانت الامامه لا تتعقد حتی یحضرها عامه الناس، فما الی ذلک

سبیل، ولکن اهلها یحکمون علی من غاب عنها، ثم لیس للشاهد ان یرجع، و لا

للغائب ان یختار. الا و انی اقاتل رجلین، رجلا ادعی ما لیس له، و آخر منع

الذی علیه. (116)

ای مردم! سزاوارترین اشخاص به خلافت، آن که در تحقق حکومت نیرومندتر، و در آگاهی از فرمان خدا داناتر باشد، تا اگر آشوب گری به فتنه انگیزی برخیزد، به حق بازگردانده شود، و اگر سرباز زد با او مبارزه شود. بجانم سوگند! اگر شرط انتخاب رهبر، حضور تمامی مردم باشد هرگز راهی برای تحقق آن وجود نخواهد داشت، بلکه آگاهان دارای صلاحیت و رأی و اهل حل و عقد (خبرگان ملت) رهبر و خلیفه را انتخاب می کنند، که عمل آنها نسبت به دیگر مسلمانان نافذ است، آنگاه نه حاضران بیعت کننده، حق تجدید نظر دارند و نه آنان که در انتخابات حضور نداشتند حق انتخابی دیگر را خواهند داشت.

آگاه باشید! من با دو کس پیکار می کنم، کسی چیزی را ادعا کند که از آن او نباشد و آن کس که از ادای حق سرباز زند.

در عبارتی که ذکر شد، ممکن است این توهم به وجود آید که مشروعیت امامت با رأی مردم منعقد می شود، در پاسخ این توهم باید گفته شود: اولاً، آن حضرت با آن شرطیه این مطلب را ذکر کرد، این طور نیست که آن را پذیرفته باشد.

آن حضرت می فرماید: امامت منعقد نمی شود، مگر با حضور همه مردم. این امر ممکن نیست؛ چون نمی توان همه مردم را در یک جا جمع کرد. ثانیاً، این جمله در جواب معاویه است، چون معاویه در بیان دلیل مخالفت خود با امیر المومنین علیه السلام به اهل شام می گفت: من در امر خلافت حاضر نبودم و بیعت نکردم و امام علیه السلام در چنین شرایطی بر مبنای دیدگاه آن ها که مشروعیت را به آرای مردم می دانستند، پاسخ داد و فرمود که اگر حضور همه

مردم هنگام بیعت لازم باشد، این امر ممکن نیست، چون نمی شود همه مردم را در یک امری جمع کرد، حتی یک نفر هم غایب نباشد.

اگر امام بر مبنای دیدگاه خودش (نصب) جواب می داد، آن ها اصلا نمی پذیرفتند، فلذا دیدگاهشان را بر اساس مبنای خودشان باطل کرد.

روایت نسبتا مفصلی است از علی علیه السلام که دلایل فوق را کاملا اثبات می کند. در کتاب سلیم بن قیس آمده است: هنگامی که نامه معاویه توسط ابو درداء و ابو هریره به دست امام علیه السلام رسید و آن حضرت به مضمون آن که درخواست بازگرداندن قاتلان عثمان به معاویه، به منظور کشتن آنان بود مطلع گردید، در پاسخ فرمود:

قد بلغتمانی ما ارسلکما به معاویه، فاسمعامنی ثم ابلاغ عنی و قولاً له: ان عثمان بن عفان لا یعد و ان یکون احد رجلین اما امام هدی حرام الدم واجب النصره لا تحل معصیه و لا سع الامه خذلانه او امام ضلاله حلال الدم لا تحل ولا یته و لا نصرته فلا یخلو من احدی الخصلتین.

و الواجب فی حکم الله و حکم الاسلام علی المسلمین بعد ما یموت امامهم او یقتل ضالاً کان او مهتدیا، مظلوما کان او ظالماً حلال الدم او حرام الدم، ان لا یعملوا عملاً و لا یحدثوا حدثاً و لا یقدموا یداً و لا رجلاً و لا یدو و ا بشی قبل ان یختاروا لا نفسهم اما عفیفا عالماً و رعا عارفا بالقضا و السنه یجمع امرهم و یحکم بینهم و یأخذ للمظلوم من الظالم حقه و یحفظ اطرافهم و یجیبی فیئهم و یتقیم حجته⁽¹¹⁷⁾ و یحیی صدقاتهم ثم یحتکمون الیه فی امامهم المقتول ظلماً لیحکم بینهم بالحق. فان کان امامهم قتل مظلوما حکم لاولیائه بدمه و ان کان قتل ظالماً نظر کیف الحکم فی ذلک

هذا اول ما ينبغى ⁽¹¹⁸⁾ ان يفعلوه ان يختاروا اماما يجمع امرهم ان كانت الخيره لهم و يتابعوه و يطيعوا و ان كانت الخيره الى الله عزوجل و الى رسوله فان الله قد كفاهم النظر فى ذلك و الاختيار و رسول الله و رسول الله قدرضى لهم اماما و امرهم بطاعه و اتباعه و قد بايعنى الناس بعد قتل عثمان و بايعنى المهاجرون و الانصار بعد ما تشاوروا فى ثلاثه ايام و هم الذين بايعوا ابابكر و عمر و عثمان و عقدوا امامتهم ولى ذلك اهل بدر و السابقه من المهاجرين و الانصار غير انهم بايعوهم قبلى على غير مشوره من العامه و ان بيعنى كانت بمشوره من العامه فان كان الله جعل الاختيار الى الامه و هم الذين يختارون و ينظرون لا نفسهم و اختيارهم لا نفسهم و نظرهم لها خير لهم من اختيار الله و رسوله لهم و كان من اختاروه و بايعوه بيعته بيعته هدى و كان اماما واجبا على الناس طاعته و نصرته فقد تشاوروا فى و اختارونى با جماع منهم و ان كان الله عزوجل الذى يختار و له الخيره فقد اختارنى للامه و استخلصنى عليهم و امرهم بطاعتى و نصرتى فى كتابه المنزل و سنه نبويه، فذلك اقوى لحجتى و اوجب لحقى. ⁽¹¹⁹⁾

ابو هريره! اى ابو درداء! شما پيام و نامه معاويه را به من رسانديد، اينک توجه کنيد آنچه را براى شما مى گويم، براى معاويه باز گوييد، به معاويه بگوييد:

جريان عثمان بن عفان از دو صورت خارج نيست، يا اين که رهبر و امام صالحى بود که مردم را به هدايت دعوت مى کرد که در اين صورت ريختن خون او حرام و يارى کردن او واجب بود و هيچ کس حق نداشت از فرمان او سرپيچى نموده و در شکست و ذلت او تلاش کند و يا رهبر و امامى بود گمراه و ستمگر که در آن صورت، ريختن خون او حلال و يارى کردن او حرام و غير جايز بود. در هر دو صورت، بعد از مرگ يا کشته شدن امام و حاکم در هر

زمان، چه بر حق بوده یا بر باطل، چه ظالم بوده یا مظلوم، چه مهدورالدم بوده باشد یا مهدورالدم نباشد، بر مسلمانان لازم و واجب است دست از پا خطا نکنند و هیچ عملی انجام ندهند تا این که امام و رهبری عقیف، عالم، پارسا و آگاه به قضاوت و سنت را برای سر و سامان دادن به امور پراکنده گرفتن حق مظلومیت از ستمگران، حفظ استقلال و تمامیت کشور اسلامی، جمع آوری مالیات ها و حفظ نظام برگزینند پس از آن، جریان پی گیری قتل امام مقتول خود را که گمان می رود، مظلوم کشته شده است، از او درخواست کنند. در آن صورت، اگر مظلوم کشته شده بود، امام حکم مطالبه خونس را به اولیائش صادر خواهد کرد و اگر ظالم و ستمگر بوده است، طبق مصالح هرگونه صلاح دانست، حکم خواهد نمود.

این اولین وظیفه ای است که مردم پس از کشته شدن امامشان دارند، در صورتی که انتخاب رهبر به دست آنان باشد. اگر تعیین امام به عهده خدا و رسولش باشد، خدا و رسول امام را مشخص کرده و از عهده این مهم برآمده اند و مردم را به اطاعت و فرمان برداری از او مأمور نموده اند. خدا مردم را بی نیاز از اعمال نظر و انتخاب کرده و شخص پیامبر، امام بعد از خود را معین و مردم را ملزم اطاعت از او نموده است.

گذشته از این مردم پس از کشته شدن عثمان با من بیعت کردند و نیز مهاجرین و انصار پس از سه روز مشورت در مورد خلافت من، به همین نتیجه رسیدند و اینان همان کسانی هستند که قبلا با ابوبکر و عثمان بیعت کرده و خلافت آن ها را تثبیت نموده بودند و این معنا را اهل بدر و پیشتازان مهاجرین و انصار، متصدی شدند. علاوه بر این، امتیازی که برای من است، این است که

بیعت با دیگران (ابوبکر، عمر و عثمان) بدون مشورت با مردم انجام شد و حال آن که بیعت با من، با حضور و مشورت مردم انجام گرفت.

پس اگر خداوند سبحان اختیار انتخاب امام را به مردم واگذار کرده است و این مردم هستند که حق اختیار و انتخاب را دارند و هر کس را انتخاب کنند. از اختیار و تعیین خدای سبحان و رسولش مقدم است و چنین شخصی بر هدایت است و امام آنان محسوب می شود و بر مردم واجب است که از او اطاعت نموده و بالاجماع مرا انتخاب کرده اند و اگر خداوند سبحان امام را انتخاب می کند و اختیار به دست اوست، همانا خداوند مرا برای امامت برگزیده و مرا خلیفه خدا قرار داده است و در کتاب و سنت، مردم را به اطاعت از من فرا خوانده است و این انتخاب خدای سبحان محبت مرا قوی تر و حقم را مسلم می سازد و...

در ابتدا حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر لزوم حکومت در تمام زمان ها و مکان ها و وجوب اهتمام مردم به تشکیل حکومت و مقدم داشتن آن بر هر کار دیگری اشاره می کند و سپس آثار مثبت و فوائد مهم این کار را گوشزد می کند، سپس به مسأله مشروعیت حاکم و حکومت می پردازد و دو دیدگاه متفاوت را بیان می کند: یکی، مشروعیت مردمی و دیگری مشروعیت الهی و دیدگاه خودش را صراحتاً بیان می دارد و می فرماید که اگر بر اساس دیدگاه خود شما عمل کنیم که حاکم و حکومت باید مشروعیت مردمی داشته باشند، من که این شرط را دارم؛ چون همه مردم آمدند و با من بیعت کردند و اگر بر اساس مشروعیت الهی باشد که خداوند مرا انتخاب کرد و خداوند مرا به امامت برگزیده و در کتاب و سنت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مردم را به اطاعت از من فراخوانده است، بنابراین حضرت

علی علیه السلام به انتصاب الهی خود تصریح کرده و جای هیچ گونه شک و شبهه ای را باقی نگذاشته است.

حال که مشروعیت امام به نصب الهی است، پس چرا آن حضرت این همه بحث بیعت و رأی و رضایت مردم را مطرح می کند؟ آیه الله مؤمن در پاسخ به این سؤال می فرماید:

زمینه هایی که به وجود آمد، محیط محیطی بود که مردم 25 سال در یک محیطی بودند که رهبری غیر اسلامی داشت که نمی خواهیم جهات دیگر را بگوییم. قاعدتا این ها باید با هر چیزی که وجود آنان در تزامم بوده است درگیر می شدند. حکومت معاویه را هم با بیعت درست کردند. حضرت امیر در چنین محیطی آمد.

مشروعیت الهی را که همین خطبه شقشقیه فی الجمله به آن اشاره دارد، آن مسؤ ولایت را از طریق بیعت بر گردن می گیرد. در این محیطی که ذهن ها به خاطر عادت کردن آن ها به بیعت مشوب شده، عهده دار حکومت شد در این جا مانعی ندارد که حضرت برای بیعت یک حسابی باز کند و به طلحه و زبیر بگوید که من که نیامدم به شما زور بگویم که بیعت کنید؛ بلکه شما خودتان بیعت کردید و وقتی که بیعت کردند باید بر بیعت خود استوار باشید. این بیعت را از ادله استفاده می کنیم که بیعت کردن با کسی که حق دارد که عهده دار ولایت شود خودش موضوع برای وجوب بیعت است. این مطلب را ما از ادله استفاده کنیم و آن گاه حضرت به معاویه می گوید اگر بیعت نقش داشته باشد آن بیعت برای آن کسانی نقش دارد که با عمر و ابوبکر بیعت کردند و به اصطلاح اهل سنت اهل حل و عقد بودند و در مدینه بودند.

همانا کسانی که با عمر و ابوبکر بیعت کردند با من بیعت کردند. بیعت ارزشش بسته به نظر آن هاست و تو حق نداری که این حرف ها را بزنی، شما کجا بودید؟ بالاخره مقصود این است که پیش کشیدن مسأله بیعت به خاطر جریان روز است که مردم با آن آموزش عملی دیده بودند. (120)

در رابطه با ولایت فقیه هم مشهور فقهای امامیه، به ویژه امام خمینی علیه السلام قائل به مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی است؛ با این فرق که در معصومین علیهم السلام انتصاب بالتنصیب می باشد، ولی در ولایت فقیه انتصاب بالتوصیف که تفصیل آن را به محلس ارجاع می دهیم. (121)

پایان این فصل را متبرک می کنیم به حدیثی از حضرت ولی عصر ارواحنا له فدا درباره فلسفه انتصاب.

یکی از اصحاب امام زمان علیه السلام درباره فلسفه انتصابی بودن امام، از آن حضرت سؤال کرد: چرا مردم از انتخاب امام و رهبری خود ممنوع شدند؟
امام فرمود: امام مصلح و یا مفسد؟

عرض کردم: البته مصلح.

فرمود: آیا با این که احدی از مردم از صلاح و فساد درونی اشخاص آگاهی ندارند، آیا ممکن است شخصی را که انتخاب می کنند اتفاقاً بر خلاف تشخیص آن ها مفسد از کار درآید؟

عرض کردم: بلی! ممکن است.

فرمود: علت ممنوعیت مردم همین است که من آن را به صورت برهان برایت ایراد کردم. (122)

این بحث (مشروعیت حکومت) می تواند پاسخی به مقاله چرا دیگر از علی و نهج البلاغه حرفی نیست که در مجله ایران فردا، شماره 65 آمده است باشد.

4. بیعت

یکی از بحث‌هایی که ذیل بحث مشروعیت مطرح است، بیعت است. آیا بیعت موجب مشروعیت حاکم و حکومت است، به نحوی که اعطای ولایت به حاکم شود؟ آیا بیعت وسیله اعتراف به ولایتی است که از پیش تحقق یافته و در جهت تقویت آمده است؟ آیا بیعت موجب تحقق و کارآمدی ولایت و حکومت است؟

قبل از این که این موضوع را از نهج البلاغه پی بگیریم، مقدمه‌ای درباره بیعت ذکر می‌کنیم.

در مفردات راغب آمده است :

با سلطان بیعت کرد (بایع السلطان)، یعنی در مقابل خدماتی که سلطان انجام می‌دهد، اطاعت و شنوایی از وی را بر عهده گرفت. به این بیعت و مباحه گفته می‌شود. ⁽¹²³⁾

در لسان العرب آمده است :

البیعه، دست به هم دادن بر ایجاب و انشاء معامله و نیز دست به هم دادن برای بیعت و اطاعت است. در حدیث نیز آمده است : الا تبایعونی علی الاسلام که به معنای قرارداد بستن و معاهده است. گویا هر یک از آنان آنچه را در اختیار دارد، به رفیقش می‌فروشد و جان، اطاعت و دخالت در کار خویش را در اختیاری دیگری می‌گذارد. ⁽¹²⁴⁾

در بیعت، بیعت‌کنندگان تعهد می‌کنند که از امیر و یا فرمانده اطاعت کنند و از او فرمان ببرند.

در قرآن کریم هم آمده است :

يا ايها النبي اذ جاءك المومنات يباعونك على ان لا يشركن بالله شيئا و لا يسرقن و لا يزنيين و لا تقتلن اولادهن و لا ياءتين بهتان يفترنه بين ايديهن و ارجلهن و لا يعصيك في معروف فبايعهن و استغفر لهن الله ان الله غفور رحيم؛
(125)

ای پیغمبر! چون زنان مؤمن آیند که با تو بر ایمان بیعت کنند که دیگر هرگز شرک به خدا نیاورند و سرقت و زناکاری نکنند و اولاد خود را به قتل نرسانند و بر کسی افترا و بهتان میان دست و پای خود نیندند و با تو در هیچ امر معروفی (که به آن ها می کنی) مخالفت نکنند، بدین شرایط با آن ها بیعت کن و بر آنان از خدا آمرزش و غفران طلب، که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. همچنین می فرماید:

لقد رضى الله عن المومنين اذا يباعونك تحت الشجرة فعلم ما فى قلوبهم فانزل السكينة عليهم و اتاهم فتحا قريبا؛
(126)

خداوند از مومنانی که زیر درخت (معهود حدیبیه) با تو بیعت کردند، به حقیقت خشنود گشت و از وفا و خلوص قلبی آن ها آگاه بود که وقار و اطمینان کامل بر آنان نازل فرمود و آنان را به فتحی نزدیک پاداش ده. نیز می فرماید:

ان الذين يبائعونك انما يبائعون الله يدالله فوق ايديهم فمن نكث فانما ينكث على نفسه و من اوفى بما عاهد عليه الله فسيؤتاه اجره عظيمًا؛
(127)

ای پیامبر! مومنانی که با تو (در حدیبیه) بیعت کردند، در حقیقت، با خدا بیعت کردند. دست خدا بالای دست آن هاست. پس از آن، هر کس نقض بیعت کند، در حقیقت، بر زبان و هلاکت خویش اقدام کرده است و هر کس به عهدی که با خدا بسته است، وفا کند، به زودی، خدا به وی پاداشی بزرگ عطا خواهد کرد.

این دو آیه در ارتباط با بیعت حدیبیه که در سال ششم هجری واقع شده است، می باشد. به مناسبت کلمه رضی در آیه شریفه، این بیعت در تاریخ به بیعت رضوان شناخته می شود. در روایت آمده است: از حضرت رسول ﷺ وقتی می خواست با زنان بیعت کند، فرمود: من با زن ها دست نمی دهم. آن گاه قدحی از آب فراخواند و دست خویش در آب زد و بیرون آورد و فرمود: دست خویش را در این آب فرو ببرید. (128)

در کتاب احتجاج مرحوم طبرسی، در رابطه با داستان غدیر خم از امام باقر علیه السلام روایت ذکر شده است که آن حضرت فرمود:

و این چنین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام بر خلافت به تعداد اصحاب حضرت موسی بیعت گرفت، ولی آنان بیعت را شکستند... (و خداوند متعال می فرماید) او را علم و پرچم مردم قرار ده و عهد و میثاق و بیعت وی را تجدید کن و آن بیعت و میثاقی که با من داشتند و عهدی که با من بسته بودند در مورد ولایت ولی من و مولای آنان و مولای هر زن و مرد مؤمن، یعنی ولایت علی بن ابی طالب را به یادشان آر... و ای محمد صلی الله علیه و آله! علی علیه السلام را علم قرار ده و از آنان بر خلافت وی بیعت بگیر... (و در ادامه به نقل از گفتار پیامبر می فرماید) ای مردم! من مسائل را برای شما بیان کرده و مطالب را به شما فهماندم و این علی علیه السلام است که پس از من مسائل را به شما گوشزد می کند. آگاه باشید که پس از پایان سخن من، برای بیعت با وی دست به دست من بدهید و اقرار به ولایت او کنید. آن گاه بعد از من نیز برای بیعت دست به دست او (علی علیه السلام) بدهید، بدانید که من با خدا بیعت نموده و پیمان بسته ام و علی علیه السلام با من بیعت کرده و من از سوی خداوند برای او بیعت می گیرم و آن کس که پیمان بشکند علیه خویش پیمان شکسته است. ای مردم! از خدا بترسید و با علی، حسن،

حسین و سایر ائمه علیهم السلام بیعت کنید. اینان کلمه پاک و جاویدان هستند. خداوند آن که مکر کند را هلاک و آن که وفادار ماند را رحمت کند.

در این هنگام مردم ندا دادند: شنیدیم و امر خدا و رسول وی را و با دل ها و زبان ها و دست هایمان اطاعت کردیم. پس برای بیعت با پیامبر خدا و علی علیه السلام هجوم آوردند و به آنان دست دادند و از آن هنگام دست دادن (در اسلام) سنت و رسم شد و کسانی که حق خلافت نیز نداشتند، آن را به کار گرفتند. ⁽¹²⁹⁾ با توجه به آیات و روایات فوق، کاملا روشن است که بیعت برای تاکید بر وفاداری و اطاعت از دستورهای پیامبر صلی الله علیه و آله است و هیچ گونه نقشی در اعطای نبوت یا ولایت به پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام ندارد، به ویژه در روایت فوق، که امام باقر علیه السلام تصریح می کند که ولایت و امامت علی علیه السلام از جانب خداست و قبول بیعت و پذیرش آن ولایت و امامت خدادادی است و این بیعت امکان تحقق عملی آن ولایت و امامت را فراهم می کند.

آیه الله معرفت در این باره می گوید:

بیعت در آن عهد برای تاکید بر وفاداری و فراهم ساختن امکانات بوده است و همان گونه که در امر رسالت دخالتی نداشته، در امر زعامت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز دخالتی نداشته است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خداوند به هر دو مقام منصوب گردیده بود و تاکید پیامبر صلی الله علیه و آله بر گرفتن بیعت، تنها برای تحکیم و تثبیت پایه های حکومت خود و فراهم ساختن امکانات بوده است.

بیعتی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز غدیر از مسلمانان درباره مقام ولایت برای امیر المومنان علیه السلام گرفت بر همین منوال بود. پس از آن که به طور صریح علی علیه السلام را برای خلافت و امامت پس از خود منصوب نمود از مردم پیمان وفاداری گرفت تا امکانات خود را همان گونه که در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله قرار

داده اند در اختیار علی عليه السلام نیز قرار دهند و در تثبیت پایه های حکومت وی بکوشند. (130)

همچنین آقای رسول جعفریان می فرماید:

این که آیا بیعت به معنای رای دادن بود یا نه؟ مسلم است که چنین امری درباره رسول خدا صلى الله عليه وآله و یا هر شخص دیگری که قدرتش از ناحیه خداوند تامین شده، مصداق نمی یابد. اگر کسی بیعت را به معنای رای دادن و حق طبیعی فرد معنا کند، لزوماً درباره رسول خدا صلى الله عليه وآله و بیعتی که در قرآن از آن یاد شده است دچار مشکل خواهد شد. (131)

بیعت گرچه اصل بسیار مهمی است و تاثیرات مهمی، به ویژه در مسائل سیاسی و اجتماعی دارد، لکن به عنوان ابزار مشروعیت بخشی نیست؛ بلکه با بیعت، ولایت انتصابی از جانب خداوند تحقق پیدا می کند و حاکم مبسوط الید می شود و با پشتوانه مردمی که توسط بیعت حاصل می کند، قدرت پیدا می کند، تا شریعت را اجرا کند و با دشمنان بجنگد.

علی عليه السلام در نهج البلاغه با همین نگرش مساله بیعت را طرح می کند، که اینک به آن می پردازیم.

در نهج البلاغه آمده است :

و منه : فاقبلتم الى اقبال العوذ المطافيل على اولادها، تقولون : البيعه البيعه!
قبضت كفى فبسطتموها، و ناز عتكم يدي فجازبتموها.

اللهم انهما قطعاني و ظلماني، و نكثا بيعتي، و البا الناس على؛ فاحلل ما عقدا،
و لا تحكم لهما ما ابرما، و ارهما الماساءه فيما املا و عملا، و لقد استثبتهما قبل
القتال، و استانيت بهما امام الوقاع، فغمطا النعمه، وردا العافيه. (132)

شما مردم! برای بیعت کردن به سوی من یورش آوردید، چونان مادران تازه زاییده که به طرف بچه های خود می شتابند. و پیایی فریاد کشیدید، بیعت! بیعت! من دستان خویش فرو بستم، اما شما به اصرار آن را گشودید، من از دست دراز کردن، سرباز زدم، و شما دستم را کشیدید.

خدایا! طلحه و زبیر پیوند مرا گسستند، بر من ستم کرده و بیعت مرا شکستند و مردم را برای جنگ با من شوراندند، خدایا آن چه را بستند تو بگشا، و آن چه را محکم رشته اند پایدار مفرما، آرزوهایی که برای آن تلاش می کنند بر باد ده، من پیش از جنگ از آنها خواستم تا بازگردند، و تا هنگام آغاز نبرد انتظارشان را می کشیدم لکن آنها به نعمت پشت پا زدند و بر سینه عافیت دست رد گذاردند.

باز در نهج البلاغه آمده است :

اما بعد، فقد علمتما، و ان کتمتا، انی لم ارد الناس حتی ارادونی، ولم ابایعهم حتی بایعونی، و انکما ممن ارادنی و بایعنی.

و ان العامه لم تبایعنی لسلطان غالب، و لا لعرض حاضر، فان کتمتا بایعتمانی طائین، فارجعا و توبا الی الله من قریب؛ و ان کتمتا بایعتمانی کارهین، فقد جعلتما لی علیکما السبیل باظهارکما الطاعه، و اسرارکما المعصیه.

و لعمری ما کتمتا باحق المهاجرین بالتقیه و الکتمان، و ان دفعکما هذا الامر من قبل ان تدخلا فیه، کان اوسع علیکما من خروجکما منه، بعد اقرارکما و قد زعمتما انی قتلت عثمان، فبینی و بینکما من تخلف عنی و عنکما من اهل المدینه، ثم یلزم کل امری بقدر ما احتمال.

فارجعا ایها الشیخان عن رایکما، فان الان اعظم امرکما العار، من قبل ان

یتجمع العار و النار، والسلام. (133)

پس از یاد خدا و درود! شما می دانید گرچه پنهان می دارید. که من برای حکومت در پی مردم نرفته، آنان به سوی من آمدند، و من قول بیعت نداده تا آن که آنان با من بیعت کردند، و شما دو نفر از کسانی بودید که مرا خواستید و بیعت کردید.

همانا بیعت عموم مردم با من نه از روی ترس قدرتی مسلط بود، و نه برای به دست آوردن متاع دنیا، اگر شما دو نفر از روی میل و انتخاب بیعت کردید تا دیر نشده باز گردید، و در پیشگاه خدا توبه کنید، و اگر در دل با اکراه بیعت کردید خود دانید، زیرا این شما بودید که مرا در حکومت بر خویش راه دادید، اطاعت از من را ظاهر، و نافرمانی را پنهان داشتید.

به جان خودم سوگند! شما از سایر مهاجران سزاوارتر به پنهان داشتن عقیده و پنهان کاری نیستید، اگر در آغاز بیعت کنار می رفتید آسان تر بود که بیعت کنید و سپس به بهانه سرباز زنید.

شما پنداشته اید که من کشنده عثمان می باشم، بیایید تا مردم مدینه بین من و شما داوری کنند، آنان که نه به طرفداری من برخواستند نه شما، سپس هر کدام به اندازه جرمی که در آن حادثه داشته مسؤ ولیت آن را پذیرا باشد.

ای دو پیرمرد، از آن چه در اندیشه دارید باز گردید، هم اکنون بزرگ ترین مسئله شما عار است، پیش از آن که عار و آتش خشم پروردگار دامنگیرتان گردد. با درود

امام علی علیه السلام در نامه ای به معاویه می نویسد:

انه بايعنى القوم الذين بايعوا ابابكر و عمر و عثمان على ما بايعوهم عليه، فلم يكن للشاهد ان يختار، و لا للغائب ان يرد. و انما الشورى للمهاجرين و الانصار، فان اجتمعوا على رجل و سموه اماما كان ذلك لله رضى، فان خرج عن امرهم

خارج بطن او بدعه زدوه الی ما خرج منه، فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل
المومنین، وولاه الله ما تولى.

و لعمری، یا معاویه، لئن نظرت بعقلک دون هواک لتجدنی ابرا الناس من دم
عثمان، و لتعلمن انی كنت فی عزله عنه الا ان تتجنی؛ فتجن ما بدالك! والسلام.
(134)

همانا کسانی با من بیعت کرده اند که با ابابکر و عمر و عثمان، با همان
شرایط بیعت نمودند، پس آن که در بیعت حضور داشت نمی تواند خلیفه ای
دیگر برگزیند، و آن که غایب است نمی تواند بیعت مردم را نپذیرد، و همانا
شورای مسلمین از آن مهاجرین و انصار است، پس اگر بر امامت کسی گرد
آمدند، و او را امام خود خواندند، خشنودی خدا هم در آن است. حال اگر کسی
کار آنان را نکوهش کند یا بدعتی پدید آورد، او را به جایگاه بیعت قانونی باز
می گردانند، اگر سرباز زد با او پیکار می کنند، زیرا که به راه مسلمانان در
نیامده خدا هم او را در گمراهی و می گذارد.

بجانم سوگند! ای معاویه اگر دور از هوای نفس، به دیده عقل بنگری،
خواهی دید که من نسبت به خون عثمان پاک ترین افرادم، و می دانی که من از
آن دور بوده ام، جز اینکه از راه خیانت مرا متهم کنی، و حق آشکاری را
بیوشانی، با درود.

باز در نهج البلاغه آمده است :

لانها بیعه واحده لا یشنی فیها النظر، و لا یستأنف فیها الخیار. الخارج منها
طاعن، و المروی فیها مداهن. (135)

همانا بیعت برای امام یک بار بیش نیست، و تجدید نظر در آن میسر نخواهد
بود، و کسی اختیار از سرگرفتن آن را ندارد، آن کس که از این بیعت عمومی سر

باز زند، طعنه زن و عیب جو خوانده می شود، و آن کس که نسبت به آن دو دل باشد منافق است.

باز در نهج البلاغه آمده است :

و بسطتم یدی فکفتها، و مددتموها فقیضتها، ثم تداککت علی تداک الابل الهمی علی حیاضها یوم وژدها، حتی انقطعت النعل، و سقط الرداء و وطی الضعیف، و بلغ من سرور الناس بیعتهم ایای ان ابتهج بها الصغیر، و هدج الیها الکبیر، و تحامل نحوها العلیل، و حسرت الیها الکعاب. (136)

دست مرا برای بیعت می گشودید و من می بستم، شما آن را به سوی خود می کشیدید و من آن را می گرفتم، سپس چونان شتران تشنه که به طرف آبشخور هجوم می آورند بر من هجوم آوردید، تا آن که بند کفشم پاره شد و عبا از دوشم افتاد، و افراد ناتوان پایمال گردیدند، آنچنان مردم در بیعت با من خشنود بودند که خردسالان شادمان و پیران برای بیعت کردن لرزان به راه افتادند، بیماران بر دوش خویشان سوار، و دختران جوان بی نقاب به صحنه آمدند.

نیز در نهج البلاغه آمده است :

اولم یبایعنی بعد قتل عثمان؟ لا حاجه لی فی بیعتہ! انها کف یهودیه، لو بایعنی بکفه لغدر بسبته اما ان له امره کلعه الکلب انفه، و هو ابو الاکبش الاربعه، و ستلقى الامه منه و من ولده یوما احمر! (137)

مگر پس از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرد؟ مرا به بیعت او نیازی نیست! دست او دست یهودی است، اگر با دست خود بیعت کند، در نهان بیعت را می شکند.

آگاه باشید، او حکومت کوتاه مدتی خواهد داشت، مانند فرصت کوتاه سگی که با زبان بینی خود را پاک کند.

او پدر چهار فرمانرواست قوچ های چهارگانه و امت اسلام از دست او و پسرانش روز خونینی خواهند داشت. (138)

باز در نهج البلاغه آمده است :

لم تكن بيعتكم اياي فلتة، و ليس امري و امرکم واحدا، اني اريدکم لله و انتم تريدونني لا نفسکم. ايها الناس، اعينوني على انفسکم، و ايم الله لا نصفن المظلوم من ظالمه، و لا قودن الظالم بخزامتہ، حتى اوردہ منهل الحق و ان کان کارها. (139)

بيعت شما مردم با من بی مطالعه و ناگهانی نبود، و کار من و شما یکسان نیست، من شما را برای خدا می خواهم و شما مرا برای خود می خواهید.

ای مردم برای اصلاح خودتان مرا یاری کنید، بخدا سوگند! که داد ستمدیده را از ظالم ستمگر بستانم، و مهار ستمگر را بگیرم و به آبشخور حق وارد سازم گرچه تمایل نداشته باشد.

از مجموع این گفتار می توان چنین نتیجه گرفت :

(1) بیعت با علی عليه السلام از سوی همه مردم بود. مردم بودند که برای بیعت سوی علی عليه السلام آمدند، نه این که حضرت علی عليه السلام به سوی آن ها رفته باشد.

(2) بیعت کاملا با رغبت و میل انجام گرفت.

(3) بیعت کاملا از روی آگاهی و اندیشه بود، نه این که ناگهانی و بی اندیشه صورت گرفته باشد.

(4) بیعت امر لازم الاجرائی است. فلذا کسانی که نقض بیعت کردند، حضرت علی عليه السلام ابتدا آن ها را نصیحت کرد و سپس به خدا شکایت نمود و در نهایت، با آن ها برخورد نمود.

5) علی علیه السلام در خطبه 34، یکی از حقوق خود بر مردم را وفای نسبت به بیعت و اطاعت از خود بیان می کند.

6) بیعت نقش یک وظیفه و تکلیف شرعی در رابطه با فراهم ساختن امکانات لازم برای اولیای امور را ایفا می کند و مقام ولایت و زعامت سیاسی پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام از مقام نبوت و امامت آنان نشأت گرفته و بر مردم واجب است که امکانات لازم را برای آن ها فراهم سازند، تا بتوانند با پشتوانه و مقبولیت مردمی مسؤ ولیت اجرای عدالت را به بهترین شکل به انجام رسانند، بیعت نفیاً و اثباتاً در امامت و زعامت نقشی ندارد و تنها در ایجاد توان و قدرت اجرایی نقش دارد.

بیعت در عصر غیبت نیز همین معنا را دارد، طبق مقبوله عمر بن حنظله: فانی قد جعلته علیکم حاکماً؛ همانا ما او را (فقیه را) بر شما حاکم قرار دادیم و نیز بنا بر توقیع شریف فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله علیهم؛ همان طور که ما حجت بر شما ایم، آن ها (فقهاء) حجت ما بر شما هستند. ولی فقیه منصوب از جانب خداوند تبارک و تعالی و ائمه معصومین علیهم السلام است. با این فرق که در معصومین علیهم السلام انتصاب به اشخاص است و در غیر معصوم انتصاب به اوصاف، فلذا مردم به وسیله خبرگان خود، آن فقیه‌ی که واجد اوصاف و شرایط شایستگی مقام ولایت را باشد، کشف می کنند و مردم نیز با او بیعت می کنند.

مشروعیت ولایت فقیه همان طور که قبلاً گفته شد الهی است و رای و بیعت مردم باعث اعمال آن ولایتی می شود که شارع مقدس به او اعطا نموده است. به عبارتی، اعطای ولایت از جانب شارع و اعمال آن از ناحیه مردم می باشد. (140)

فصل سوم : حکومت و وظایف آن

1. حکومت و عدالت

در ارزش و اعتبار عدالت همین قدر بس که در قرآن کریم، برقراری عدالت به عنوان هدف بعثت همه انبیاء معرفی شده است. مقام عدالت آن قدر ارزشمند است که پیامبران الهی به خاطر آن مبعوث شده اند.

لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط.

(141)؛

به تحقیق ما پیامبران خویش، را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو فرود آوردیم که میان مردم به عدالت قیام کنند.

با نگاهی اجمالی به نهج البلاغه در می یابیم که علی علیه السلام درباره حکومت و

عدالت نگرش خاصی دارد.

آن حضرت در اجرای عدالت آن قدر پافشاری نمود که گفته شده است :

قتل فی محرابه لشدت عدله.

علی علیه السلام کشته عدالت خویش است.

در تمام صفحات تاریخ اسلام، نام علی علیه السلام قرین عدل و عدالت است.

علی علیه السلام عدل را رستگاری و کرامت العدل فوز و کرامه، برترین فضایل

العدل افضل السجیه و بالاترین موهبت الهی اسنی المواهب العدل می داند. (142)

همچنین می فرماید:

ملاک السیاسه العدل؛ ملاک حکمرانی عدالت است.

العدل راس الایمان؛ عدالت راس ایمان است.

العدل اقوی اساس؛ عدالت محکم ترین بنیان است.

العدل حیاة الاحکام؛ احکام و قوانین به وسیله عدالت زنده می شوند.

خير السياسات العدل؛ بهترين روش حكومت عدالت است.
العدل نظام الامر؛ انتظام امور نظام سياسى به عدالت است. (143)
در ديدگاه على عليه السلام حكومتى كه بر اساس عدالت حركت كند، نتايج فراوانى
را به دنبال دارد، از جمله :

- 1 استقلال و توان : من عدل تمكّن.
 - 2 نافذ شدن حكم : من عدل نفذ حكمه.
 - 3 ارزشمندی : من عدل عظم قدره.
 - 4 بى نيازى از اطرافيان : من عدل فى سلطانه استغنى عن اعوانه.
 - 5 مورد ستايش قرار گرفتن : من كثر عدله حمدت ايامه.
 - 6 اقتدار دولت و عزت دولت مردان :
 - من عدل فى سلطانه و بذل احسانه اعلى الله شاناه و اعزا اعوانه.
 - 7 نگهدارى حكومت : من عمل بالعدل حصن الله ملكه.
 - 8 اصلاح جامعهه :
 - الرعيه لا تصلحها الا بالعدل و بالعدل تصلح الرعيه.
 - 9 استمرار محبت مردم به حكومت : العدل يستديم المحبه.
 - 10 آبادانى كشور: ما عمرت البلدان بمثل العدل. (144)
- در مقابل عدالت، ظلم و جور است.

اگر حكومت بر پايه ظلم و جور باشد موجب فساد جامعه، اختلاف و شكاف طبقاتى، دشمنى مردم نسبت به حكومت، عقب ماندگى و سست شدن پايه هاى حكومت مى شود.

حال مى توانيم دريابيم كه چرا مساله عدالت براى على عليه السلام آن گونه مهم بود كه حتى حاضر نشد ذره اى از آن عدول كند. دليل اين كه آن حضرت در ابتداء،

از قبول بیعت مردم امتناع کرد، این بود که می دانست مردم تحمل عدالت او را ندارند.

عثمان قسمتی از اموال عمومی مسلمانان را به خویشاوندان و نزدیکانش بخشیده بود.

بعد از آن که علی علیه السلام زمام امور را در دست گرفت، از آن حضرت خواستند که عطف به ما سبق نکند و کاری به گذشته نداشته باشد، اما آن حضرت با قاطعیت تمام فرمود:

والله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملک به الاماء کرددته فان فی العدل سعه و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضیق ⁽¹⁴⁵⁾؛

سوگند به خدا اگر مالی را که عثمان بخشیده بیابم به مالک آن باز می گردانم؛ اگر چه از آن ها زن ها شوهر داده و کنیزان خریده شده باشند؛ زیرا در عدل گشایش است و کسی که عدل بر او تنگ می گردد، ستم بر او تنگ تر می شود.

حضرت علی علیه السلام در خطبه شقشقیه، پس از آن که ماجراهای غم انگیز سیاسی گذشته را شرح می دهد، یادآوری می کند که مردم پس از قتل عثمان، به سوی او هجوم آوردند و با اصرار از او خواستند زمامداری را قبول کند و او نخست پیشنهاد مردم را قبول نکرد، چون خلافت برای او ارزشی ندارد، اما چون جامعه به دو طبقه ستمگر و ستمدیده که یکی گرسنه و دیگری پرخور بود، تقسیم شد، پذیرفت. آن حضرت فرمود:

لولا حضور الحاضر، و قیام الحجج بوجود الناصر، و ما اخذ الله علی العلماء الا یقاروا علی کظه ظالم، و لا سغب مظلوم، لالقیتم حبلها علی غاربها، و لسقیت اخرها بکاس اولها، و لالفیتم دنیاکم هذه ازهد عندی من عطفه عزرا! ⁽¹⁴⁶⁾

اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود، و یاران، حجت را بر من تمام نمی کردند، و اگر خداوند از علماء عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم بارگی ستمگران، و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رها می نمودم، و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می کردم، آنگاه می دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی گوسفندی بی ارزش تر است.

همچنین در یکی از خطبه ها فرمود:

و الذی بعثه بالحق لتبلیبن بلبله، و لتغریبن غربله، و لتساطن سوط القدر، حتی یعود اسفلکم اعلاکم، و اعلاکم اسفلکم، و لیسبقن سابقون کانوا قصرُوا، و لیقصرن سابقون کانوا سبقُوا. (147)

سوگند بخدایی که پیامبر ﷺ را به حق مبعوث کرد، سخت آزمایش می شوید، چون دانه ای که در غربال ریزند، یا غذایی که در دیگ گذارند، به هم خواهید ریخت، زیر و رو خواهید شد، تا آن که پایین به بالا، و بالا به پایین رود، آنان که سابقه ای در اسلام داشتند و تاکنون منزوی بودند، بر سر کار می آیند، و آنها که به ناحق، پیشی گرفتند، عقب زده خواهند شد.

علی علیه السلام در اجرای عدالت، اصل را بر لیاقت و شایستگی می داند و هرگونه رابطه سالاری و خویشاوند مداری را مذمت می کند. بعبارت دیگر در توزیع پست های سیاسی و اعطای مقامها، به عدالت توزیع می کند و یکی از آفت های حکومت را این می داند که مسئولیت ها بر اساس صلاحیت ها و شایستگی تقسیم نشود بلکه بر اساس رفاقت بازی یا گروه گرایی باشد.

چرا که در اینصورت فساد دامن گیر حکومت و جامعه می گردد و بدبینی حاصل می گردد. در نامه حضرت علی علیه السلام به مالک اشتر آمده است :

ثم انظر في امور عمالك فاستعملهم اختبارا، و لا تولهم محاباه و اثره، فانهما
جماع من شعب الجور و الخيانه.

و توخ منهم اهل التجربه و الحياء من اهل البيوتات الصالحه، و القدم في
الاسلام المتقدمه، فانهم اكرم اخلاقا، و اصح اعراضا، و اقل في المطامع اشراقا، و
ابلق في عواقب الامور نظرا.

ثم اسبغ عليهم الارزاق، فان ذلك قوه لهم على استصلاح انفسهم، و غنى لهم
عن تناول ما تحت ايديهم، و حجه عليهم ان خالفوا امرک او تلموا امانتک.

ثم تفقد اعمالهم، و ابعث العيون من اهل الصدق و الوفاء عليهم، فان تعاهدک
في السر لامورهم حدوه لهم على استعمال الامانه، و الرفق بالرعيه. ⁽¹⁴⁸⁾

سپس در امور کارمندان بیندیش، و پس از آزمایش به کارشان بگمار، و با
میل شخصی، و بدون مشورت با دیگران آنان را به کارهای مختلف وادار نکن،
زیرا نوعی ستمگری و خیانت است.

کارگزاران دولتی را از میان مردمی باتجربه و باحیا، از خاندانهای پاکیزه و با
تقوی، که در مسلمانی سابقه درخشانی دارند انتخاب کن، زیرا اخلاق آنان
گرامی تر، و آبرویشان محفوظتر، و طمع ورزیشان کمتر، و آینده نگری آنان
بیشتر است.

سپس روزی فراوان بر آنان ارزانی دار، که با گرفتن حقوق کافی در اصلاح
خود بیشتر می کوشند و با بی نیازی، دست به اموال بیت المال نمی زنند، و
اتمام حجتی است بر آنان اگر فرمانت را نپذیرند یا در امانت تو خیانت کنند.

سپس رفتار کارگزاران را بررسی کن، و جاسوسانی راستگو، و وفایپیشه بر
آنان بگمار، که مراقبت و بازرسی پنهانی تو از کار آنان، سبب امانت داری، و
مهربانی با رعیت خواهد بود.

حضرت علی علیه السلام در نامه فوق شرایطی را برای انتخاب کارگزاران بیان می کند که برای حاکمان اسلامی قابل دقت و تامل است :

- 1 کارگزاران حکومت باید بر مبنای آزمایش به کار گماشته شوند، نه از روی بخشش اختصاصی و استبداد در مقدم داشتن بعضی اشخاص بر بعضی دیگر.
- 2 کارگزاران بایستی از میان مردمی انتخاب شوند که با حیاء، متین، از خاندان های صالح و در قلمرو معرفت و عمل اسلامی پیشقدم باشند، چون آنان بیش از همه دارای اخلاق کریم و آبروهای پاکیزه هستند و کمتر از همه پیرامون طمع می گردند. و دارای نظرهایی رساتر از دیگران در عواقب امر می باشند.
- 3 باید کارهای کارگزاران توسط بازرسان مخفی که اهل صداقت و وفا هستند، به طور جدی زیر نظر گرفته شود؛ زیرا بازرسی پنهانی آنان را وادار به مراعات نمودن امانت و مدارا با مردم می نماید.

حضرت علی علیه السلام درباره حکومت و عدالت می فرماید:

و ان افضل قره عین الولاة استقامه العدل فی البلاد و ظهور موده الرعیه؛ ⁽¹⁴⁹⁾
بهترین روشنایی چشم زمامداران (آرامش خاطر درونی) استقرار یافتن عدالت در شهرها و ظهور محبت مردم است.

به دنبال عدالت قطعاً محبت مردم نیز وجود دارد؛ زیرا انسان ها تشنه عدالتند. دوام و بقای حکومت به عدالت است، چون :

الملک ببقی مع الکفر و لا ببقی مع الظلم؛

حکومت با کفر باقی می ماند، اما با ستم پایدار نمی ماند.

امام علی علیه السلام می فرماید:

و الله لان ابیت علی حسک السعدان مسهدا، او اجر فی الاغلال مصفدا احب الی من ان القی الله و رسوله یوم القیامه ظالما لبعض العباد، و غاصبا لشیء من

الحطام، و كيف اظلم احدا لنفس يسرع الى البلى قفولها، و يطول فى الشرى
حلولها؟!

والله لقد رايت عقيلًا و قد املق حتى استماحنى من برکم صاعا، و رايت
صبيانه شعث الشعور، غير الالوان، من فقرهم، كانما سودت و جوههم بالعظم، و
عاودنى موکدا.

و کرر على القول مرددا، فاصغيت اليه سمعى، فظن انى ابيعه دينى، و اتبع قياده
مفارقا طريقتى، فاحميت له حديده، ثم ادنيته من جسمه ليعتبر بها، فضج ضجيج
ذى دنف من المها، و كاد ان يحترض من ميسمها.

فقلت له : ثكلتك الثواكل، يا عقيل! اتئن من حديده احماها انسانها للعبه، و
تجرنى الى نار سجرها جبارها لغضبه! اتئن من الاذى و لا اتئن من لظى؟! و
اعجب من ذلك طارق طرقنا بملفوفه فى و عائها، و معجونه شنتها، كانما عجت
بريق حيه او قيئها، فقلت : اصله، ام زكاه، ام صدقه؟ فذلك محرم علينا اهل
البيت!

فقال : لا ذا ولا ذاك، ولكنها هليه.

فقلت : هبلتك الهبول! اعن دين الله اتيتنى لتخد عنى؟ امختبط انت ام ذو جنه،
ام تهجر؟

و الله لو اعطيت الاقاليم السبعه بما تحت افلاكها، على ان اعصى الله فى نمله
اسلبها جلب شعيره ما فعلته. (150)

سوگند بخدا! اگر بر روی خارهای سعدان بسر بیرم، و یا با غل و زنجیر به
این سو یا آن سو کشیده شوم، خوش تر دارم تا خدا و پیامبرش را در روز
قیامت، در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم و چیزی از اموال را

غصب کرده باشم، چگونه بر کسی ستم کنم برای نفس خویش، که به سوی کهنگی و پوسیده شدن پیش می رود، و در خاک، زمان طولانی اقامت می کند. بخدا سوگند، برادرم عقیل را دیدم که به شدت تهیدست شده و از من درخواست داشت تا یک از من گندمهای بیت المال را به او ببخشم، کودکش را دیدم که از گرسنگی دارای موهای ژولیده و رنگشان تیره شده بود گویا با نیل رنگ شده بودند، پی در پی مرا دیدار و درخواست خود را تکرار می کرد، چون گفته های او را گوش فرا دادم پنداشت که دین خود را به او واگذار می کنم، و به دلخواه او رفتار و از راه و رسم عادلانه خود دست برمی دارم. روزی آهنی را در آتش گداخته به جسمش نزدیک کردم تا او را بیازمایم، پس چونان بیمار از درد فریاد زد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد.

به او گفتم ای عقیل: گریه کنندگان بر تو بگریند، از حرارت آهنی می نالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته است؟ اما مرا به آتش دوزخی می خوانی که خدای جبارش با خشم خود آن را گداخته است، تو از حرارت ناچیز می نالی و من از حرارت آتش الهی ننالم؟

و از این حادثه شگفت آورتر اینکه شب هنگام کسی به دیدار ما آمد⁽¹⁵¹⁾ و ظرفی سرپوشیده پر از حلوا داشت، معجونی در آن ظرف بود که از آن تنفر داشتم، گویا آن را با آب دهان مار سمی، یا قی کرده آن مخلوط کردند، به او گفتم: هدیه است؟ یا زکات یا صدقه؟ که این دو بر ما اهل بیت پیامبر ﷺ حرام است.

گفت: نه، نه زکات است نه صدقه، بلکه هدیه است.

گفتم: زنان بچه مرده بر تو بگریند، آیا از راه دین وارد شدی که مرا بفریبی؟ یا عقلت آشفته شده یا جن زده شدی؟ یا هذیان می گویی؟

بخدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با آن چه در زیر آسمانهاست به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم که پوست جوای را از مورچه ای ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد.

اگر به نگرش امام علی علیه السلام نسبت به عدالت و ظلم توجه شود، جامعه اسلامی با سرعت به سمت توسعه و کمال هدایت می شود. اکثر نارضایتی مردم در جامعه به خاطر تبعیض و بی عدالتی است.

در نهج البلاغه آمده است :

وسئل علیه السلام : ایهما افضل : العدل، او الجود؟ فقال علیه السلام : العدل یضع الامور مواضعها، و الجود یخرجها من جهتها، و العدل سائس عام، و الجود عارض خاص، فالعدل اشرفهما و افضلهما. ⁽¹⁵²⁾

و درود خدا بر او فرمود: از امام پرسیدند عدل یا بخشش، کدام یک برتر است، فرمود:

عدالت هر چیزی را در جای خود می نهد. در حالی که بخشش آن را از جای خود خارج می سازد، عدالت تدبیر عمومی مردم است، در حالی که بخشش گروه خاصی را شامل است، پس عدالت شریف تر و برتر است.

وقتی انسان با این سوال رو به رو می شود که آیا عدل برتر است یا جود، در ابتدای امر، به نظر می رسد که جود و بخشندگی بالاتر است؛ زیرا عدالت رعایت حقوق دیگران و تجاوز نکردن به حقوق آن هاست، اما جود یک نوع فداکاری، ایثار، از خودگذشتگی و حق مسلم خود را به دیگری تفویض کردن است. واقعا اگر با معیار فردی و اخلاقی بنگریم، این طور قضاوت می کنیم.

امام علی علیه السلام عکس نظر بالا جواب می دهد و دو دلیل اقامه می کند:

1 عدل، جریان ها را در مجرای طبیعی خود قرار می دهد، اما جود جریان ها را از مجرای طبیعی خود خارج می کند، استاد مطهری در توضیح این عبارت می فرماید:

مفهوم عدالت اینست که استحقاق های طبیعی و واقعی در نظر گرفته می شود، و به هر کس مطابق آنچه به حسب کار و استعداد لیاقت دارد داده شود. اجتماع حکم ماشینی را پیدا می کند که هر جزء آن در جای خودش قرار گرفته است. و اما جود درست است که از نظر شخص جود کننده که مال مشروع خویش را به دیگری می بخشد، فوق العاده با ارزش است.

اما باید توجه داشت که یک جریان غیر طبیعی است مانند بدنی است که عضوی از آن بیمار است و سایر اعضا موقتا برای اینکه آن عضو را نجات دهند فعالیت خویش را متوجه اصلاح وضع او می کنند.

از نظر اجتماعی چه بهتر که اجتماع چنین اعضای بیمار را نداشته باشد تا توجه اعضای جامعه به جای اینکه به طرف اصلاح و کمک به یک عضو خاص معطوف شود به سوی اصلاح عمومی اجتماعی معطوف گردد. (153)

2 عدالت قانونی است عام که همه اجتماع را در بر می گیرد، اما بخشش یک حالت استثنایی است که شامل افراد خاصی می شود. اصلی که می تواند تعادل اجتماع را حفظ کند و همه را راضی نگهدارد و سلامت به پیکر اجتماع و آرامش به روح اجتماع بدهد، عدالت است.

فلذا امام علی علیه السلام نه تنها در تقسیم بیت المال به عدالت رفتار می کرد، بلکه در صدقه به مستمندان نیز تبعیض روا نمی داشت.

اتامرونی ان اطلب النصر بالجور فیمن ولیت علیه! والله لا اطور به ما سمر سمیر، و ما ام نجم فی السماء نجما!

لو كان المال لي لسويت بينهم، فكيف و انما المال مال الله! الا و ان اعطاء
المال في غير حقه تبذير و اسراف، و هو يرفع صاحبه في الدنيا و يضعه في
الآخرة، و يكرمه في الناس و بهينه عند الله. (154)

آيا به من دستور مي دهيد براي بيروزي خود، از جور و ستم درباره امت
اسلامي كه بر آنها ولايت دارم، استفاده كنم؟

بخدا سوگند! تا عمر دارم، و شب و روز برقرار است، و ستارگان از پي هم
طلوع و غروب مي كنند، هرگز چنين كاري نخواهم كرد!

اگر اين اموال از خودم بود بگونه اي مساوي در ميان مردم تقسيم مي كردم
تا چه رسد كه جزو اموال خداست، آگاه باشيد! بخشيدن مال به آنها كه استحقاق
ندارند، زياده روي و اسراف است، ممكن است در دنيا ارزش دهنده آن را بالا
برد اما در آخرت پست خواهد كرد، در ميان مردم ممكن است گراميش بدارند
اما در پيشگاه خدا خوار و ذليل است.

حكومت اسلامي از نظر امير المومنين بايد تمام همت خود را در اجراي
عدالت به كار بندد. هيچ امري براي حكومت نبايد از عدالت مهم تر باشد.
انقلاب اسلامي ايران هم هدفش تحقق عدالت اجتماعي و مبارزه با ظلم و
ستمی بود كه ساليان سال بر اين كشور سايه انداخته بود. بايد همه مسؤ ولان
نظام اسلامي بدانند كه اگر علت محدثه انقلاب، استقرار و بسط عدالت اجتماعي
بود، علت مبقيه انقلاب نيز چنين خواهد بود، چون :

الملك يبقی مع الكفر و لا يبقی مع الظلم.

2. حکومت و وحدت

قبل از شروع بحث، مطلع کلام را سخنان ارزشمند و گوهر بار مقام معظم رهبری قرار می دهیم، تا با رهنمود از سخنان ایشان، جایگاه و اهمیت موضوع و حیاتی بودن آن روشن گردد.

مقام معظم رهبری فرمود:

من گمان می کنم بزرگ ترین شعار ما در سالی که در پیش رو داریم، می تواند وحدت ملی و امنیت ملی باشد. این برای ما، دو شعار اساسی است. وحدت ملی همان چیزی است که می تواند پشتوانه همه تلاش های دولت مردان و مسؤ ولان و مبارزان و دلسوزان این کشور و این انقلاب باشد. بدون وحدت ملی، این کشور بزرگ ترین نیروی خود و مایه عظمت خویش را نخواهد داشت و می بینیم که کسانی تلاش می کنند این وحدت را خدشه دار کنند که یقیناً آن ها دوستان این ملت نیستند.

وحدت ملی، شعار اساسی و حیاتی برای کشور ماست و مخاطب این شعار، افراد خاصی نیستند، همه هستند؛ آحاد مردم مسؤ ولند؛ بخصوص مسؤ ولان کشور، بیش از همه مسؤ ولند. سیاستمداران و کسانی که در صحنه سیاست حضور و فعالیت دارند، بسیار مسؤ ولند. وحدت ملی برای همه ملت، شعار بزرگ است و دیگر، امنیت ملی است. اگر امنیت نباشد، اقتصاد هم نیست. تلاش برای سازندگی و برای افتخار آفرینی هم نیست. ناامنی بزرگ ترین خطری است که یک ملت را تهدید می کند.

اگر به بعضی از ملت های دیگر نگاه کنید و ببینید که در زیر آوار ناامنی چه مشکلاتی برایشان به وجود آمده و امنیتی که ما در طول سال های گذشته

داشتیم، چه فرصتهای خوبی را در اختیار ملت ایران قرار داده است، آن وقت اهمیت امنیت ملی برای کشور و مردم ما آشکار خواهد شد.

امیدوارم همه مسؤ ولان و همه آحاد ملت، همه شخصیت های اثرگذار بر روی ذهن و دل مردم و هدایت کننده عمل مردم، این دو شعار امنیت ملی و وحدت ملی را پاس بدارند و نه فقط به صورت یک شعار زیبایی، بلکه به صورت یک شعار عملی و به صورت یک حرکت در راه این دو هدف بزرگ تلاش کنند. (155)

انبیای عظام الهی مردم را به وحدت در پناه فرامین الهی دعوت کرده اند. نگاهی به آیات قرآن مجید نیز بیانگر همین واقعیت است. خط وحدت، خط خداست و خط تفرقه، خط شیطان است. اسلام مردم را به تجمع و ارتباط با یک دیگر و توحید کلمه دعوت نموده و از تفرقه، اختلاف، کناره گیری و گوشه نشینی بازداشته است. به قول علامه شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، اسلام بر دو کلمه بنا گردیده است: کلمه توحید و توحید کلمه. حکومت و امامت وسیله تشکیل نظام جامعه، حفظ وحدت و انسجام مردم است. تشکیل حکومت برای جامعه اسلامی ضروری است و حکومت اسلامی باید زمینه و بستر وحدت و وفاق ملی را مهیا و با علل و عوامل اختلاف و تفرقه مبارزه کند.

برای این که اهمیت این وظیفه حکومت اسلامی روشن شود، نگاهی به قرآن کریم این کتاب وحدت آفرین و روایات ائمه علیهم السلام به ویژه نهج البلاغه خواهیم داشت، تا با مبانی و آثار مثبت وحدت آشنا شویم.

قرآن و وحدت

آیات قرآن در این رابطه شامل دو بخش می باشد؛ بخش اول به وحدت و عوامل و آثار مثبت آن اشاره می کند و بخش دوم به تفرقه و عوامل آن و آثار منفی تفرقه می پردازد.

در بخش اول آمده است :

1 و اعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا و اذكروا نعمه الله عليكم اذ كنتم اعداء فالف بين قلوبكم فاصبحتم بنعمته اخوانا و كنتم على شفا حفره من النار فانقذكم منها كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تهتدون؛⁽¹⁵⁶⁾

و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و به یاد بیاورید نعمت خدا بر شما را، زمانی که شما قبلا با هم دشمن بودید و او در دل های شما الفت انداخت و به لطف خدا، همه برادر دینی یک دیگر شدید و در پرتگاه آتش بودید، خدا شما را نجات داد. خداوند این چنین آیاتش را برای رهنمایی شما بیان می کند، باشد که به مقام سعادت هدایت شوید.

در آیه فوق، خداوند مسلمانان را به جوهر عقیده اسلام که یگانگی در راه خداست، فرا می خواند و چنگ زدن به ریسمان خدا را وسیله یگانگی می شمارد. روایات و توضیحات زیادی درباره این آیه آمده است که به آن ها اشاره می شود.

نویسنده تفسیر المنار می گوید: و اعتصموا بحبل الله...

استعاره تمثیلیه است؛ زیرا حالت و موقعیت مسلمانان در تمسک آنان به کتاب الله و یا در متحد بودنشان و یار بودنشان نسبت به یک دیگر، به حالت کسی تشبیه شده است که از مکان بلند به ریسمان محکمی چنگ می زند که امنیت دارد و از سقوط او جلوگیری می کند.⁽¹⁵⁷⁾

ائمہ رضی اللہ عنہم در روایات متعددی، حبل الله را به اسلام و قرآن، توحید، ولایت، دین و عهدالله تفسیر کرده اند. یعنی محور وحدت مسلمانان و جامعه اسلامی، اسلام قرآن، توحید و ولایت است.

شیخ طوسی در تفسیر تبیان می گوید:

همان طور که با حبل (ریسمان) می توان هر چیز را از قعر دره یا ته چاه ژرف به بالا کشید، با ریسمان خدایی هم آدمی می تواند خود را از چاه تاریک غرائز سرکش و دره جهل و نادانی نجات دهد تا از پستی ها به معنویات عالیہ عروج کند. (158)

خداوند پس از امر به وحدت و اعتصام به حبل الله، ما را از تفرقه و تشتت نهی فرمود: و لا تفرقوا. جامعه، پابرجا و پایدار نخواهد بود مگر در سایه وحدت، زیرا وحدت است که امت اسلامی را امتی زنده نگه می دارد.

نکته قابل توجه این است که خداوند در این آیه، کلمه نعمت را که منظور از آن وحدت و اتحاد است، دو بار به کار برده است:

... و اذکروا نعمه الله علیکم از کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصحبتم بنعمته

اخوانا.

خداوند با تکرار کلمه نعمت که همان اتحاد است، خواسته اهمیت اتفاق، برادری، وحدت و اتحاد را به مسلمانان یادآور شود.

علامه طباطبائی می فرماید:

آیه و اعتصموا الله متعرض حکم اجتماع است؛ چنان که از کلمه جمیعا و لا تفرقوا استفادہ می شود. پس آیات قرآن همان طور که فرد را مامور به تمسک جستن و چنگ زدن به کتاب الهی و سنت نبوی می نماید، جامعه اسلامی را هم به همان امر دعوت می کند. (159)

بعد از این که خداوند امر به وحدت و اتحاد اتفاق می‌کند و از تفرقه و تشتت نهی می‌کند، دو علت را بر این امر ذکر می‌کند: یکی، اذکنتم اعداء و دیگری، و کنتم علی شفا حفره.

علامه طباطبایی در این باره می‌فرماید: دو دلیلی که در این باره ذکر شد، اساس یکی بر تجربه نهاده شده، که مضمون آیه اذکنتم اعداء است و اساس دیگری بر بیان عقلی استوار می‌باشد، که مضمون آیه و کنتم علی شفا حفره... می‌باشد. (160)

مضمون این دو دلیل آن است که خداوند می‌فرماید:

دلیل آن که شما را به اتحاد و اتفاق و اجتماع دعوت می‌کنیم، همانا مشاهداتی است که خودتان، از تلخی دشمنی‌ها و شیرینی دوستی‌ها و برادری نموده‌اید. شما قبل از این که به واسطه اسلام متحد بشوید، با هم دشمنی و جنگ و نزاع داشتید و در حال کفر و در خطر سقوط در عذاب الهی بودید... و ما به شما نعمت وحدت و الفت و مودت را عطا کردیم؛ حال آن‌ها را همواره به یاد داشته باشید.

خداوند بار دیگر در آیه بعد می‌فرماید:

و لا تكونوا كالذين تفرقوا اختلفوا من بعد ما جاءهم البينات و اولئك لهم عذاب عظیم. (161)

خداوند باز کلام را بر اساس مشاهده بنا می‌نهد و مخاطبان را متوجه حال پیشینیان می‌نماید.

این آیه، در واقع متمم آیه پیشین: و اعتصموا... می‌باشد. سر این همه تاکید برای پرهیز از تفرقه و تشتت این است که شقاق و اختلاف، مایه اصلی فساد است و ملتی که در میان آنان اختلاف باشد و از اتحاد به دور باشد، این ملت

متشنتت به سوی بدبختی کشانده می شود و سرانجام آن، همان طور که قرآن فرمود:

لهم عذاب عظیم؛ عذابی بزرگ است.

چون اگر وحدت و همبستگی در میان امت نباشد و تفرقه و جدایی حاکم باشد، همیشه زورگویی و هواهای نفسانی حکومت می کند و استعمارگران تفرقه انداز بر آنان مسلط خواهند شد و در همین جهان، ثمرات عذاب عظیم را می بینند.

از همین روست که پیامبر عظیم الشان اسلام می فرماید:

الجماعه رحمه و الفرقه عذاب؛

جماعت و وحدت، مایه رحمت و تفرقه، مایه عذاب و بدبختی است.

نکته لطیفی که در آیه و اعتصموا... وجود دارد، این است که وحدت نباید شعاری و ظاهری باشد و اگر این گونه باشد، فایده ای ندارد، وحدت باید بین قلب ها باشد؛ فالف بین قلوبکم.

خداوند بزرگ برای این که مسلمانان را از تفرقه و تشتت باز دارد، در انعام

می فرماید:

ان الذین فرقوا دینهم و كانوا شیعا لست منهم فی شیء؛⁽¹⁶²⁾

آنان که دین را پراکندند (تفرقه ایجاد کردند) و فرقه فرقه شدند، چشم از آن ها ببوش؛ زیرا چنین کسانی به کار تو نیایند (و) تو را با ایشان سر و کاری نباشد.

در واقع، خداوند در این آیه فرموده است: آنان که تفرقه ایجاد کنند، راهشان

از راه پیامبر جداست، اینان از راه امت پیامبر ﷺ جدا می شوند.

در همین سوره همچنین آمده است:

و ان هذا صراطى مستقيما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله. (163)

خداوند در این آیه، به پیروی از صراط مستقیم فرمان داده و از هرگونه نفاق و تفرقه برحذر داشته است.

در آیه دیگر، خداوند اطاعت از خود و رسولش را مایه وحدت، و نافرمانی را عامل تفرقه و جدایی دانسته است. یعنی اطاعت از ولایت و امامت، وحدت را به دنبال دارد:

و اطيعوا الله و رسوله و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ريحكم و اصبروا ان الله مع الصابرين (164)؛

و از خدا و رسول اطاعت کنید و با یک دیگر نزاع نکنید، که در اثر تفرقه ضعیف می شوید و قدرت و عظمت شما نابود خواهد شد و شکست خواهید خورد. خداوند با صابران است.

خداوند بلافاصله بعد از امر به اطاعت فرمود: با هم تنازع و کشمکش نکنید؛ چون تنازع و اختلاف باعث ضعف اراده می شود. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می فرماید:

با نزاع و کشمکش در میانه خود ایجاد اختلاف نکنید و در نتیجه، خود را دچار ضعف اراده مسازید و عزت و دولت و یا غلبه بر دشمن را از دست بدهید، چون، اختلاف، وحدت کلمه و شوکت و نیروی شما را از بین می برد. (165)

در این آیه فوق، ریح استعاره ای است برای قوت و نیرو، تذهب ریحكم؛ یعنی تذهب قوتکم؛ با اختلاف، ضعیف می شوید، قدرت و قوت شما از بین می رود و در نتیجه دشمن غلبه پیدا می کند.

سید قطب می گوید:

اطیعوا به صیغه جمع فعل امر، همه را به اطاعت و فرمان برداری خدا و رسول امر می کند و در واقع، قرآن گفته است: اگر اطاعت خدا و رسول باشد، نزاع و اختلاف از میان می رود و از میان رفتن آبرو و بر باد رفتن شکوه و عظمت برای مسلمان ها نخواهد بود. (166)

از آن جا که تنازع یک امر طبیعی است، خداوند برای رفع تنازع، مرجعی معین کرده است، تا مسلمانان هنگام اختلاف به آن رجوع کنند.

آیه الله مهدوی کنی در همین باره می گوید:

برای رفع تنازع، مرجعی معین شده است، هم مرجع علمی و فکری و هم مرجع عملی و اجرائی. اما مرجع فکری و نظری:

فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول ان کنتم مومنون بالله و الیوم الاخر ذلک خیر و احسن تاویلا (167)

چنانچه در امری اختلاف شما به نزاع و درگیری کشید، آن را به خدا و رسول او باز گردانید، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید که این بهتر است.

مرجع رفع نزاع میان همه مسلمان ها، خدا و رسول است؛ یعنی کتاب خدا و سنت رسول. نکته جالبی که در این آیه وجود دارد این است که می فرماید؛ اگر ایمان به خدا و روز جزا دارد، از مقام تنازع به خدا و رسول برگردید. معلوم می شود کسانی که در مقام تنازع می مانند و رفع نزاع نمی کنند، گرفتار هواهای نفسانی بوده و ایمان به خدا و روز جزا ندارند... اما در مقام عمل و اجرا، برای رفع نزاع و مخاصمه فرمود:

اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم

اعتقادات اصولی ای که شیعه نسبت به اولیاء و ائمه معصومین دارد، به جای خود محفوظ است و جزء معتقدات مذهب ماست؛ ولی مسلم آن است که این

آیه مربوط به همه زمان هاست و صیغه جمع اولی الامر هم به همین جهت است که در همه زمان ها، پیروی از ولی امر که از خودتان باشد، نه از آمریکا و شوروی، لازم است. پس قرآن برای ما راه را گشوده که برای رفع اختلاف خود، به سوی رهبری بروید که از خود شما باشد و از خود شما برخاسته باشد. (168)

نتیجه این که، قرآن کریم همه مسلمان ها را به وحدت و یک پارچگی دعوت کرده و از اختلاف و تفرقه نهی می کند و تمسک به اسلام و قرآن و ولایت و اطاعت از رهبری را پایه های وحدت، و نافرمانی از خدا و رسول و از هوای نفسانی را مایه تفرقه می داند. همچنین اخوت و برادری، محبت و الفت و رحمت و مهربانی، امنیت فردی و اجتماعی، تقویت امت و دولت را از آثار مثبت وحدت معرفی می کند. دشمنی و جنگ، گرفتاری در عذاب دنیوی و اخروی، ضعف و سستی اراده، از بین رفتن عزت و شوکت مسلمانان و تسلط بیگانگان بر جوامع اسلامی، تحلیل رفتن قوت و قدرت سیاسی و از هم پاشیدگی جامعه را از آثار تفرقه و اختلاف بر می شمرد.

نخستین شعار پیامبر اسلام برای پیشبرد دین مقدس اسلام، آوای وحدت بود؛ وحدت بر مبنای وحدت معبود شمار پیامبر چنین بود:

قولوا لا اله الا الله تفلجوا

خدای آسمانی موجب طرد خدایانی که هر قوم برای خود ساخته بود و با تعلق به آن، خود را از دیگران مجزا می دانست. می گردید و وحدت عقیده و وحدت هدف و عمل را نیز در پی داشت. آن حضرت می دانست که مهم ترین عاملی که مشرکان را از گرایش به اسلام و وحدت اسلامی باز می دارد، همبستگی نژادی و قومی است و به همین دلیل، در مقام نابودی این عامل فرمود:

لا فخر لعرب علی عجم و لا لایبض علی الاسود.
نیز از سوی خداوند، ابلاغ فرمود که نژاد و قبایل فقط برای شناسایی و
معرفی خلق است، نه این که موجب امتیاز باشد؛

یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکروا انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا

(169)

همچنین حضرت محمد ﷺ مسلمانان را مانند عضوی می داند که اگر دردی
بر آن عارض شود، اعضای دیگر را ناآرام و بی قرار می کند:

تری المومنین فی تراحمهم و توادهم و تعاطفهم کمثل الجسد اذا اشتکی عضوا
تداعی له سائر الجسد بالسهر و الحمی (170)؛

مومنان در رحمت، مودت، دوستی، احساس و عاطفه، مثل یک بدن هستند
که اگر به یکی از اعضاء آسیبی برسد، به همه اعضا آسیب می رسد.

شعر معروف سعدی از همین حدیث نبوی گرفته شده است :

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
مولوی نیز در این باره چنین می گوید:

مومنان معدود، لیک ایمان یکی	جسمشان معدود، لیکن جان یکی
غیر فهم و جان که درگاو و خر است	آدمی را عقل و جانی دیگر است
باز غیر عقل و جان آدمی	هست جانی در نبی و در ولی
جان حیوانی ندارد اتحاد	تو مجو این اتحاد از روح باد
گر خورد این نان، نگردد سیر آن	ورکشد بار این، نگردد او گران
بلکه این شادی کند از مرگ او	او حسد میرد چو بیند برگ او
جان گرگان و سگان هر یک جداست	متحد جان های شیران خداست

جمع گفتم جان هاشان من به اسم
 همچو آن یک نور خورشید سما
 لیک یک باشد همه انوارشان
 چون نماند خانه ها را قاعده
 کان یکی صدجان بود نسبت به جسم
 صد بود نسبت به صحن خانه ها
 چون که برگیری تو دیوار از میان
 مومنان مانند نفس واحده
 و نیز حضرت محمد ﷺ فرمود:

المومن اخ المومن كالجسد الواحد؛

مؤمنان برادر مؤمن است. همه یک پیکرند. ارواح مومنان از یک روح نشأت گرفته است. آنان باید در تمام موارد به یکدیگر مدد رسانند و روح وحدت و اتحاد را حفظ نمایند. حضرت محمد ﷺ دستور کشتن فردی را که موجب تفرقه و اختلاف افکنی در جامعه بود، را صادر کرد و فرمود:

من اتاكم و امرکم جميع على رجل واحد يریدان یشق عصاکم او یفرق جماعتکم فاقتلوه (171).

کسی که به نزد شما آمد و قصد دارد با این که شما بر فردی گرد آمده و رهبری او را پذیرفته اند، عصای شما را بشکند و وحدت شما را تبدیل به تفرقه کند، او را بکشید.

پیامبر ﷺ علاوه بر توصیه به وحدت و اتحاد و پرهیز از تفرقه، اقدامات عملی فراوانی در جهت تحقق این امر مهم انجام داد.

مسلمانان باید به سنت و سیره گفتاری و عملی پیامبر اسلام توجه داشته باشند و آن حضرت را اسوه و الگو قرار دهند، چون خداوند فرمود:

لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه.

در این جا به قسمتی از سیره و اقدامات عملی آن حضرت در ایجاد وحدت، اشاره ای می کنیم.

1. اولین فریضه ای که در اسلام مقرر گردید، نماز بود که پیامبر ﷺ آن را به جماعت می گذارد. نماز جماعت، شکوه وحدت در عبادت است. خانه زید بن ارقم، محل اجتماع مسلمانان بود. مسلمانان در آن جا قرآن می خواندند و با پیامبر نماز جماعت می خواندند.

2. اولین اقدامی که پیامبر ﷺ بعد از ورود به مدینه انجام داد، تاسیس مسجد بود که محل تجمع و عبادت دسته جمعی مسلمانان گشت و حضور در مسجد، اثر فراوانی در وحدت و هماهنگی مسلمانان دارد؛ چون اجتماع در مکانی مقدس و معنوی مثل مسجد، باعث یک دلی، وحدت و ایجاد قدرت می شود. به این دلیل است که پیامبر ﷺ به کسانی که در مسجد و جماعت حاضر نمی شدند، فرمود:

نزدیک است دستور دهم بر در خانه های افرادی که نماز خواندن در مسجد را وا گذاشته اند، هیزم بریزند و خانه هایشان را بر سر آنان به آتش بکشند. (172)

در این زمینه، روایات متعددی وجود دارد، که دلالت بر نقش مسجد و نماز جماعت در وحدت بین مسلمانان می کند.

3. پیامبر ﷺ پس از حضور در مدینه، در صدد تاسیس حکومت اسلامی بر آمد چون حکومت بر پایه اختلاف و تفرقه قابل استوار نیست، آن حضرت دو پیمان با مردم بست. یکی، پیمان میان همه اهل مدینه و دیگری، پیمان میان مسلمانان. پیمان اولی، نخستین منشور و قانون اساسی است که پیامبر صادر کرد، تا بدین وسیله وحدت و یکپارچگی بر تمام مدینه حاکم شود.

متن پیمان نخست چنین است :

بسم الله الرحمن الرحيم، این نوشته ای است از محمد، پیامبر خدا ﷺ میان مومنان و مسلمانان قریش و یثرب و کسانی که بر راه ایشان رفتند و بدینشان

پیوستند و همراه ایشان جهاد کردند. اینان در برابر یکدیگر مردمان، دستی متحدند. مومنان تقوا پیشه، علیه کسی از خودشان که ستم کند یا دست اندرکار ظلم و تجاوز و فساد میان مومنان شود. همگی همدست خواهند بود. از یهودیان ساکن حومه مدینه هر که از ما پیروی کند، یاری ما را خواهد داشت و در این حقوق برابر است. یهودیان و غلامانشان از حقوق امضاء کنندگان این قرارداد برخوردارند و با آن‌ها به نیکی رفتار می‌شود. (173)

بر اساس این پیمان، همه اهل مدینه با هر عقیده و مکتبی که داشتند، از حقوق شهروندی برخوردار بودند و می‌توانستند با هم متحد باشند و بر اساس تعهد و پیمانی که بستند، با هم و در کنار هم زندگی مسالمت آمیزی داشته باشند. وحدت ملی به این معنا نیست که همه عقیده‌ها و سلیقه‌های سیاسی یکی شود؛ بلکه به این معناست که همه بر اشتراکات تکیه کنند و از تفرقه و اختلاف پرهیز و در مقابل دشمنان، موضع مشترک اتخاذ نمایند.

پیمان دوم، پیمان عقد مواخاه یا برادری نامیده شد، فلسفه اش این بود که میان انصار و مهاجرین، فاصله قومی و نژادی بسیاری بود و منافقان و دشمنان داخلی برای در همین ریختن جامعه نو بنیاد اسلامی، امید به ایجاد اختلاف میان آن‌ها داشتند، پیامبر ﷺ برای ریشه کن کردن موجبات اختلاف، بر اساس انما المومنین اخوه، بین مهاجرین و انصار پیمان برادری بست و با این کار، اختلاف چندین ساله، بین قبایل مختلف، به ویژه بین اوس و خزرج و همچنین بین انصار و مهاجر را از بین برد و نظام اسلامی را بر پایه وحدت و اتحاد بنا نهاد.

4. حضرت محمد ﷺ در حجه الوداع، مسلمانان را به وحدت دعوت

فرمود:

دمائکم و اموالکم علیکم حرام الی ان تلقوا ربکم کحرمه یوکم هذا و حرمه شهرکم هذا... و اعقلوا تعلمن ان کل مسلم اخ المسلم و ان المسلمین اخوه (174)؛ خون ها و اموال شما بر شما حرام است، تا آن که خدا را در قیامت ملاقات کنید، همچون حرمت این روز و حرمت این ماه... بیاندیشید و بدانید که مسلمان برادر مسلمان است و مسلمانان برادران او هستند.

پیامبر اسلام همواره جامعه اسلامی را به وحدت و برادری دعوت می کرد و با هرگونه تفرقه و جدایی به شدت برخورد می کرد. همه ما باید با الهام از دستورهای حیات بخش اسلام و پیامبر ﷺ الفت و اتحاد را بین خودمان زیاد کنیم و عوامل تفرقه را از بین ببریم؛ چون عمل به سخنان پیامبر ﷺ موجب حیات، بالندگی، عزت و سرافرازی ماست؛

یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله و الرسول اذا دعاکم لما یجیبکم. (175)

ای اهل ایمان چون خدا و رسول شما را به ایمان دعوت کنند اجابت کنید تا به حیات ابد رسید.

علی علیه السلام و وحدت

بعد از این که وحدت را از دیدگاه قرآن و سنت ذکر کردیم، اهمیت وحدت و زیان تفرقه و اختلاف را از نگاه علی علیه السلام و نهج البلاغه پی می گیریم. در نهج البلاغه، علی علیه السلام بزرگ ترین ره آورد نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را ایجاد الفت و اتحاد در میان مردم متفرق و پراکنده می داند؛ مردمی که در اثر تعصب و نادانی به جان هم افتاده و بر لبه پرتگاه سقوط و نابودی ایستاده بودند. نبی اکرم صلی الله علیه و آله در اثر تعالیم حیات بخش اسلام، انسان ها را متوجه خدای واجد ساخت و در یک صف قرار داد؛ امتیازات موهوم را از میان برداشت؛ سیاه

و سفید، عرب و عجم، فقیر و غنی، شریف و ضعیف، همه را فرزندان یک پدر و مادر معرفی کرد و فضیلت و امتیاز را تنها به تقوا و علم و جهاد دانست.

علی علیه السلام به اصحابش گوشزد می کند تا قدر این نعمت بزرگ الهی را بدانند؛ نعمتی که قرآن کریم درباره می فرماید:

و اذکر نعمت الله علیکم اذ کنتم اعدا فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا
و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها ⁽¹⁷⁶⁾؛

به یاد بیاورید این نعمت بزرگ خدا را که شما با هم دشمن بودید، خدا به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله در دل های شما الفت و مهربانی انداخت و همه به لطف خداوند، برادر دینی یک دیگر شدید و در پرتگاه آتش بودید، خدا شما را نجات داد.

علی علیه السلام به این دستاورد مهم پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می کند و می فرماید:
قد صرفت نحوه افئده الابرار و ثبت الیه ازمه الابصار، دفن الله به الضغائن و
اطفا به النوائر الف به اخوانا ⁽¹⁷⁷⁾؛

دل های نیکوکاران شیفته او گشت؛ عنان دیده ها به سوی او متوجه شد؛ به برکت وجودش، خداوند کینه های دیرینه را دفن کرد، آتش دشمنی ها را خاموش نمود و مردم را با یک دیگر الفت داد و برادر ساخت.

همچنین می فرماید:

فصدع بما امر به، و بلغ رسالات ربه، فلم الله به الصدع، ورتق به الفتق، و الف
به الشمل بین ذوی الارحام، بعد العداوه الواغره فی الصدور، و الضغائن القادحه
فی القلوب. ⁽¹⁷⁸⁾

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آن چه را که به او فرموده شد آشکار کرد، و پیام های پروردگارش را رساند، او شکافهای اجتماعی را به وحدت اصلاح، و فاصله ها

را پیوستگی بخشید، میان خویشاوندان یگانگی برقرار کرد پس از آن که آتش دشمنی ها، و کینه های برافروخته در دلها راه یافته بود.

نیز می فرماید:

الی ان بعث الله سبحانه محمدا رسول الله ﷺ لانجاز عدته، و اتمام نبوته، ماخوذا علی النبیین میثاقه، مشهوره سماته، کریمه میلاده.

و اهل الارض یومئذ ملل متفرقه، و اهواء منتشره، و طرائق متشتته، بین مشبه لله بخلقه، او ملحد فی اسمه، او مشیر الی غیره. فهداهم به من الضلاله، و انقذهم بمكانه من الجهاله. ثم اختار سبحانه لمحمد ﷺ لقاءه ورضی له ما عنده، و

اکرمه عن دار الدنيا، و رغب به عن مقام البلوی، فقبضه الیه کریمه ﷺ. (179)

تا اینکه خدای سبحان، برای وفای به وعده خود، و کامل گردانیدن دوران نبوت، حضرت محمد (که درود خدا بر او باد) را مبعوث کرد، پیامبری که از همه پیامبران پیمان پذیرش نبوت او را گرفته بود، نشانه های او شهرت داشت، و تولدش بر همه مبارک بود.

روزگاری که مردم روی زمین دارای مذاهب پراکنده، خواسته های گوناگون، و روشهای متفاوت بودند، عده ای خدا را به پدیده ها تشبیه کرده، و گروهی نام های ارزشمند خدا را انکار و به بت ها نسبت می دادند، و برخی به غیر خدا اشاره می کردند.

پس خدای سبحان، مردم را به وسیله محمد ﷺ از گمراهی نجات داد و هدایت کرد، و از جهالت رهایی بخشید.

سپس دیدار خود را برای پیامبر ﷺ برگزید، و آن چه نزد خود داشت برای او پسندید، و او را با کوچ دادن از دنیا گرامی داشت، و از گرفتاری ها و مشکلات رهایی بخشید و کریمانه قبض، روح کرد.

علی علیه السلام در موارد متعدد، فلسفه صبر 25 ساله خود را حفظ وحدت و کیان اسلام و دوری از تفرقه و پراکندگی امت اسلامی مطرح می کند؛ علی رغم این که حکومت و خلافت شایسته او بود.

آن حضرت در یکی از نامه ها، فلسفه بیعت با ابوبکر و صبر و سکوت خود را چنین بیان می کند:

اما بعد، فان الله سبحانه بعث محمد صلی الله علیه و آله نذیرا للعالمین، و مهیما علی المرسلین. فلما مضی علیه السلام تنازع المسلمون الامر من بعده. فو الله ما کان یلقى فی روعی، و لا یخطر ببالی، ان العرب ترعج هذا الامر من بعده صلی الله علیه و آله عن اهل بینه، و لا انهم منحوه عنی من بعده! فما راعنی الا ان یتیال الناس علی فلان یبایعونه.

فامسکت یدی حتی رایت راجعه الناس قد رجعت عن الاسلام، یدعون الی محق دین محمد صلی الله علیه و آله فخشیت ان لم انصر الاسلام و اهله ان اری فیہ ثلما او هدما، تكون المصیبه به علی اعظم من فوت ولا یتکم التی انما هی متاع ایام قلائل، یزول منها ماکان، کما یزول السراب، او کما یتقشع السحاب؛

فنهضت فی تلک الاحداث حتی زاح الباطل وزهق، و اطمان الدین و تنهنه.

(180)

پس از یاد خدا و درود! خداوند سبحان محمد را فرستاد تا بیم دهنده جهانیان، و گواه پیامبران پیش از خود باشد، آنگاه که پیامبر به سوی خدا رفت. مسلمانان، پس از وی در کار حکومت با یکدیگر درگیر شدند.

در فکرم می گذشت، و در نه خاطر می آمد که عرب خلافت را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله از اهل بیت او بگرداند، یا مرا پس از وی از عهده دار شدن حکومت باز دارند، تنها چیزی که نگرانم کرد شتافتن مردم به سوی فلان شخص بود که با او بیعت کردند.

آنجا که دیدم گروهی از اسلام بازگشته، می خواهند دین محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نابود سازند. پس ترسیدم که اگر اسلام و طرفدارانش را یاری نکنم، رخنه ای در آن بینم یا شاهد نابودی آن باشم، که مصیبت آن بر من سخت تر از رها کردن حکومت بر شماست، که کالای چند روزه دنیاست، به زودی ایام آن می گذرد چنانکه سراب ناپدید شود، یا چونان پاره های ابر که زود پراکنده می گردد.

پس در میان آن آشوب و غوغا بپا خواستم تا آن که باطل از میان رفت و دین استقرار یافته، آرام شد.

حضرت علی عَلِيٍّ در دوره خلافت عمر با چنین مصلحت اندیشی برای اسلام و جامعه اسلامی، صبر کرد؛ در حالی که خودش می فرماید:

حتى مضى الاول لسبيله، فادلى بها الى فلان بعده.

ثم تمثل بقول الاعشى :

شتان ما يومي على كورها

و يوم حيان اخى جابر

فيا عجباً! بيناهو يستقبلها يغلظ كلمها، و يخشن مسها، و يكثر العثار فيها، و الاعتذار منها، فصاحبها كزاكب الصعبه ان اشق لها خرم، و ان اسلس لها تفحم.

فمنى الناس لعمر الله بخبط و شماس، و تلون و اعتراض؛ فصبرت على طول

المده، و شده المحنه، حتى اذا مضى لسبيله. (181)

تا اینکه خلیفه اول، به راه خود رفت و خلافت را به پسر خطاب سپرد.

(سپس امام علی مثلی را با شعری از اعشی عنوان کرد)

مرا با برادر جابر حیان چه شباهتی است؟

من همه روز را در گرمای سوزان کار کردم و او راحت و آسوده در خانه بود!!

شگفتا! ابابکر که در حیات خود از مردم می خواست عذرش را بپذیرند، چگونه در هنگام مرگ، خلافت را به عقد دیگری در آورد؟

هر دو از شتر خلافت سخت دوشیدند و از حاصل آن بهره مند گردیدند. سرانجام اولی حکومت را به راهی در آورد، و به دست کسی عمر سپرد، که مجموعه ای از خشونت، سختگیری، اشتباه و یوزش طلبی بود، زمامدار مانند کسی که بر شتری سرکش، سوار است، اگر عنان محکم کشد، پرده های بینی حیوان پاره می شود، و اگر آزادش گذارد، در پرتگاه سقوط می کند.

سوگند بخدا مردم در حکومت دومی، در ناراحتی و رنج مهمی گرفتار آمده بودند و دچار دوروییها و اعتراض ها شدند، و من در این مدت طولانی محنت زاء، و عذاب آور، چاره ای جز شکیبایی نداشتم، تا آن که روزگار عمر هم سپری شد. (182)

حضرت علی علیه السلام برای حفظ وحدت و نظام اسلامی، بارها به هدایت عمر پرداخت و او را راهنمایی کرد، تا جایی که بارها عمر گفته است :

لولا علی الهلک عمر

حضرت علی علیه السلام در شورای شش نفره، پس از انتخاب عثمان به وسیله عبدالرحمان بن عوف، آمادگی خود را برای همکاری این چنین بیان می کند:

لقد علمتم انی احق الناس بها من غیرى والله لا سلمن ما سلمت امور المسلمین ولم یکن فیها جور الا علی خاصه (183)

شما، خود می دانید که من شایسته ترین فرد بین مردم برای خلافت هستم. به خدا قسم! مادامی که کار مسلمانان به سامان باشد و رقیبان من تنها به کنار

زدن من قناعت کنند و تنها من مورد ستم واقع شوم، مخالفتی نخواهم کرد و تسلیم خواهم بود.

علی علیه السلام اصل یا همه یا هیچ را در مورد فوق محکوم می داند و برای ایمن بودن از فتنه و فساد و نیز نظم و وحدت امور مسلمانان، از حق خود گذشت نمود و با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کرد. علی علیه السلام بنیان گذار واقعی وحدت بین مسلمین بوده و با این که امامت و خلافت را حق خود می دانست؛ اما برای حفظ وحدت مسلمین و جلوگیری از تفرقه از حق خود گذشت و با هر سه خلیفه بیعت نمود و با آن ها نهایت همکاری و همراهی را نمود تا از رهگذر اختلاف و تفرقه، دشمنان نتوانند به کیان اسلام و مسلمین ضربه بزنند و این نهایت و اوج ایثار و از خودگذشتگی است.

عبدالمتعال صعیدی، استاد دانشگاه الازهر، از علماء اهل سنت در مقاله ای تحت عنوان علی بن ابیطالب و تقریب بین المذاهب می نویسد:

این فضیلت بزرگ برای علی بن ابیطالب رضی الله عنه و کرم الله وجهه است که اولین بنیان گذار تقریب بین مذاهب بود، تا اختلاف رای و نظر موجب تفرقه و پراکندگی نگردد و غبار دشمنی میان طوائف مختلف برپا نشود، بلکه با وجود اختلاف نظر، وحدت و یگانگی خود را حفظ کنند و برادروار زندگی نمایند. هر کس نسبت به نظر برادرش، یکی از دو وجه را در پیش بگیرد، یا برادرش را نسبت به رای و نظرش آزاد گذارد، (چه این که هر صاحب نظری یا نظرش صائب است و ماجور و یا بر خطاست و معذور) یا با برادرش به نحو شایسته درباره موضوع مورد اختلاف به بحث و گفتگو می پردازد، به طوری که تعصبی نباشد، بلکه مقصود از بحث رسیدن به حقیقت باشد نه غلبه و پیروزی و این یکی از فضائل علی علیه السلام است که از فضیلت و شرافت خانوادگی و قرابتش به

پیغمبر ﷺ و سبقتش در ایمان، کمتر نیست. او بود که جهاد به رای و جهاد به مال و جهاد به شمشیر کرد. نخستین اختلاف میان مسلمین، اختلاف بر سر خلافت بود و علی رضی الله عنه با آن که می دانست از دیگران به خلافت سزاوارتر است ولی با ابوبکر و عمر و عثمان به مدارا رفتار کرد و از هیچ گونه کمک نسبت به آنان دریغ نفرمود تا نمونه عالی مدارا و حافظ اتحاد به هنگام اختلاف رای باشد. و چون با اصرار مسلمین به خلافت رسید، هیچ کس را ملزم به قبول خلافتش نکرد و نسبت به یاران خود آن قدر روح گذشت و مناعت داشت که علیه خوارج حکم نمود تا وقتی که شمشیر به رویش کشیدند و دستور داد از قاتلش به خوبی پذیرایی کنند و بیش از یک ضربه به او نزنند. (184)

در خطبه شششقیه، مشهورترین خطبه نهج البلاغه، که دانشمندان بزرگ اهل سنت، از جمله: ابن ابی الحدید، محمد عبده، فخر رازی، ملا سعه تفتازانی، قاضی یوسف و محی الدین خیاط، آن را شرح کرده اند، امام علی ﷺ در اول خطبه، گله و شکایاتی از خلفای پیشین خود می نماید و آنان را به صفاتی معرفی می کند که تاریخ و روایات هم وجود آن صفات را تایید می کند.

در وسط سخنرانی، مردی روستایی پیش آمد و نامه یی به آن حضرت داد.

حضرت علی ﷺ مشغول خواندن نامه شد و از ادامه سخن منصرف گشت، ابن عباس که در آن مجلس حاضر بود، گفت: دنباله سخن را ادامه دهید.

حضرت علی ﷺ فرمودند:

تلک شششقه هدرت ثم قرت و به سخن خود ادامه نداد.

گویا امام علی ﷺ می خواست بفرماید:

با وجود آن که آنچه گفتم: یک حقیقت تاریخی است، ولی توضیح و ادامه آن را خوش ندارم، زیرا یادآوری این مطالب ایجاد کدورت می کند. جریانی بود

که گذشت و تمام شد، آن سه نفر مردند و روز قیامت محکمه عدلی هست و خدا بهترین داور است، شما دنباله این مطلب را نگیرید و از آن سوال نکنید و در راه آن به بحث و گفتگو نپردازید.

روشن تر از خطبه شقشقیه، در مطرح نکردن امور اختلاف انگیز، پاسخی است که امام علی علیه السلام به مرد اسدی می دهد، وقتی مرد اسدی از او سوال کرد:

کیف دفعکم قومکم عن هذا المقام و انتم احق به؛

با این که شما (بنی هاشم) به مقام خلافت سزاوارتر بودید، چگونه شد که شما را کنار زدند؟

حضرت فرمود:

یا ابا بنی اسد، انک لقلق الوضین، ترسل فی غیر سدد، ولک بعد دمامه الصهر و حق المساله، و قد استعلمت فاعلم: اما الاستبداد علینا بهذا المقام و نحن الا علون نسبا، و الاشدون برسول الله صلی الله علیه و آله نوطا، فانها کانت اثره شحت علیها نفوس قوم، و سخت عنها نفوس آخرین؛ و الحكم الله، و المعود الیه القیامه.

(185)

ای برادر بنی اسدی! تو مردی پریشان و مضطربی که نابجا پرسش می کنی، لیکن تو را حق خویشاوندی است، و حقی که در پرسیدن داری و بی گمان طالب دانستنی، پس بدان که: ظلم و خودکامگی که نسبت به خلافت بر ما تحمیل شد، در حالی که ما را نسب برتر و پیوند خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله، استوارتر بود، جز خودخواهی و انحصار طلبی چیز دیگری نبود که: گروهی بخیلانه به کرسی خلافت چسبیدند و گروهی سخاوتمندانه از آن دست کشیدند، داور خداست و بازگشت همه ما به روز قیامت است.

امام علی علیه السلام سپس به شعری از امرء القیس استشهاد کرد:

ودع عنک نهبا صیح فی حجراته؛

سخن را از گذشتگان را بگذار و از آنچه امروز با آن امروز مواجه هستیم؛
یعنی معاویه و جنگ با شامیان بگو.

ما از این پرسش و پاسخ می فهمیم که حضرت مایل نبود مسائل اختلاف
انگیز مطرح شود؛ در حالی که خطر بزرگی مثل معاویه متوجه جامعه اسلامی
بود و امروز هم باید ملت ما مواظب مسائل اصلی و خطرات مهمی که متوجه
انقلاب و نظام است باشد و با اختلافات و کشمکش بی حاصل سیاسی و
درگیری های جناحی، خود را مشغول نکند و از دشمنان و توطئه های آن ها
غافل نباشد.

علی علیه السلام بزرگ ترین عامل عزت و سرفرازی امت های پیشین را اتحاد و
اتفاق و بالاترین عامل شکست و ذلت و سقوط آن ها را تفرقه و جدایی می
داند. امام علیه السلام در خطبه 234، (خطبه قاصعه) به طور مبسوط، به این نکته اشاره
می کند:

و احذروا ما نزل بالامم قبلکم من المثلات بسوء الافعال، و ذمیم الاعمال. فتذ
کروا فی الخیر و الشر احوالهم، و احذروا ان تکونوا امثالهم.
فاذا تفکرتم فی تفاوت حالیهم، فالزموا کل امر لزمتم العزّه به شانهم، وزاحت
الاعداء له عنهم، و مدت العافیة به علیهم، و انقادت النعمه له معهم، و وصلت
الکرامه علیه حبلمهم من الاجتناب للفرقه، و اللزوم للالفه، و التحاض علیها، و
التواصی بها.

و اجتنبوا کل امر کسر فقرتهم، و اوهن منتهم؛ من تضاعن القلوب، و تشاحن
الصدور، و تدابر النفوس، و تخاذل الایدی. و تدبروا احوال الماضین من المومنین
قبلکم، کیف کانوا فی حال التمخیص و البلاء. الم یكونوا اتقل الخلائق اعباء،
واجهد العباد بلاء و اضیق اهل الدنیا حالا. اتخذتهم الفراعنه عبیدا فساموهم سوء

العذاب. و جرعوهم المرار، فلم تبرح الحال بهم فى ذل الهلكه و قهر الغلبه، لا يجدون حيله فى امتناع، و لا سبيلا الى دفاع حتى اذا راي الله سبحانه جد الصبر منهم على الاذى فى محبته، و الاحتمال للمكروه من خوفه، جعل لهم من مضايق البلاء فرجا، فابدلهم العز مكان الذل، و الامن مكان الخوف، فصاروا ملوكا حكاما، و ائمه اعلاما، و قد بلغت الكرامه من الله لهم ما لم تذهب الامال اليه بهم.

فانظروا كيف كانوا حيث كانت الاملاء مجتمعه، و الاهواء موتلفه، و القلوب معتدله، و الايدى مترادفه، و السيوف متناصره، و البصائر نافذه، و العزائم واحده. الم يكونوا اربابا فى اقطار الارضين، و ملوكا على رقاب العالمين!

فانظروا الى ما صاروا اليه فى آخر امورهم، حين وقعت الفرقه، و تشتتت الالفه، و اختلفت الكلمه و الافتده، و تشعبوا مختلفين، و تفرقوا متحاربين، قد خلع الله عنهم لباس كرامته، و سلبهم غضاره نعمته، و بقى قصص اخبارهم فيكم عبرا للمعتبرين.

فاعتبروا بحال ولد اسماعيل و بنى اسحاق و بنى اسرائيل عليهم السلام. فما اشد اعتدال الاحوال، و اقرب اشتباه الامثال!

تاملوا امرهم فى حال تشتتهم و تفرقهم، ليالى كانت الاكاسره و القياصره اربابا لهم، يحتازونهم عن ريف الافاق، و بحر العراق، و خضره الدنيا، الى منابت الشيح، و مها فى الريح، و نكد المعاش، فتركوهم عاله مساكين اخوان دبر ووبر، اذل الامم دارا، و اجدبهم قرارا، لا ياوون الى جناح دعوه يعتصمون بها، و لا الى ظل الفه يعتمدون على عزها. فالاحوال مضطربه، و الايدى مختلفه، و الكثره متفرقه؛ فى بلاء ازل، و اطباق جهل! من بنات مووده، و اصنام معبوده، و ارحام مقطوعه، و غارات مشنونه.

فانظروا الى مواقع نعم الله عليهم حين بعث اليهم رسولا، فعقد بملته طاعتهم، و جمع على دعوته الفتهم: كيف نشرت النعمه عليهم جناح كرامتها، و اسالت لهم جداول نعيمها، و التفت المله بهم فى عوائد بركتها.

فاصبحوا فى نعمتها غرقين و فى خضره عيشها فكهين. قد تربعت الامور بهم، فى ظل سلطان قاهر، و اوتهم الحال الى كنف عز غالب، و تعطفت الامور عليهم فى ذرى ملك ثابت. فهم حكام على العالمين، و ملوك فى اطراف الارضين. يملكون الامور على من كان يملكها عليهم، و يمضون الاحكام فيمن كان يمضيها فيهم! لا تغمز لهم قناه، و لا تفرع لهم صفاه!

الا و انكم قد نفضتم ايديكم من حبل الطاعه، و ثلمتم حصن الله المضروب عليكم، باحكام الجاهليه. فان الله سبحانه قد امتن على جماعه هذه الامه فيما عقد بينهم من حبل هذه الالفه التى ينتقلون فى ظلها، و ياوون الى كنفها، بنعمه لا يعرف احد من المخلوقين لها قيمه، لانها ارجح من كل ثمن، و اجل من كل خطر.

(186)

از كيفرهایى که بر اثر کردار بد و کارهای ناپسند بر امت های پیشین فرود آمد بپرهیزید و حالات گذشتگان را در خوبیها و سختی ها به یاد آورید و بترسید که همانند آنها باشید، پس آنگاه که در زندگی گذشتگان مطالعه و اندیشه می کنید، عهده دار چیزی باشید که عامل عزت آنان بود و دشمنان را از سر راهشان برداشت، و سلامت و عافیت زندگی آنان را فراهم کرد، و نعمت های فراوان را در اختیارشان گذاشت، و کرامت و شخصیت به آنان بخشید، که از تفرقه و جدایی اجتناب کردند و بر وحدت و همدلی همت گماشتند، و یکدیگر را به وحدت واداشتند و سفارش کردند.

و از کارهایی که پشت آنها را شکست، و قدرت آنها را در هم کوبید، چون کینه توزی با یکدیگر، پر کردن دلها از بخل و حسد، به یکدیگر پشت کردن و از هم بریدن، و دست از یاری هم کشیدن، پرهیزید.

و در احوالات مومنان پیشین اندیشه کنید، که چگونه در حال آزمایش و امتحان بسر بردند، آیا بیش، از همه مشکلات بر دوش آنها نبود؟ و آیا بیش از همه مردم در سختی و زحمت نبودند؟ و آیا از همه مردم جهان بیشتر در تنگنا قرار نداشتند؟ فرعونهای زمان، آنها را بردگی کشاندند و همواره بدترین شکنجه ها را بر آنان وارد کردند، و انواع تلخی ها را به کامشان ریختند، که این دوران ذلت و هلاکت و مغلوب بودن، تداوم یافت نه راهی وجود داشت که سرییچی کنند، و نه چاره ای که از خود دفاع نمایند، تا آن که خداوند، تلاش و استقامت و بردباری در برابر ناملازمات آنها را، در راه، دوستی خود، و قدرت تحمل ناراحتی ها را برای ترس از خویش، مشاهده فرمود.

آنان را از تنگناهای بلا و سختی ها نجات داد، و ذلت آنان را به عزت و بزرگواری، و ترس آنها را به امنیت تبدیل فرمود، و آنها را حاکم و زمامدار و پیشوای انسانها قرار داد، و آن قدر کرامت و بزرگی از طرف خدا به آنها رسید که خیال آن را نیز در سر نمی پروراندند.

پس اندیشه کنید که چگونه بودند؟ آنگاه که :

وحدت اجتماعی داشتند، خواسته های آنان، یکی، قلبهای آنان یکسان، و دستهای آنان مددکار یکدیگر، شمشیرها یاری کننده نگاهها به یکسو دوخته، و اراده ها واحد و همسو بود، آیا در آنحال مالک و سرپرست سراسر زمین نبودند؟ و رهبر و پیشوای همه دنیا نشدند؟

پس به پایان کار آنها نیز بنگرید! در آن که به تفرقه و پراکندگی روی آوردند، و الفت و دوستی آنان از بین رفت و سخن ها و دل‌هایشان گوناگون شد، از هم جدا شدند، به حزبها و گروه‌ها پیوستند. خداوند لباس کرامت خود را از تنشان بیرون آورد، و نعمت‌های فراوان شیرین را از آنها گرفت، و داستان آنها در میان شما عبرت‌انگیز باقی ماند.

از حالات زندگی فرزندان اسماعیل پیامبر، و فرزندان اسحاق پیامبر، فرزندان اسراییل یعقوب (که درود بر آنان باد) عبرت بگیرید، راستی چقدر حالات ملت‌ها با هم یکسان، و در صفات و رفتارشان با یکدیگر همانند است.

در احوالات آنها روزگاری که از هم جدا و پراکنده بودند اندیشه کنید، زمانی که پادشاهان کسری و قیصر بر آنان حکومت می‌کردند و آنها را از سرزمینهای آباد، از کناره‌های دجله و فرات و از محیطهای سرسبز و خرم دور کردند، و به صحراهای کم‌گیاه و بی‌آب و علف، محل وزش‌بادها و سرزمینهایی که زندگی در آنها مشکل بود تبعید کردند.

آنان را در مکانهای نامناسب، مسکین و فقیر، هم‌نشین شتران ساختند. خانه‌هایشان پست‌ترین خانه‌های ملت‌ها، و سرزمین‌هایشان خشک‌ترین بیابانها بود، نه دعوت حقی وجود داشت که به آن روی آورند و پناهنده شوند، و نه سایه الفتی وجود داشت که در عزت آن زندگی کنند، حالات آنها دگرگون و قدرت آنها پراکنده، و جمعیت‌های متفرق بود، در بلای سستی، و در جهالتی فراگیر فرو رفته بودند، دختران را زنده به گور و بت‌ها را پرستش می‌کردند و قطع رابطه با خویشاوندان، و غارتگری‌های بی‌پای در میانشان رواج یافته بود.

حال به نعمت‌های بزرگ الهی که به هنگامه بعثت پیامبر ﷺ بر آنان فرو ریخت بنگرید، که چگونه اطاعت آنان را با دین خود پیوند داد؟ و با دعوتش

آنها را به وحدت رساند؟ چگونه نعمت های الهی بالهای کرامت خود را بر آنان گستراند و جویبارهای آسایش و رفاه برایشان روان ساخت؟ و تمام برکات آیین حق آنها را در برگرفت؟

در میان نعمت ها غرق گشتند، و در خرمی زندگانی شادمان شدند، امور اجتماعی آنان در سایه قدرت حکومت اسلام استوار شد، و در پرتو عزتی پایدار آرام گرفتند، و به حکومتی پایدار رسیدند، پس آنان حاکم و زمامدار جهان شدند، و سلاطین روی زمین گردیدند، و فرمانروای کسانی شدند که در گذشته حاکم بودند، و قوانین الهی را بر کسانی اجراء می کنند که آنها مجریان احکام بودند، و در گذشته کسی قدرت درهم شکستن نیروی آنان را نداشت، و هیچ کس خیال مبارزه با آنان را در سر نمی پروراند.

آگاه باشید که شما هم اکنون دست از رشته اطاعت کشیدید، و با زنده کردن ارزشهای جاهلیت، دژ محکم الهی را درهم شکستید، در حالی که خداوند بر این امت اسلامی بر وحدت و برادری منت گذارده بود، که در سایه آن زندگی کنند، نعمتی بود که هیچ ارزشی نمی توان همانند آن تصور کرد، زیرا از هر ارزشی گران قدرتر، و از هر کرامتی والاتر بود.

امام علی علیه السلام در این فراز نسبتاً مفصل از خطبه قاصعه، به بهره گیری از حالات گذشتگان اشاره نموده و وحدت و اتحاد را موجب عزت و سربلندی دولت و ملت، نابودی دشمنان، فراوانی نعمت و فرمانروایی و حکومت بر جهانیان می داند و تفرقه و پراکندگی را موجب سست شدن قدرت، خوار و ذلیل شدن، اسیر دست دشمنان گردیدن، جنگ و خون ریزی و نابودی ملت می داند و برای اثبات مطلب خود، شواهدی از سرگذشت پیشینیان، از فرزندان اسماعیل و اسحاق و یعقوب ذکر می کند و به مردم زمان خود هشدار می دهد

که زمان ها بسیار به هم شبیه و مثال ها نزدیک به هم هستند، یعنی همان طوری که پیشینیان بعد از آن همه عزت و شوکت در سایه وحدت و اتحاد، به خاطر تفرقه و پراکندگی نابود گشتند، شما اعراب هم بعد از آن همه عزت و شوکتی که در سایه وحدت و الفتی که توسط پیامبر اسلام ایجاد شد الان دچار تفرقه شدید.

امام علی علیه السلام علل صعود و سقوط و شکست و پیروزی حکومت ها را در یکی از خطبه ها مطرح کرده و یکی از مهم ترین عوامل صعود و پیروزی را وحدت و یکی از مهم ترین عوامل سقوط و شکست را در تفرقه دانسته است.

حضرت علی علیه السلام در خطبه 25 نهج البلاغه، می فرماید:

انبت بسرا قد اطلع الیمن، و انی والله لاظن ان هولاء القوم سیدالون منکم باجتماعهم علی باطلهم، و تفرقکم عن حقکم، و بمعصیتکم امامکم فی الحق، و طاعتهم امامهم فی الباطل، و بادائهم الامانه الی صاحبهم و خیانتکم، و بصلاحهم فی بلادهم و فسادکم. فلو ائتمنت احدکم علی قعب لخشیت ان یذهب بعلاقته.

(187)

به من خبر رسیده که بسر بن ارطاه بریمن تسلط یافت، سوگند بخدا می دانستم که مردم شام بزودی بر شما غلبه خواهند کرد.

زیرا آنها در یاری کردن باطل خود، وحدت دارند، و شما در دفاع از حق متفرقید، شما امام خود را در حق نافرمانی کرده و آنها امام خود را در باطل فرمانبردارند.

آنها نسبت به رهبر خود امانتدار و شما خیانتکارید، آنها در شهرهای خود به اصلاح و آبادانی مشغولند و شما به فساد و خرابی (آنقدر فرومایه اید) اگر من کاسه چوبی آب را به یکی از شماها امانت دهم می ترسم که بند آن را بدزدید.

حضرت علی در این جا، چهار عامل مهم را در پیروزی و چهار عامل مهم را در شکست و سقوط حکومت ها برمی شمارد که عبارتند از:

الف - چهار عامل پیروزی :

1 - وحدت؛

2 - اطاعت و پیروی از رهبری جامعه؛

3 - ادای امانت و وفای به عهد و پیمانی که با رهبر بسته اند؛

4 - اصلاح و آبادانی.

ب - چهار عامل شکست :

1 - تفرقه و پراکندگی؛

2 - نافرمانی از دستورهای رهبر و حاکم جامعه؛

3 - خیانت در امانت و شکستن بیعت و پیمان با رهبر؛

4 - فساد در جامعه.

این عوامل درباره همه حکومت ها و ملت ها صدق می کند و اختصاص به حکومت و یا ملت اسلامی ندارد. این فرمایش مهم علی علیه السلام می تواند درس بسیار مهمی برای همه حکومت های بشری، به ویژه حکومت اسلامی باشد.

علی علیه السلام در نهج البلاغه، امامت را عامل انسجام امت مطرح معرفی می کند: فرض الله الايمان تطهيرا لكم من الشرك... و الامامه نظاما للامه و الطاعه

تعظيما لامامه؛ (188)

خداوند، ایمان را برای رهایی شما از پلیدی شرک... و امامت را برای نظام یافتن و انسجام امت و اطاعت از امام را برای بزرگ داشت و عظمت امامت قرار داد.

حضرت علی علیه السلام امامت را عامل انسجام و وحدت امت می داند، چون رهبر جامعه را به جلو می برد و مشکلات مردم را برطرف می کند و آن ها را در مقابل دشمنان متحد می کند.

در روایت مشهوری که فضل بن شاذان نیشابوری از امام رضا علیه السلام نقل کرده است، امامت را موجب قوام و پایداری جامعه، متحد کردن مردم در مقابل دشمنان، بازداشتن از فساد و تباهی و تامین سعادت دنیا و آخرت انسان می داند.

حضرت زهرا علیها السلام نیز می فرماید:

ففرض الله الايمان تطهيرا من الشرك... و طاعتنا نظاما للمله و امامتنا امانا من
الفرقه؛ (189)

پس خداوند ایمان را به جهت پاک ساختن انسان ها از شرک، و اطاعت از ما را به جهت نظام بخشیدن به امور مردم، و امامت و رهبری ما را به جهت جلوگیری از تفرقه واجب فرموده است.

امامت عامل انسجام است، چون یکی از کارهایی که رهبر انجام می دهد، تشکیل امت است و امت به معنای ملتی است که وحدت هدف داشته باشد. وظیفه امامت، تشکیل امت و وظیفه امت، اطاعت از امامت می باشد، وحدت امت و امامت، سنگ بنای تشکیل حکومت اسلامی می باشد که شالوده مکتب تشیع نیز بر آن استوار است.

اگر رهبر قاطع باشد، ولی مردم از او پیروی نکنند، رهبر موفق نخواهد شد؛ همان طور که در زمان امیر المومنین چنین شد.

انقلاب اسلامی ایران تجلی وحدت و یگانگی امت و امامت است مردم ایران با اطاعت از امام خمینی، امتی را تشکیل دادند که در مقابل همه مشکلات و

نابسامانی‌ها استقامت کرد و تا آخرین نفس، بر عهد و پیمانی که با امام خویش بست، استوار ماند.

وظیفه حکومت و امامت جامعه اسلامی، تشکیل امت واحد، حفظ وحدت و یگانگی و پرهیز از هرگونه تفرقه است و وظیفه امت اطاعت و پیروی از امامت و حاکم اسلامی است.

علی علیه السلام فرمود:

و اعظم ما افترض - سبحانه - من تلك الحقوق حق الوالی علی الرعیه، و حق الرعیه علی الوالی، فریضه فرضها الله - سبحانه - لكل علی كل، فجعلها نظاما لالفتهم، و عزالدينهم.

فلیست تصلح الرعیه الا بصلاح الولاه، ولا تصلح الولاه الا باستقامه الرعیه، فاذا ادت الرعیه الی الوالی حقه، وادی الوالی الیها حقها عز الحق بینهم. و قامت مناهج الدین، و اعتدلت معالم العدل، و جرت علی اذلالها السنن، فصلح بذلك الزمان، و طمع فی بقاء الدوله، و یئست مطامع الاعداء.

و اذا غلبت الرعیه و الیها، او اجحف الوالی برعیته، اختلفت هنالك الكلمه، و ظهرت معالم الجور، و كثر الادغال فی الدین، و تركت محاج السنن، فعمل بالهوی، و عطلت الاحكام، و كثرت علل النفوس، فلا یستوحش لعظیم حق عطل، و لا لعظیم باطل فعل! فهنالك تذلل الابرار، و تعز الاشرار، و تعظم تبعات الله سبحانه عند العباد. (190)

و در میان حقوق الهی بزرگ ترین حق، حق رهبر بر مردم و حق مردم بر رهبر است، حق واجبی که خدای سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرد، و آن را امل پایداری پیوند ملت و رهبر، و عزت دین قرار داد.

پس رعیت اصلاح نمی شود جز آن که زمامداران اصلاح گردند، زمامداران اصلاح نمی شوند جز با درستکاری رعیت.

و آنگاه که مردم حق رهبری را اداء کنند، و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزت یابد، و راههای دین پدیدار و نشانه های عدالت برقرار، و سنت پیامبر ﷺ پایدار گردد، پس روزگار اصلاح شود، و مردم در تداوم حکومت امیدوار و دشمن در آرزوهایش مایوس می شود.

اما اگر مردم بر حکومت چیره شوند، یا زمامدار بر رعیت ستم کند، وحدت کلمه از بین می رود، نشانه های ستم آشکار، و نیرنگ بازی در دین فراوان می گردد، و راه گسترده سنت پیامبر ﷺ متروک، هواپرستی فراوان، احکام دین، تعطیل، و بیماری های دل فراوان گردد، مردم از اینکه حق بزرگی فراموش می شود. یا باطل خطرناکی در جامعه رواج می یابد، احساس نگرانی نمی کنند، پس در آن زمان نیکان خوار، و بدان قدرتمند می شوند، و کیفر الهی بر بندگان بزرگ و دردناک خواهد بود.

حضرت علی علیه السلام رعایت حقوق حکومت و مردم را مایه پیوند و هماهنگی و وحدت بین آن ها می داند؛ یعنی پیوند امت و امام در سایه رعایت حقوق متقابل تحقق می یابد.

در نهج البلاغه، حضرت به این حقیقت با تمثیل و تشبیه زیبایی اشاره می کند:

و مکان القیم بالامر مکان النظام من الخزر یجمعه و یضمه، فاذا انقطع النظام تفرق الخزر و ذهب ثم لم یجتمع بهذا فیره ابدأ؛⁽¹⁹¹⁾

مکان و جایگاه زمامدار دین و حکمران مملکت، جایگاه بند تسبیح نسبت به دانه هاست که آن ها را جمع آوری و به یک دیگر ضمیمه می کند. پس هنگامی

که بند تسبیح بگسلد، دانه ها متفرق شده، هر یک به گوشه ای پراکنده می شوند و دیگر هرگز نمی توان اطراف آن ها را جمع آور نمود.

امام رضا علیه السلام درباره جایگاه امامت چنین می فرماید:

ان الامامه زمام الدین و نظام المسلمین و صلاح الدنیا و عزالمومنین ان الامامه اس الاسلام الناصی، و فرعه السامی، بالامام تمام الصلوه و الزکوه و الصیام و الحج و الجهاد و توفیر الفیء و الصدقات و امضاء الحدود و الاحکام و منع الثغور و الاطراف، الامام یحل حلال الله و یحرم حرام الله و یتقیم حدود الله و یتذبح عن دین الله؛ (192)

همانا امامت، نگهبان دین و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مومنین است. امامت، ریشه رشد یابنده و شاخه پربرکت و سایه گستر اسلام است. تمامیت نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، جمع آوری مالیات و صدقات، امضاء و اجرای حدود و احکام و حراست از مرزها با امام است. امام است که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام می گرداند و حدود الهی را اقامه و از دین خدا دفاع می کند.

و این یک حقیقت غیر قابل تردید است که نظام و قوام یک جامعه، به اتحاد بین امت و رهبر آن جامعه بستگی دارد.

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه، با کمال صراحت، فتنه انگیز و تفرقه افکن را مستوجب قتل می داند و نه تنها تفرقه افکن عینی و موجود را سزاوار چنین عقوبتی می داند، بلکه حتی کسی را که شعار تفرقه دهد و قدم نخستین اختلاف بین مسلمین را بردارد، سزاوار مرگ می داند. آن حضرت در این باره چنین می فرمود:

و الزموا السواد الاعظم فان ید الله مع الجماعه، و ایاکم و الفرقة!

فان الشاد من الناس للشيطان، كما ان الشاد من الغنم للذئب. الا من دعا الى هذا الشعار فاقتلوه، ولو كان تحت عمامتي هذه. (193)

همواره با بزرگ ترین جمعیت ها باشید که دست خدا با جماعت است، از پراکندگی بپرهیزید، که انسان تنها بهره شیطان است آنگونه که گوسفند تنها طعمه گرگ خواهد بود، آگاه باشید هر کس که مردم را به تفرقه و جدایی دعوت کند او را بکشید هر چند که زیر عمامه من باشد.

تفرقه موجب فتنه است. خداوند در قرآن فرمود:

الفتنه اشد من القتل؛

فتنه انگیزی از کشتن بدتر است. (194)

تشخیص فتنه با رهبری جامعه است؛ همان طوری که حضرت علی عليه السلام خوارج را که شعار تفرقه انگیز می داند و فتنه ایجاد می کردند، نابود کرد و فرمود:

من چشم فتنه را در آوردم.

وظیفه رهبر جامعه است که همواره مواظب تفرقه افکنان و فتنه کنندگان در جامعه باشد و با بصیرت و بینایی، مردم را از شر فتنه و تفرقه نجات دهد.

ما نیز در انقلاب اسلامی ایران همواره شاهد فتنه هایی از داخل و خارج بوده ایم؛ اما امام خمینی علیه السلام توانست همه این فتنه ها را خنثی و فتنه انگیز را نابود کند. و رهبر معظم انقلاب حضرت آیه الله خامنه ای نیز بعد از رحلت امام بزرگوار همواره با بصیرت خاص توانسته اند انواع و اقسام فتنه های دشمنان داخل و خارج در شکل های مختلف را خنثی کرده و از بین ببرد.

علاوه بر این که قرآن و سنت و روایات معصومین (که تفصیل آن گذشت) ما را به وحدت و الفت و یگانگی دعوت می کنند، تمام دستورهای اجتماعی

اسلام، بدون استثناء، هدف و نتیجه نهایی آن‌ها، ایجاد محبت و الفت و برادری و اتحاد میان مسلمین است؛ مانند: امر به نماز جمعه و جماعت، سلام کردن، مصافقه، معانقه، تبسم، ادخال سرور، مشورت نصیحت، تعاون، الصلاح ذات البین، نظافت، امانت، عدالت، صداقت، مواسات، ترحم، عطوفت، احسان به والدین، صلح رحم، مراعات حق همسایه، نوازش ایتام، قضای حوائج مومنین، حسن معاشرت، مطایبه و مزاح، بدرقه و استقبال مسافر رفتن، هدیه و سوغات بردن، عیادت مریض، تشییع جنازه، تسلیت مصیبت دیده، تواضع، کظم غبط، زکات، انفاق، دعا کردن به مومنین و سپاسگذاری از محسنین، مراسم حج با شکل واحد انجام دادن، جهاد این‌ها مواردی است که می‌تواند پایه‌های وحدت ملی و ایمانی را همچنین نهی از هر عمل و صفتی که برای جلوگیری از پراکندگی و اختلاف و درگیری و نزاع میان مسلمین است؛ مانند نهی از: گمان بد، تجسس، دروغ، تهمت، غیبت، ناسزا گفتن، تکبر، خودخواهی، استبداد و خودمحوری، مسخره کردن، نکوهش، گذاردن القاب به روی دیگران، سرزنش، تحقیر، استخفاف، شماتت، قطع رحم، عاق والدین، سخن چینی، خدعه، تزویر، غش، کم‌فروشی، احتکار، طمع، ریا و تظاهر، ستم و تجاوز، نفاق، حسد، کینه توزی، خشونت، مجادله، نجوا و درگوشی صحبت کردن در برابر دیگران، خلف وعده، تعصب بی‌جا، نسبت ناروا، طولانی شدن قهر، جهل و نادانی، عمل بر طبق هوی و هوس نیز موارد متعدد دیگری که شارع مقدس آن‌ها را نهی فرموده است، همگی تهدیدهای مهمی برای پایه‌ها و اساس وحدت ملی و اسلامی کشور هستند و زمینه را برای اختلاف درگیری و پراکندگی آماده می‌کنند.

حکومت اسلامی باید با توسعه فکری و فرهنگی و دینی، زمینه و بستر را برای ایجاد وحدت و الفت بین آحاد جامعه فراهم کند و زمینه‌های ایجاد تفرقه

را از بین ببرد. وحدت، اساسی ترین مساله ای است که جامعه امروز ما، بیش از هر زمانی دیگر محتاج آن است. ما با وحدت و اتحاد توانستیم این انقلاب عظیم اسلامی را خلق کنیم و رژیم طاغوتی و تا بن دندان مسلح را نابود کنیم. ما با وحدت و اتحاد و همدلی توانستیم هشت سال جنگ تحمیلی را سرفرازانه به پیش ببریم و انقلابمان را در این جنگ صادر کنیم. ما با وحدت و اتحاد توانستیم در برابر تمام توطئه های داخلی و خارجی مقاومت کنیم. اینک با همین وحدت و اتحاد است که می توانیم انقلاب را تداوم و استمرار بخشیم.

رمز استمرار انقلاب، همان رمز پیروزی است که انگیزه الهی و وحدت جامعه بود. امروز وحدت امت بر محور ولایت و رهبری، بیش از هر زمانی، ضرورت عصر ماست. متأسفانه فقدان رهبری در بعضی از کشورهای اسلامی و یا عدم اطاعت از رهبری، منشاء ضرر و زیان های جبران ناپذیری شده است و قضیه تاسف بار افغانستان و آوارگی میلیون ها مسلمان فلسطینی، معلول همین امر است.

چون دشمنان انقلاب همواره تلاش دارند تا این رکن رکین و یا به تعبیر علی علیه السلام قطب وسط آسیاب یعنی ولایت و امامت جامعه را تضعیف کنند و یا از بین ببرند.

آنان توطئه های زیادی را علیه نظام ولایت فقیه کردند و در قالب شبهات علمی و یا سیاسی می خواهند این اندیشه تابناک و نظام امت و امامت شیعی را متزلزل نمایند، تا بتوانند به نیات و اغراض شوم خود برسند، چون آن ها فهمیده اند که مهم ترین عامل انسجام و وحدت مسلمین، همان طور که در روایات آمده، امامت و رهبری جامعه است. اطاعت امت از امامت و روشنگری های رهبری در همه زمان ها، مخصوصاً در زمان شعله ور شدن فتنه ها و اختلافات،

می تواند تجلی بخش وحدت امت و امامت - که مهم ترین عامل استحکام امت و حکومت اسلامی و بزرگ ترین سد نفوذ در مقابل دشمنان اسلام و انقلاب است - باشد.

3- حکومت و امنیت

امنیت همواره یکی از مهم ترین مسائل بشر بوده است، حتی در دوران زندگی وی بشر همراه به دنبال امنیت و آرامش بود و با هر وسیله دفاعی که داشت، می کرد این احساس را در خود به وجود بیاورد.

حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی خانه خدا را بنا می کند، دو امر بزرگ را از خداوند درخواست می کند؛ یکی، مبعوث شدن پیامبری از میان فرزندان او و دیگری، امنیت این مکان برای همه مردم.

خداوند هر دو دعای او را مستجاب فرمود. حضرت ابراهیم علیه السلام چنین دعا کرد: **ربنا و ابعث رسولا منهم يتلوا عليهم آياتك** (195)؛

پروردگارا در میان فرزندان ما رسولی را مبعوث کن که آیات تو را برای مردم تلاوت کند.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود:

انا دعوه ابي ابراهيم؛

من مصداق استجابت دعای پدرم، ابراهیم هستم؛

آن گاه که در زمان بنای کعبه فرمود:

ربنا و ابعث فيهم رسولا منهم يتلوا عليهم آياتك. (196)

حضرت ابراهیم علیه السلام به خداوند عرضه داشت :

رب اجعل هذا بلدا امنا؛ (197)

پروردگارا! اینها را محل امن و آسایش قرار بده.

خداوند نیز دعایش را مستجاب کرد و نعمت امنیت را برای این مکان قرار داد و فرمود:

فیه آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان امنا؛⁽¹⁹⁸⁾

در آن خانه، آیات ربوبیت هویداست و مقام ابراهیم خلیل است، هر که در آن جا داخل شود، در امان است.

اولم یروا انا جعلنا حرما امنا؛⁽¹⁹⁹⁾

آیا ندیده اید که ما آن شهر را حرم امن و امان قرار دادیم. وقتی عده ای از اهل قریش می گویند: ای پیامبر! اگر ما به تو ایمان بیاوریم، این ها ما را از سرزمین خود بیرون می کنند و ما در امنیت نیستیم، خداوند در پاسخ می فرماید:

اولم نمکن لهم حرما امنا؛⁽²⁰⁰⁾

آیا ما حرم مکه را برایشان محل آسایش و ایمنی قرار ندادیم. خداوند در قرآن، مکه را شهری نمونه از نظر امنیت می خواند:

و ضرب الله مثلا قریه کانت امنه مطمئنه؛⁽²⁰¹⁾

و خدا بر شما مثل آورد؛ مثل شهری را (چون شهر مکه) که در آن امنیت کامل حکم فرما بود و اهلس در آسایش و اطمینان زندگی می کردند. برگزاری بازارها در ماه های حرام بدان دلیل بود که امنیت اقتصادی در آن ماه ها وجود داشت و مهاجمان در ماه های مزبور به جنگ نمی پرداختند. از جهت دیگر، امنیت محیط دینی مکه سبب می شد تا قریش با استفاده از آن، به هر نقطه ای که می خواهد مسافرت کند، آنان با استفاده از این امتیاز، که اهل حرم الهی هستند، از هر گزندی از ناحیه غارت گری در امان بودند. خداوند در سوره قریش، به این نکته اشاره دارد:

رب هذا البيت الذي اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف؛⁽²⁰²⁾

خدای کعبه را پرستید که شما را از گرسنگی، طعام داد و از ترس و خطر، ایمن ساخت.

جاحظ می گوید: قریش هنگام خروج از مکه، اشیایی خاص بر خود آویزان می کرد، تا دیگران بدانند آنان اهل حرم هستند و لذا کسی به آن ها آسیبی نمی رساند.⁽²⁰³⁾

خداوند در سوره تین، به این اوصاف مهم شهر مکه اشاره می فرماید:
و هذا البلد الامین؛⁽²⁰⁴⁾ سوگند به این شهر (مکه معظمه) امن و امان
همچنین در توصیف بهشت، آن را به عنوان امن و آسایش معرفی می کند:
ادخلوها بسلام امنین؛⁽²⁰⁵⁾

داخل بهشت شوید؛ در حالی که دارای سلامت و امنیت هستید.
نیز فرمود:

یدعون فیها بكل فاکهه امنین؛⁽²⁰⁶⁾

از هر میوه ای که بخواهند، آماده است و در حال امنیت هستند.
امنیت از دیدگاه قرآن کریم، آن قدر مهم است که هم به عنوان اوصاف مقدس
مکان دنیا (مکه معظمه) و هم جزء اوصاف والاترین مکان قیامت، یعنی بهشت
شمرده می شود.

امنیت همواره از آرزوهای دیرینه بشر بوده است. فراهم کردن امنیت در همه
موارد آن از جمله: امنیت شغلی، امنیت قضایی و امنیت مرزی از وظایف مهم
حکومت است. بدون امنیت، توسعه در هیچ زمینه ای، چه توسعه سیاسی و چه
فرهنگی ایجاد نخواهد شد. امیر المومنین علی علیه السلام از همان ابتدای به دست

گرفتن حکومت، به این امر مهم اهتمام داشت و مواضع روشن خود را در لزوم فراهم کردن امنیت در وجوه مختلف آن بیان نمود.

امام علی علیه السلام ایجاد امنیت و آرامش را تا آن جا ضروری می داند که وجود حکومت را، اگرچه جائز باشد، لازم می داند:

و انه لا بد للناس من امير بر او فاجر يعمل في امرته المومن، و يستمتع فيها الكافر، و يبلغ الله فيها الاجل، و يجمع به الفى ء، و يقاتل به العدو، و تامن به السبل، و يوخذ به للضعيف من القوى، حتى يستريح بر، و يستراح من فاجر. ⁽²⁰⁷⁾

در حالی که مردم به زمامداری نیک یا بد، نیازمندند، تا مومنان در سایه حکومت، بکار خود مشغول و کافران هم بهره مند شوند و مردم در استقرار حکومت، زندگی کنند، به وسیله حکومت بیت المال جمع آوری می گردد و به کمک آن با دشمنان می توان مبارزه کرد، جاده ها امن و امان، و حق ضعیفان از نیرومندان گرفته می شود، نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران، در امان می باشند.

سکوت و صبر علی علیه السلام به خاطر حفظ کیان اسلام و امنیت مسلمانان و جامعه اسلامی بود. آن حضرت وقتی به حکومت رسید، هیچ کس را برای گرفتن بیعت اجبار نکرد و اجازه نداد که بیعت با وی به کسی تحمیل شود و امنیت فردی و سیاسی کسی مورد تجاوز قرار بگیرد.

پس از بیعت مردم با حضرت علی علیه السلام چند نفر مخالفت کردند و بیعت نمودند؛ اما امام علی علیه السلام اجازه نداد یارانش متعرض آنان شوند و آنان را تحت فشار قرار دهند و با زور از آن ها بیعت بگیرند.

حضرت علی علیه السلام رسیدن به حکومت و قدرت را برای مقصد دنیایی طلب نمی کرد، بلکه مهم ترین اهداف و وظایف حکومت خود را احیای ارزش های دینی، اصلاح جامعه و ایجاد امنیت بیان می کند:

اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان منا منافسه فی سلطان، و لا التماس شیء من فضول الحطام، ولكن لئرد المعالم من دینک، و نظهر الاصلاح فی بلادک، فیامن المظلومون من عبادک، و تقام المعطله من حدودک. ⁽²⁰⁸⁾

خدایا تو میدانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت و حکومت، و دنیا و ثروت نبود، بلکه می خواستیم نشانه های حق و دین تو را در جایگاه خویش بازگردانیم، و در سرزمین های تو اصلاح را ظاهر کنیم، تا بندگان ستمدیده ات در امن و امان زندگی کنند، و قوانین و مقررات فراموش شده تو بار دیگر اجراء گردد.

علی علیه السلام در نهج البلاغه، اسلام را مایه امنیت اساسی معرفی کرده است :
الحمد لله الذی شرع الاسلام فسهل شرائعه لمن ورده، و اعز ارکانه علی من غالبه، فجعله امانا لمن علقه، و سلما لمن دخله، و برهانا لمن تکلم به، و شاهدا لمن خاصم عنه، و نورا لمن استضاء، و فهما لمن عقل، و لبا لمن تدبر، و آیه لمن توسم، و تبصره لمن عزم، و عبره لمن اتعظ، و نجاه لمن صدق، و ثقه لمن توکل، و راحه لمن فوض، و جنه لمن صبر. ⁽²⁰⁹⁾

ستایش خداوندی را سزااست که راه اسلام را گشود، و راه نوشیدن آب زلالش را بر تشنگان آسان فرمود، ستونهای اسلام را در برابر ستیزه جویان استوار نمود، و آن را پناهگاه امنی برای پناه برندگان و مایه آرامش برای وارد شوندگان قرار داد.

اسلام حجت و برهان برای گویندگان، و گواه روشن برای دفاع کنندگان، و نور هدایتگر برای روشنی خواهان، و مایه فهمیدن برای خردمندان، و عقل و درک برای تدبیر کنندگان، و نشانه گویا برای جویندگان حق، و روشن بینی برای صاحبان عزم و اراده، پند پذیری برای عبرت گیرندگان، عامل نجات و رستگاری برای تصدیق کنندگان، و آرامش دهنده تکیه کنندگان، راحت و آسایش توکل کنندگان، و سپری نگهدارنده برای استقامت دارندگان است.

وجوه مختلف امنیت کاملاً با یک دیگر ارتباط دارند و هر یک بر دیگر وجوه به شدت تاثیر می گذارد. حضرت علی علیه السلام در راه فراهم کردن امنیت اجتماعی و سیاسی و نفی هرگونه خودکامگی و استبداد در عرصه حکومت، در ضمن خطبه ای می فرماید:

فلا تکلمونی بما تکلم به الجابره، و لا تتحفظوا منی بما یتحفظ به عند اهل البادره، و لا تخالطونی بالمصانعه، و لا تظنوا بی استتقالاً فی حق قیل لی، و لا التماس اعظام لِنفسی، فانه من استتقل الحق ان یقال له او العدل ان یرض علیه، کان العمل بهما اتقل علیه.

فلا تکفوا عن مقاله بحق، او مشوره بعدل، فانی لست فی نفسی بفوق ان اخطی، و لا آمن ذلک من فعلی، الا ان یکفی الله من نفسی ما هو املک به منی، فانما انا و انتم عبید مملوکون لرب لا رب غیره؛ یملک منا ما لا نملک من انفسنا، و اخرجنا مما کننا فیه الی ما صلحنا علیه، فابدلنا بعد الضلاله بالهدی، و اعطانا البصیره بعد العمی. ⁽²¹⁰⁾

پس با من چنانکه با پادشاهان سرکش سخن می گویند، حرف نزنید، و چنانکه از آدم های خشمگین کناره می گیرند دوری نجوید و با ظاهر سازی با من رفتار نکنید، و گمان مبرید اگر حقی به من پیشنهاد دهید بر من گران آید، یا

در پی بزرگ نشان دادن خویشم. زیرا کسی که شنیدن حق، یا عرضه شدن عدالت بر او مشکل باشد، عمل کردن به آن دشوارتر خواهد بود.

پس، از گفتن حق، با مشورت در عدالت خودداری نکنید، زیرا خود را برتر از آن که اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمی دانم، مگر آن که خداوند مرا حفظ فرماید. پس همانا من و شما بندگان و مملوک پروردگاریم که جز او پروردگاری نیست، او مالک ما، و ما را بر نفس خود اختیاری نیست، ما را در آن چه بودیم خارج و بدانچه صلاح ما بود درآورد، به جای گمراهی هدایت و بجای کوری بینایی به ما عطا فرمود.

از این عبارت حضرت هرگونه حکومت استبدادی و مستبد به رای را محکوم نموده و با این که خود دارای مقام عصمت و علم لدنی است به مشورت و بی پروایی در گفتن حق و اجرای عدالت و نیز به شفافیت موضع گیری امر نموده و از هرگونه محافظه کاری، و ریاکاری و احساس ترس از گفتن حقیقت و عدل باز می دارد.

و بدین وسیله زمینه امنیت فردی و اجتماعی و سیاسی را فراهم می آورد. در جامعه ای که افراد به خاطر ترس از حکومت نتوانند حرف حق خود را بگویند و امنیت کافی برای بیان حقایق وجود نداشته باشد، استعدادها شکوفا نمی شود و جامعه به توسعه نمی رسد و مردم به دروغ و حيله و ریاکاری متوسل می شوند.

آزادی بیان و امنیت قطعا در چهارچوب حفظ نظامی اسلامی و در حدود احکام مبین اسلام می باشد؛ چون به تعبیر حضرت علی علیه السلام این اسلام است که امنیت را اعطا کرده است و اگر این امنیت بخواهد وجود داشته باشد، باید در چهارچوب اسلام باشد.

آزادی توطئه و بی بند و باری، مخرب امنیت و ضد توسعه کشور می باشد.
در قانون اساسی جمهوری اسلامی هم بر این نکته تاکید شده است. یکی از
وجوه امنیت، امنیت اقتصادی و مناسبات مربوط آن است.

امام علی علیه السلام دستورالعملی که به ماموران گرفتن زکات می دهد، نکاتی را
بیان می کند که بیان گر همین مساله است :

انطلق علی تقوی الله وحده لا شریک له، و لا تزوعن مسلما و لا تجتازن
علیه کارها، و لا تاخذن منه اکثر من حق الله فی ماله، فاذا قدمت علی الحی
فانزل بمائهم من غیر ان تخالط ایباتهم، ثم امض الیهم بالسکینه و الوقار؛ حتی
تقوم بینهم فتسلم علیهم، و لا تخرج بالتحیه لهم،
ثم تقول : عباد الله، ارسلنی الیکم ولی الله و خلیفته، لاخذ منکم حق الله فی
اموالکم، فهل لله فی اموالکم من حق فتودوه الی ولیه.

فان قال قائل : لا، فلا تراجع، و ان انعم لک منعم فانطلق معه من غیر ان
تخیفه او توعدده او تعسفه او ترهقه فخذ ما اعطاک من ذهب او فضه، فان کان له
ماشیه او ابل فلا تدخلها الا باذنه، فان اکثرها له.

فاذا اتیتها فلا تدخل علیها دخول متسلط علیه ولا عنیف به. ولا تنفرن بهیمه
ولا تفزعنها، ولا تسوءن صاحبها فیها، و اصدع المال صدعین ثم خیره، فاذا
اختار فلا تعرضن لما اختاره. ثم اصدع الباقی صدعین، ثم خیره، فاذا اختار فلا
تعرضن لما اختاره فلا تزال کذلک حتی یبقی ما فیه وفاء لحق الله فی ماله؛
فاقبض حق الله منه.

فان استقالک فاقله، ثم اخلطهما ثم اصنع مثل الذی صنعت اولاً حتی تاخذ
حق الله فی ماله، و لا تاخذن عوداً ولا هرمة ولا مکسوره ولا مهلوسه، و لا ذات

عوار، و لا تامن عليها الا من تتق بدینه، رافقا بمال المسلمین حتی یوصله الی ولیهم فیقسمه بینهم. (211)

با ترس از خدایی که یکتاست و همتایی ندارد، حرکت کن، در سر راه هیچ مسلمانی را نترسان، یا با زور از زمین او نگذر، و افزون تر از حقوق الهی از او مگیر، هرگاه به آبادی رسیدی، در کنار آب فرود آی، و وارد خانه کسی مشو، سپس با آرامش و وقار به سوی آنان حرکت کن، تا در میانشان قرار گیری، به آنها سلام کن، و در سلام و تعارف و مهربانی کوتاهی نکن.

سپس می گوئی :

ای بندگان خدا، مرا ولی خدا و جانشین او به سوی شما فرستاده تا حق خدا را که در اموال شماست تحویل گیرم. آیا در اموال شما حقی است که به نماینده او بپردازید؟)

اگر کسی گفت : نه، دیگر به او مراجعه نکن، و اگر کسی پاسخ داد: آری، همراهش برو، بدون آن که او را بترسانی، یا تهدید کنی، یا به کار مشکلی وادار سازی، هرچه از طلا و نقره به تو رساند بردار، و اگر دارای گوسفند یا شتر بود، بدون اجازه اش داخل مشو که اکثر اموال از آن اوست.

آنگاه که داخل شدی مانند اشخاص سلطه گر و سختگیر رفتار نکن، حیوانی را رم مده و هراسان مکن، و دامدار را مرنجان، حیوانات را به دو دسته تقسیم کن و صاحبش را اجازه مده که خود انتخاب کند، پس از انتخاب اعتراض نکن، سپس باقیمانده را به دو دسته تقسیم کن و صاحبش را اجازه ده که خود انتخاب کند و بر انتخاب او خرده مگیر، به همین گونه رفتار کن تا باقیمانده حق خداوند باشد.

اگر دامدار از این تقسیم و انتخاب پشیمان است، و از تو درخواست گزینش دوباره دارد همراهی کن، پس حیوانات را درهم کن و به دو دسته تقسیم نما همانند آغاز کار، تا حق خدا را از آن برگیری و در تحویل گرفتن حیوانات، حیوان پیر و دست و پا شکسته، بیمار و معیوب را بعنوان زکات نپذیر. و به فردی که اطمینان نداری، و نسبت به اموال مسلمین دلسوز نیست، مسپار، تا آن را به پیشوای مسلمین رسانده، در میان آنها تقسیم گردد. حضرت علی علیه السلام امنیت اقتصادی را در مورد همه طبقات جامعه به مالک اشتر سفارش نموده است.

امام علی علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر، امنیت همه جانبه و فراگیر نسبت به تولید کنندگان، عرضه کنندگان، توزیع کنندگان، بازرگانان، مصرف کنندگان و دیگران را گوشزد می فرماید:

ثم استوص بالتجار و ذوی الصناعات، و اوص بهم خیرا: المقیم منهم و المضطرب بماله، و المترفق ببدنه، فانهم مواد المنافع، و اسباب المرافق، و جلابها من المباعد و المطارح، فی برک و بحرک، و سهلک و جبلک، و حیث لا یلتثم الناس لمواضعها، و لا یجتروون علیها، فانهم سلم لا تخاف بائقته، و صلح لا تخشی غائلته، و تفقد امورهم بحضرتک و فی حواشی بلادک.

و اعلم - مع ذلک - ان فی کثیر منهم ضیقا فاحشا، و شحا قبیحا، و احتکارا للمنافع، و تحکما فی البیاعات، و ذلک باب مضره للعامة، و عیب علی الولاه.

فامنع من الاحتکار، فان رسول الله صلی الله علیه و آله منع منه، ولیکن البیع بیعا سمحا: بموازین عدل، و اسعار لا تجحف بالفریقین من البائع و المبتاع. فمن قارف حکره بعد نهیک ایاه فنکل به، و عاقبه فی غیر اسراف. ⁽²¹²⁾

سپس سفارش مرا به بازرگانان و صاحبان صنایع بپذیر، و آنها را به نیکوکاری سفارش کن، بازرگانانی که در شهر ساکنند، یا آنان که همواره در سیر و کوچ کردن می باشند، و بازرگانانی که با نیروی جسمانی کار می کنند، چرا که آنان منابع اصلی منفعت، و پدید آورندگان وسایل زندگی و آسایش، و آورندگان وسایل زندگی از نقاط دوردست و دشوار می باشند، از بیابانها و دریاها و دشتها و کوهستانها، جاهای سختی که مردم در آن اجتماع نمی کنند، یا برای رفتن به آنجاها شجاعت ندارند.

بازرگانان مردمی آرامند و از ستیزه جویی آنان ترسی وجود نخواهد داشت، مردمی آشتی طلبند که فتنه انگیزی ندارند، در کار آنها بیندیش چه در شهری باشند که تو به سر می بری، یا در شهرهای دیگر، با توجه به آن چه که تذکر دادم.

این را هم بدان که در میان بازرگانان هستند کسانی که تنگ نظر و بد معامله و بخیل و احتکار کننده اند، که تنها با زورگویی به سود خود می اندیشند. و کالا را به هر قیمتی که می خواهند می فروشند که این سودجویی و گران فروشی برای همه افراد جامعه زیانبار، و عیب بزرگی بر زمامدار است.

پس از احتکار کالا جلوگیری کن، که رسول خدا ﷺ از آن جلوگیری می کرد، باید خرید و فروش در جامعه اسلامی، به سادگی و با موازین عدالت انجام گیرد، با نرخ هایی که بر فروشنده و خریدار زیانی نرساند، کسی که پس از منع تو احتکار کند، او را کیفر ده تا عبرت دیگران شود اما در کیفر او اسراف نکن.

ثم اکثر تعاهد قضائه، و افسح له فی البذل ما یزیل علتہ، و تقل معه حاجتہ الی الناس. واعطه من المنزله لدیک ما لا یطمع فیہ غیره من خاصتک، لیامن بذلک اغتیال الرجال له عندک.

فانظر فی ذلک نظر ابلیغاً، فان هذا الدین قدکان اسیرا فی ایدی الاشرار، یعمل
فیہ بالهوی، و تطلب به الدنیا. (213)

سپس از میان مردم! برترین فرد نزد خود را برای قضاوت انتخاب کن،
کسانی که مراجعه فراوان، آنها را به ستوه نیاورد، و برخورد مخالفان با یکدیگر
او را خشمناک نسازد، در اشتباهاتش پافشاری نکند، و بازگشت به حق پس از
آگاهی برای او دشوار نباشد طمع را از دل ریشه کن کند، و در شناخت مطالب
با تحقیقی اندک رضایت ندهد و در شبهات از همه با احتیاطتر عمل کند، و در
یافتن دلیل اصرار او از همه بیشتر باشد، و در مراجعه پیاپی شاکیان خسته نشود،
در کشف امور از همه شکیباتر، و پس از آشکار شدن حقیقت در فصل خصومت
از همه برنده تر باشد، کسی که ستایش فراوان او را فریب ندهد، و چرب زبانی
او را منحرف نسازد و چنین کسانی بسیار اندکند!!

پس از انتخاب قاضی، هرچه بیشتر در قضاوتهای او بیندیش، و آنقدر به او
بیخش که نیازهای او برطرف گردد، و به مردم نیازمند نباشد و از نظر مقام و
منزلت آنقدر او را گرمی دار که نزدیکان توبه نفوذ در او طمع نکنند، تا از توطئه
آنان در نزد تو در امان باشد.

در دستوراتی که دادم نیک بنگر که همانا این دین، در دست بدکاران گرفتار
آمده بود، که با نام دین به هواپرستی پرداخته، و دنیای خود را به دست می
آوردند.

علی علیه السلام برای انتخاب قاضی شرایط مهمی را به مالک گوشزد می کند؛
چون امنیت قضائی، اساس جامعه است و قاضی با قضاوتش می تواند روحیه
امید و دل گرمی را در جامعه بگستراند و امنیت و آرامش را ایجاد نماید و
انسان خطاکار و مجرم نیز همواره احساس نگرانی و ناامنی کند که اگر پایش به

دادگاه کشیده شود، قاضی عادل و وجود دارد که به حق حکم نموده و تحت تاثیر هیچ چیز دیگری قرار نخواهد گرفت، نه فشارهای سیاسی او را از صدور حکم عادلانه باز می دارد و نه مال و هوی و هوس او را از اجرای عدالت مانع می شود.

علی علیه السلام وقتی خبر تسلط سپاه معاویه بر شهر انبار را شنید، از شدت رنج شکسته شدن حرمت مردم و امنیت آن ها و نیز از سستی کوفیان افسرده شد و خطبه مفصلی به نام خطبه جهادیه ایراد فرمود که حساسیت امام علی علیه السلام را درباره حرمت مردم و مرتبت امنیت آن ها نزد آن حضرت را آشکار می کند.

امام علیه السلام در آن خطبه فرمود:

اما بعد، فان الجهاد باب من ابواب الجنه، فتحه الله لخاصه اوليائه.
و هو لباس التقوى، و درع الله الحصينه، و جنته الوثيقه. فمن تركه رغبه عنه
البسه الله ثوب الذل، و شمله البلاء و ديث بالصغار و القماءه، و ضرب على قلبه
بالاسهاب، و ادبل الحق منه بتضييع الجهاد، و سيم الخسف، و منع النصف.
الا و انى قد دعوتكم الى قتال هولاء القوم ليلا و نهارا، و سرا و اعلانا، و قلت
لكم : اغزوه قبل ان يغزوكم، فو الله ما غزى قوم قط فى عقر دارهم الا ذلوا
فتواكلتم و تخاذلتم حتى شنت عليكم الغارات، و ملكت عليكم الاوطان.
و هذا اخو غامد و قد وردت خيله الانبار، و قد قتل حسان بن حسان
البكرى، و ازال خيلكم عن مسالحها.

و لقد بلغنى ان الرجل منهم كان يدخل على المراه المسلمه، و الاخرى
المعاهده، فينتزع حجلها و قلبها و قلائدها و رعتها، ما تمتنع منه الا بالاسترجاع و
الاسترحام. ثم انصرفوا و افرين مانال رجلا منهم كلم، و لا اريق لهم دم؛ فلو ان
امرا مسلما مات من بعد هذا اسفا ماكان به ملوما، بل كان به عندى جديرا.

فيا عجباً! عجباً - والله - يميت القلب و يجلب الهم من اجتماع هولاء القوم
على باطلهم، و تفرقكم عن حركم!

فقبحا لكم و ترحا، حين صرتم غرضا يرمى!

يغار عليكم ولا تغيرون؟ و تعزون ولا تغزون؟ و يعصى الله و ترضون؟

فاذا امرتكم بالسير اليهم في ايام الحر قلتتم : هذه حماره القيظ، امهلنا يسبخ
عنا الحر، و اذا امرتكم بالسير اليهم في الشتاء قلتتم : هذه صباره القر، امهلنا
ينسلخ عنا البرد؛ كل هذا فرارا من الحر و القر؛ فاذا كنتم من الحر و القر تفروق؛
فانتم والله من السيف افر! (214)

پس از ستایش پروردگار، جهاد در راه خدا، دری از درهای بهشت است، که
خدا آن را به روی دوستان مخصوص خود گشوده است.

جهاد، لباس تقوا، و زره محکم و سپر مطمئن خداوند است، کسی که جهاد را
ناخوشایند دانسته و ترک کند، خدا لباس ذلت و خواری بر او می پوشاند، و
دچار بلا و مصیبت می شود، و کوچک و ذلیل می گردد، دل او در پرده گمراهی
مانده و حق از او روی می گرداند، به جهت ترک جهاد، به خواری محکوم و از
عدالت محروم است.

آگاه باشید! من شب و روز، پنهان و آشکار، شما را به مبارزه با شامیان
دعوت کردم و گفتم پیش از آن که، آنها با شما بجنگند با آنان نبرد کنید، به خدا
سوگند، هر ملتی که درون خانه خود مورد هجوم قرار گیرد، ذلیل خواهد شد اما
شما سستی بخرج دادید و خواری و ذلت پذیرفتید، تا آنجا که دشمن بی در پی
به شما حمله کرد و سرزمین های شما را تصرف نمود.

و اینک فرمانده معاویه (مرد غامدی) با لشگرش وارد شهر انبار شده و فرماندار من حسان بن حسان بکری را کشته و سربازان شما را از مواضع مرزی بیرون رانده است.

به من خبر رسید که مردی از لشگر شام به خانه زن مسلمان و زنی غیر مسلمان که در پناه حکومت اسلام بود وارد شد و خلخال و دستبند و گردن بند و گوشواره های آنها را بغارت برد، در حالی که هیچ وسیله ای برای دفاع جز گریه و التماس کردن، نداشتند.

لشگریان شام با غنیمت فراوان رفتند بدون اینکه حتی یک نفر آنان زخمی بردارد و یا قطره خونی از او ریخته شود اگر برای این حادثه تلخ، مسلمانی از روی تاسف بمیرد، ملامت نخواهد شد و از نظر من سزاوار است.

شگفتا، شگفتا! به خدا سوگند، این واقعیت قلب انسان را می میراند و دچار غم و اندوه می کند که شامیان در باطل خود وحدت دارند و شما در حق خود متفرقید.

زشت باد روی شما و از اندوه رهایی نیابید که آماج تیر بلا شدید.

به شما حمله می کنند، شما حمله نمی کنید؟

با شما می جنگند، شما نمی جنگید؟ اینگونه معصیت خدا می شود و شما

رضایت می دهید؟

وقتی در تابستان فرمان حرکت به سوی دشمن می دهم، می گوئید هوا گرم است، مهلت ده تا سوز گرما بگذرد، و آنگاه که در زمستان فرمان جنگ می دهم، می گوئید هوا خیلی سرد است بگذار سرما برود.

همه این بهانه ها برای فرار از سرما و گرما بود؟ وقتی شما از گرما و سرما

فرار می کنید، به خدا سوگند که از شمشیر بیشتر گریزانید.

علی علیه السلام برای امنیت افراد جامعه، حتی یک زن غیر مسلمان که در پناه حکومت اسلامی زندگی می کرد، دل می سوزاند و مرگ یک انسان را در شنیدن این خبر سزاوار می داند. و افرادش را برای حاضر نشدن در امر جهاد مذمت می کند:

یا اشباه الرجال و لا رجال! حلوم الاطفال و عقول ربات الحجال؛⁽²¹⁵⁾

ای کسانی که به مردان می مانید؛ ولی مرد نیستید! ای کودک صفتان بی خرد! و ای عروسان حجله نشین!

حضرت علی علیه السلام سپاهیان و ارتشیان را یکی از پایه های مهم امنیت مرزها و راه های کشور می داند:

فالجنود باذن الله حصون الرعيه، و زين الولاه و عز الدين و سبل الامن و ليس تقوم الرعيه الا بهم؛⁽²¹⁶⁾

پس سپاهیان به فرمان خدا حافظان و پناهنگاه مردم، زینت و وقار زمامداران، عزت و شوکت دین هستند و راه ها به وسیله آنان در امنیت می باشد و کار مردم جز به سپاهیان ممکن نیست.

آن حضرت به مالک اشتر توصیه می کند که اگر دشمن پیشنهاد صلح داد، آن را بپذیر؛ زیرا صلح موجب امنیت جامعه می شود و در سایه صلح و امنیت، بشر به کمال می رسد و استعداد شکوفا می شود:

و لا تدفعن صلحا دعاک الیه عدوک و لله فیہ رضی، فان فی الصلح دعه لجنودک، وراحه من همومک، و امنا لبلادک، ولكن الحذر کل الحذر من عدوک بعد صلحه، فان العدو ربما قارب لیتغفل فخذ بالحزم، و اتهم فی ذلک حسن الظن.

و ان عقدت بینک و بین عدوک عقده، او البسته منک ذمه، فحط عهدک بالوفاء، و اراع ذمتک بالامانه، و اجعل نفسک جنه دون ما اعطیت، فانه لیس من فرائض الله شیء الناس اشد علیه اجتماعا، مع تفرق اهوائهم، و تشتت آرائهم، من تعظیم الوفاء بالعهود.

و قد لزم ذلك المشركون فيما بينهم دون المسلمين لما استولوا من عواقب الغدر؛ فلا تغدرن بذمتک، و لا تخيسن بعهدک، و لا تختلن عدوک، فانه لا يجترى على الله الا جاهل شقى. و قد جعل الله عهده و ذمته امنا افضاه بين العباد برحمته، و حریما یسکنون الی منعه، و یستفیضون الی جواره.

فلا ادغال و لا مدالسه و لا خداع فيه، و لا تعقد عقدا تجوز فيه العلل، و لا تعولن على لحن قول بعد التاكيد و التوثقه.

و لا یدعونک ضیق امر، لزمک فيه عهد الله، الی طلب انفساخه بغير الحق، فان صبرک على ضیق امر ترجو انفراجه و فضل عاقبته، خیر من غدر تخاف تبعته، و ان تحیط بک من الله فيه طلبه، لا تستقبل فیها دنیاک و لا آخرتک. ⁽²¹⁷⁾

هرگز پیشنهاد صلح از طرف دشمن را که خشنودی خدا در آن است رد مکن، که آسایش رزمندگان و آرامش فکری تو، و امنیت کشور در صلح تامین می گردد.

لکن زنهار! زنهار! از دشمن خود پس از آشتی کردن، زیرا گاهی دشمن نزدیک می شود تا غافلگیر کند، پس دوراندیش باش، و خوشبینی خود را متهم کن.

حال اگر پیمانی بین تو و دشمن منعقد گردید، یا در پناه خود او را امان دادی، به عهد خویش وفادار باش، و آن چه بر عهده گرفتی امانت دار باش، و جان خود را سپر پیمان خود گردان، زیرا هیچ یک از واجبات الهی همانند وفای

به عهد نیست که همه مردم جهان با تمام اختلافاتی که در افکار و تمایلات دارند، در آن اتفاق نظر داشته باشند.

تا آنجا که مشرکین زمان جاهلیت به عهد و پیمانی که با مسلمانان داشتند وفادار بودند، زیرا که آینده ناگوار پیمان شکنی را آزمودند، پس هرگز پیمان شکن مباش، و در عهد خود خیانت مکن، و دشمن را فریب مده، زیرا کسی جز نادان بدکار، بر خدا گستاخی روا نمی دارد، خداوند عهد و پیمانی که با نام او شکل می گیرد با رحمت خود مایه آرامش بندگان، و پناهگاه امنی برای پناه آورندگان قرار داده است، تا همگان به حریم امن آن روی بیاورند.

پس فساد، خیانت، فریب، در عهد و پیمان راه ندارد، مبدا قراردادی را امضاء کنی که در آن برای دغلكاری و فریب راههایی وجود دارد، و پس از محکم کاری و دقت در قرارداد نامه، دست از بهانه جویی بردار، مبدا مشکلات پیمانی که بر عهده ات قرار گرفته، و خدا آن را بر گردنت نهاده، تو را به پیمان شکنی وادارد، زیرا شکیبایی تو در مشکلات پیمانها که امید پیروزی در آینده را به همراه دارد، بهتر از پیمان شکنی است که از کیفر آن می ترسی، و در دنیا و آخرت نمی توانی پاسخ گوی پیمان شکنی باشی.

این فرمایش حضرت، مالک را از هرگونه پیمان شکنی منع می کند، زیرا عهد و پیمان مایه آسایش و امنیت مردم است و پیمان شکنی، بی اعتمادی و سپس ناامنی را به دنبال می آورد.

خلاصه اینکه، امنیت یکی از اساسی ترین نیازهای جامعه بشری است. و در ذیل امنیت است که آن جامعه به رشد و توسعه سیاسی و فرهنگی و اقتصادی می رسد و حکومت اسلامی موظف است علل و عوامل ناامنی جامعه را شناسایی کرده و از بین ببرد و نیز پایه های امنیت و آرامش را تقویت کند.

امنیت در همه ابعاد فردی، اجتماعی، ملی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و قضایی و... نیاز ضروری جامعه می باشد که باید حکومت ها در ایجاد و گسترش آن تمام امکانات و توان خود را به کار بگیرند.

4- حکومت و اجرای شریعت

دو دیدگاه درباره رابطه اسلام و سیاست وجود دارد:

1 - تفکیک دین از سیاست 2 - وحدت دین و سیاست.

در دیدگاه اول، هدف اسلام تامین اخرت مسلمانان است و اسلام هیچ ارتباطی با کارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مسلمانان ندارد. امام خمینی علیه السلام در آثار گفتاری و نوشتاری خویش، به نقد این دیدگاه پرداخته و قائل است که دو گروه قائل به این دیدگاه هستند: 1 - دشمنان آگاه 2 - دوستان جاهل.

امام خمینی فرمود:

استعمارگران از سیصد سال پیش یا بیشتر به کشورهای اسلامی راه پیدا کردند و برای رسیدن به مطامع استعماری خود لازم دیدند که زمینه هایی فراهم سازند تا اسلام را نابود کنند... مثلاً تبلیغ کردند اسلام دین جامعی نیست، دین زندگی نیست، برای جامعه نظامات و قوانین ندارد. طرز حکومت و قوانین حکومتی نیاورده است. فقط احکام حیض و نفاس است، اخلاقیاتی هم دارد، اما راجع به زندگی و اداره جامعه چیزی ندارد...⁽²¹⁸⁾

دشمنان تئوری جدایی دین از سیاست را طرح کردند تا به چپاول و غارت جهان اسلام پردازند و همواره مسلمانان را عقب نگهدارند، دینی که جهاد، شهادت، حکومت و سیاست در آن نباشد، هیچ تهدیدی برای آن ها نیست. فلذا آن ها این دیدگاه را تبلیغ می کردند. عده ای از مسلمانان جاهل تحت تاثیر این

دیدگاه قرار گرفتند بعضی هم برای این که قداست دین را، به خیال خود، حفظ کنند، می گفتند:

دین برای اخلاق و تهذیب نفس و آخرت آمده است، شان دین بالاتر از این است که بخواهد در مسائل دنیایی و سیاسی دخالت کند.

دشمن با کنار زدن دین و خنثی نمودن آن، این دیدگاه را ترویج و تبلیغ می کرد و اینان متأسفانه با درک ناصحیح و نادرست از دین، در جهت قداست دین این حرفها را مطرح می کردند. در وصیتنامه الهی - سیاسی امام به این دو گرایش اشاره شده است. امام خمینی در کتاب ولایت فقیه می گوید:

تبلیغات سوء آن ها (استعمار گران) موثر واقع شده است. الان گذشته از عامه مردم، طبقه تحصیلکرده، چه دانشگاهی و چه بسیاری از محصلین روحانی، اسلام را درست نفهمیده اند و از آن تصور خطایی دارند... البته بیگانگانی برای مطامع سیاسی و اقتصادی که دارند، از چند صد سال پیش اساس را تهی کرده اند؛ و بواسطه اهمالی که در حوزه های روحانیت شده، موفق گشته اند، کسانی در بین ما، روحانیونی بوده اند که ندانسته به مقاصد آن ها کمک کرده اند تا وضع چنین شده است. (219).

وی درباره خودباختگی های روشنفکران می فرماید:

و آن خودباختگی آن هاست در برابر پیشرفت مادی استعمارگران، وقتی کشورهای استعمارگر با پیشرفت علمی و صنعتی، یا به حساب استعمار و غارت ملل آسیا و آفریقا، ثروت و تجملاتی را فراهم آوردند، این ها خود را باختند. فکر کردند راه پیشرفت صنعتی این است که قوانین و عقاید خود را کنار بگذارند.... (220)

امام خمینی درباره تبلیغات دشمنان و تاثیر آن بر افراد جامعه می گوید:

آن‌ها که دشمن ما هستند تبلیغاتی کرده‌اند و متأسفانه بعضی از افراد جامعه ما تحت تاثیر قرار گرفته‌اند، در حالی که نباید قرار می‌گرفتند. استعمارگران به نظر ما آوردند که اسلام حکومتی ندارد، تشکیلات حکومتی ندارد، بر فرض که احکام داشته باشد، مجری ندارد و خلاصه، اسلام فقط قانون‌گذار است، واضح است که این تبلیغات جزئی از نقشه استعمارگران است. (221)

متأسفانه امروز هم با توجه به اینکه بیست سال از انقلاب و حکومت اسلامی ما می‌گذرد و این همه آثار و برکات را در جامعه اسلامی ما و جهان اسلام مشاهده می‌شود و موجبات بیداری جهان اسلام را فراهم نموده است و احکام اسلام را اجرا نموده است، این دیدگاه توسط دشمنان و ایادی داخلی آنان و برخی مسلمانان فریب خورده و ناآگاه هر چند در سطح اندک وجود دارد.

دیدگاه دوم که قائل به وحدت دین و سیاست است، اعتقاد دارد، اسلام به تمام احتیاجات انسان در مسائل مربوط به زندگی و یا عالم پس از مرگ توجه و عنایت دارد؛ از آن هنگام که نطفه انسان منعقد می‌شود، تا لحظه‌ای که وارد گود می‌شود و عواملی مختلفی که پس از مرگ با آن روبه‌روست.

بر اساس این دیدگاه، اسلام دارای احکام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... است و دین جامع و گسترده‌ای است که مقررات و قوانین بر اساس دولت و حکومت پی‌ریزی شده است. اسلام هم دین است و هم دولت، هم عقیده است و هم نظام، هم عبادت و اخلاق و تشریح است و هم اقتصاد و سیاست و حکومت، این دیدگاه مورد تایید قریب به اتفاق علمای متعهد و فقهای شیعه قرار گرفته است.

حکومت اسلامی که یکی از اساسی ترین دستاوردهای انقلاب اسلامی است، بر اساس همین دیدگاه شکل گرفت. معمار انقلاب و مؤسس حکومت اسلامی، امام خمینی قدس سره در این باره می گوید:

آن روز که در غرب هیچ خبری نبود و ساکنانش در توحش به سر می بردند و آمریکا سرزمین سرخپوستان نیمه وحشی بود، دو مملکت پهناور ایران و روم محکوم استبداد و اشرافیت و تبعیض و تسلط قدرتمندان بودند و اثری از حکومت مردم و قانون در آن ها نبود خدای تبارک و تعالی به وسیله رسول اسلام ﷺ قوانینی فرستاد که انسان از عظمت آن ها به شگفت می آید. برای همه امور قوانین و آداب آورده است. برای انسان پیش از آنکه نطفه اش منقعد شود تا پس از آنکه به گور می رود، قانون وضع کرده است. همانطوری که برای وظایف عبادی قانون دارد، برای امور اجتماعی و حکومتی قانون و راه و رسم دارد. حقوق اسلام یک حقوق مترقی و متکامل و جامع است. کتاب های قطوری که از دیر زمان در زمینه های مختلف حقوقی تدوین شده از احکام قضا و معاملات و حدود و قصاص گرفته تا روابط بین ملتها و مقررات صلح و جنگ و حقوق بین الملل عمومی و مصنوعی، شمه ای از احکام و نظامات اسلام است. هیچ موضوع حیاتی نیست که اسلام تکلیفی برای آن مقرر نداشته و حکمی درباره آن نداده باشد. دست های اجانب برای اینکه مسلمین و روشنفکران مسلمان را که نسل جوان ما باشند از اسلام منحرف کنند وسوسه کرده اند که اسلام چیزی ندارد.... (222)

این دیدگاه قائل است که دین اسلام، دینی جامع است و در همه زمینه ها، احکام و قانون دارد، برای اجرای شریعت و قوانین نیاز به حکومت است، چون مجموعه قانون برای اصلاح جامعه کافی نیست. برای این که قانون مایه اصلاح

و سعادت بشر شود، به قوه اجرائیه نیاز دارد. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اولی الامر مجریان احکام و شریعت اسلام هستند. این ضرورت استمرار اجرای احکام، در عصر غیبت هم کاملاً وجود دارد. امام خمینی رَحِمَهُ اللهُ می فرماید:

بدیهی است ضرورت اجرای احکامی که تشکیل حکومت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را لازم آورده، منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست و پس از رحلت رسول اکرم نیز ادامه دارد.

طبق آیه شریفه احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست و تا ابد باقی و لازم الاجرا است... این حرف که قوانین اسلام تعطیل پذیر یا منحصر و محدود به زمان با مکانی است بر خلاف ضروریات اعتقادی اسلام است. بنابراین چون اجرای احکام پس از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و تا ابد ضرورت دارد، تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت می یابد... هر که اظهار کند تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است... (223) و در جای دیگر می فرماید:

دلیل دیگر بر لزوم تشکیل حکومت، ماهیت و کیفیت قوانین اسلام (احکام شرع) است. ماهیت و کیفیت این قوانین می رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است. (224)

امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام در روایت فضل بن شاذان نیشابوری (که قبلاً ذکر شد) فلسفه حکومت اسلامی را اجرای احکام و شریعت اسلام مطرح می کند.

خلاصه اینکه یکی از اهداف و وظایف حکومت اسلامی اجرای شریعت و احکام نورانی اسلام است این حقیقت هم در قرآن کریم آمده و هم در نهج البلاغه علی عَلَيْهِ السَّلَام ذکر شده است، که به شرح آن می پردازیم.

حکومت و نماز

اقامه نماز جمعه و نماز جماعت سنگ بنای تشکیلات حکومتی اسلامی است.

قرآن کریم می فرماید:

الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوه و اتوا الزکوه و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبه الامور؛⁽²²⁵⁾

کسانی که وقتی در روی زمین به آن ها اقتدار (و حکومت) می دهیم، نماز به پا می دارند و زکات به مستحقان می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و می دانند که عاقبت کارها به دست خداست.

بر اساس این آیه، از وظایف حکومت، اجرای احکام و شریعت اسلامی است. نماز، زکات، امر به معروف و نهی از منکر از احکامی هستند که باید حکومت اسلامی آن ها را اجرا کند.

پیامبر اسلام ﷺ در اولین جمعه ای که به مدینه مهاجرت کرد، نماز جمعه را اقامه نمود و پس از آن حضرت نیز کسانی که زعامت امت و تدبیر امور آن ها را به عهده داشتند، همواره نماز جمعه را اقامه کردند. لذا نماز جمعه سنگ بنای تشکیلات حکومت اسلامی است. اقامه نماز جمعه از شوون سیاسی حکومت است.

علی علیه السلام در نامه 52، ضمن بیان معنای اوقات نماز یومیه، به فرمانداران شهرها امر می کند که نمازشان را با مردم اقامه می کند؛ یعنی اقامه نماز یک دستور حکومتی است. حضرت به فرمانداران خود بخشنامه می کند.

حضرت علی علیه السلام در دستورالعمل حکومتی که به مالک اشتر می دهد، به اقامه نماز جماعت تاکید می کند:

ولیکن فی خاصه ما تخلص به لله دینک : اقامه فرائضه الی هی له خاصه، فاعظ الله من بدنک فی لیلک و نهارک، ووف ما تقربت به الی الله من ذلک کاملا غیر مثلوم و لا منقوص، بالغا من بدنک ما بلغ.

و اذا قمت فی صلاتک للناس، فلا تكونن منفرا و لا مضیعا، فان فی الناس من به العله و له الحاجه. و قد سالت رسول الله ﷺ حین وجهنی الی الیمن کیف اصلی بهم؟ فقال :

صل بهم کصلاه اضعفهم، و کن بالمومنین رحیما. (226)

نیکوترین وقت ها و بهترین ساعات شب و روزت را برای خود و خدای خود انتخاب کن، اگر چه همه وقت برای خداست، آنگاه که نیت درست و رعیت در آسایش قرار داشته باشد.

از کارهایی که به خدا اختصاص دارد و باید با اخلاص انجام دهی، انجام واجباتی است که ویژه پروردگار است، پس در بخشی از شب و روز، تن را به پرستش خدا اختصاص ده، و آن چه تو را به خدا نزدیک می کند بی عیب و نقصانی انجام ده، اگر چه دچار خستگی جسم شوی.

هنگامی که نماز به جماعت می خوانی، نه با طولانی کردن نماز مردم را ببرانگی و نه آن که آن را تباه سازی، زیرا در میان مردم، بیمار یا صاحب حاجتی وجود دارد، آنگاه که پیامبری ﷺ مرا به یمن می فرستاد از او پرسیدم، با مردم چگونه نماز بخوانم؟ فرمود: در حد توان ناتوانان نماز بگذار و بر مومنان مهربان باش علی عليه السلام یکی از اهداف حکومت خود را برگرداندن نشانه های دین می داند؛

لنرد المعالم من دینک

و نماز از علائم و نشانه های بزرگ دین اسلام است :

الصلوه علم الاسلام؛ نماز پرچم و علامت اسلام است.
همچنین زکات یکی از مالیات های حکومت های اسلامی است. حاکم جامعه اسلامی و ماموران وی متصدی جمع آوری و تقسیم آن می باشند. زکات برای تزکیه اموال مسلمانان و برای رفع نیازمندی های افراد و جامعه اسلامی تشریح گشته است و حاکم اسلامی باید آن را به مصارف مورد لزوم بپردازد.
پیامبر اکرم ﷺ برای گردآوری زکات، مامور ویژه اعزام می داشت. خلفا نیز پس از وی چنین کردند.

سیره علی عليه السلام هم در دوران خلافت چنین بود:
خذ من اموالهم صدقه تطهرکم و تزکیهم بها و صل علیهم ان صلاتک سکن لهم. (227)

(ای رسول ما) از مومنان صدقه بگیر، تا نفوس آن ها را پاک و پاکیزه گردانی و آن ها را به دعای خیر یاد کن، که دعای تو موجب تسلی خاطر آن هاست.
روایات صحیحه ای از زراره و محمد بن مسلم نقل شده که آن دو از تفسیر آیه

انما الصدقات للفقراء و المساکین و العالمین علیها و المولفه قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین فی سبیل الله و ابن سبیل فریضه من الله والله علیم حکیم (228)
صدقات (زکوات) مال نیازمندان، مستمندان، و مامورین گردآوری و نگهداری زکوه و افرادی که دلهایشان جلب به اسلام شود و آزاد کردن بردگان و بدهکاران و هر کار خیر در راه خدا و در راه ماندگان فریضه ای است از جانب خداوند و خداوند دانا و حکیم است.

از امام صادق علیه السلام پرسش شد: آیا به مسلمانان فقیر که شیعه نیستند، زکات داده می شود؟ آن حضرت فرمود: امام به همه آن ها زکات می دهد، برای این که همه اطاعت و پیروی او را پذیرفته اند.

زراره می گوید: به آن حضرت عرض کردم: اگر چه آنان عارف به حق (شیعه) نباشند؟

آن حضرت فرمود: بلی.

اگر امام بخواهد فقط به طرفداران حق زکات بدهد، چه بسا محل و موردی برای زکات پیدا نشود، اما باید به کسانی که اهل حق نیستند، ولی نیازمندند، زکات بپردازد تا آنان به دین رغبت پیدا بکند و اطاعت از امام پایدار بماند. خمس و انفاق نیز مال امام و در اختیار امام است؛ البته به عنوان مقام امامت و رهبری جامعه اسلامی.

امیر المومنین علیه السلام هنگامی که مسائل اقتصادی جامعه را بر اساس آیات قرآن به پنج دسته تقسیم کرد: اماره، عمارت، اجاره، تجارت و صدقات، فرمود: فاما وجه الاماره فقولہ تعالیٰ: و اعلموا انما غنتم شیء فان لله خمسہ؛ و اما آنچه مربوط به حکومت است، بر اساس گفتار خداوند تعالی است، که می فرماید: بدانید آنچه درآمد به دست آوردید، خمس آن برای خداست. ⁽²²⁹⁾

و به او سفارش می کنم با مردم تندخو نباشد، و به آنها دروغ نگوید، و با مردم به جهت اینکه بر آنها حکومت دارد بی اعتنائی نکند، چه اینکه مردم برادران دینی، و یاری دهندگان در استخراج حقوق الهی اند.

بدان! برای تو در این زکاتی که جمع می کنی سهمی معین، و حقی روشن است، و شریکائی از مستمندان و ضعیفان داری، همانگونه که ما حق تو را می دهیم، تو هم باید نسبت به حقوق آنان وفادار باشی، اگر چنین نکنی در روز

رستاخیز بیش از همه دشمن داری، و وای بر کسی که در پیشگاه خدا، فقرا و مساکین، و درخواست کنندگان و آنان که از حقشان محرومند، و بدهکاران و ورشکستگان و در راه ماندگان، دشمن او باشند و از او شکایت کنند.

کسی که امانت الهی را خوار شمارد، و دست به خیانت آلوده کند، و خود و دین خود را پاک نسازد، درهای خواری را در دنیا به روی خود گشوده، و در قیامت خوارتر و رسواتر خواهد بود و همانا! بزرگ ترین خیانت! خیانت به ملت، و رسواترین دغلبازی، دغلبازی با امامان است، با درود.

از وظایف حکومت اسلامی، جمع آوری مالیات های اسلامی و توزیع عادلانه آن ها بین نیازمندان جامعه می باشد.

یکی دیگر از وظایف حکومت اسلامی در اجرای شریعت، اقامه مناسک حج است، اگر مسلمانان در این امر مهم کوتاهی کنند، حاکم اسلامی موظف است مسلمانان را به شرکت در مراسم حج وادار کند. امام صادق علیه السلام فرمود:

لو عطل الناس الحج لوجب علی الامام ان یجبرهم علی الحج ⁽²³⁰⁾

اگر مردم حج را فرو گذاشتند، بر امام واجب است آنان را به شرکت در مراسم حج مجبور کند.

طبق این روایت، حاکم موظف است مسلمانان را در شرایط ویژه ای، مجبور به شرکت در مراسم حج کند.

علی علیه السلام در اهمیت و جایگاه اقامه این فریضه الهی می فرماید:

و فرض علیکم حج بینه الحرام، الذی جعله قبله للانام، یردونه ورود الانعام، و یالھون الیه ولوه الحمام، و جعله سبحانه علامه لتواضعهم لعظمته، و اذعانهم لعزته، و اختار من خلقه سماعا اجابوا الیه دعوته، و صدقوا کلمته، و وقفوا مواقف انبیائه،

و تشبهوا بملائكته المطيفين بعرشه. يحرزون الارباح في متجر عبادته، و يتبادرون عنده موعد مغفرتة.

جعلہ سبحانہ و تعالیٰ للاسلام علما، و للعائدين حرما، فرض حقه، و اوجب حجه، و كتب عليكم وفادته، فقال سبحانہ :

ولله على الناس حج البيت من استطاع ليه سبيلا، و من كفر فان الله غنى عن العالمين. (231)

و واجب کرد بر شما حج خانه محترمش را، همان خانه ای که آن را قبله گاه انسانها قرار داده که چونان تشنگان، به سوی آن روی می آورند، و همانند کبوتران به آن پناه می برند.

خدای سبحان، کعبه را مظهر تواضع بندگان برابر عظمت خویش، و نشانه اعتراف آنان به بزرگی و قدرت خود قرار داد، و در میان انسانها، شنوندگانی را برگزید، که دعوت او را برای حج، اجابت کنند، و سخن او را تصدیق نمایند، و پای بر جایگاه پیامبران الهی نهند، همانند فرشتگانی که بر گرد عرش الهی طواف می کنند، و سوده‌های فراوان، در این عبادتگاه و محل تجارت زائران، به دست آورند، و به سوی وعده گاه آمرزش الهی بشتابند.

خدای سبحان، کعبه را برای اسلام، نشانه گویا، و برای پناهندگان خانه امن و امان قرار داد، ادای حق آن را واجب کرد و حج بیت الله را واجب شمرد، و بر همه شما انسان ها مقرر داشت، که به زیارت آن بروید، و فرمود:

(آن کس که توان رفتن به خانه خدا را دارد، حج بر او واجب است و آن کس که انکار کند، خداوند از همه جهانیان بی نیاز است.) (232)

حضرت علی عليه السلام به قتم بن عباس، فرماندار مکه می فرماید:

فاقم للناس الحج و ذكرهم بايام الله (233)

در اقامه حج، راهنمای مردم باش و روزهای خدا را به یاد آن ها بیاور.
یکی دیگر از احکام شریعت که حکومت در صورت لزوم موظف به اجرای آن است، جهاد است که آیات بسیار و روایات متواتری در وجوب، فضیلت و حدود و شرایط آن ذکر شده است، مانند:

یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم⁽²³⁴⁾

ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آن ها بسیار سخت بگیر.

یا ایها النبی حرّض المومنین علی القتال⁽²³⁵⁾

ای پیامبر ﷺ مومنان را به جنگ ترغیب کن.

امیر المومنین می فرماید:

ان الله فرض الجهاد و عظمه و جعله نصره و ناصره و الله ما صلحت دنیا و لا

دین الا به.⁽²³⁶⁾

خداوند سبحان، جهاد را واجب نمود و آن را گرامی داشت و نصرت و یاری خود را در آن قرار داد. به خدا سوگند! هرگز دین و دنیا به صلاح نمی گراید؛ مگر به وسیله جهاد.

خدا شما را بکشد که دل من از دست شما پر خون، و سینه ام از خشم شما مالا مال است، کاسه های غم و اندوه را جرعه جرعه به من نوشاندید، و با نافرمانی و ذلت پذیری، رای و تدبیر مرا تباه کردید، تا آنجا که قریش در حق من گفت :

بی تردید پسر ایطالب مردی دلیر است ولی دانش نظامی ندارد.

خدا پدرانشان را مزد دهد، آیا یکی از آنها تجربه های جنگی سخت و دشوار مرا دارد؟ یا در پیکار توانست از من پیشی گیرد؟ هنوز بیست ساله نشده، که در میدان نبرد حاضر بودم، هم اکنون که از شصت سال گذشته ام.

اما دریغ، آن کس که فرمانش را اجراء نکنند، رایى نخواهد داشت.
حضرت علی علیه السلام یکی از وظایف حکومت ها را جهاد با دشمنان می داند.
قرآن می فرماید:

و اعدوالمهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوكم
(237)؛

برای مبارزه با دشمنان، آنچه در توان دارید از نیرو و سواره نظام آماده کنید،
تا با آن، دشمن خدا و دشمن خود را به هراس افکنید.

جهاد بر دو قسم است : 1 - ابتدایی 2 - دفاعی

جهاد ابتدایی مبارزه با مشرکین و کفار است برای دعوت آن ها به اسلام و
یکتاپرستی و عدالت و جهاد دفاعی مبارزه با دشمنان و مهاجمان است برای
دفاع از حوزه اسلام و سرزمینهای اسلامی و برای دفاع از جان و مال و حیثیت
و فرهنگ مسلمانان. البته اگر دقت شود جهاد ابتدایی هم به نوعی جهاد دفاعی
است. دفاع از حقوق خداوند و انسان های مستضعف، جهاد ابتدایی دفاع از
توحید و قسط و عدالت است و در حقیقت، دفاع از انسانیت است. هدف از
تشریح فریضه جهاد همین هدف والاست، نه کشورگشایی و سلطه جویی بر
مردم گرچه بعضی از فقیهان جهاد ابتدایی شد، اعم از زمان معصوم و غیر معصوم
است، چون در روایات واژه امام عادل آمده است. در کتاب مبانی فقهی حکومت
اسلامی آمده است :

روایات متعدد و فتاوی بزرگان فقه شیعه بر ضرورت حضور امام عادل و یا
نماینده وی در جهاد ابتدایی دلالت دارد. (238)

نیز آمده است: جهاد ابتدایی، وجوب آن، بنا بر آنچه گفته اند، مشروط به وجود امام است اما علی الاقوی، امام منحصر به امام معصوم نیست و امام عادل کافی است که طبعا شامل فقیه جامع شرایط نیز می شود. (239)

نیز آمده است: البته مصداق امام عادل در زمان ظهور و حضور ائمه علیهم السلام همانان و کسانی هستند که از جانب آنان به این مقام منصوبند اما آنچه به عنوان شرط در مورد جهاد ابتدایی در روایات و کلمات اصحاب آمده، همان عنوان امام عادل در مقابل امام جائز است، نه امام معصوم در مقام غیر معصوم. (240)

وجوب جهاد دفاعی، در تمام اشکال آن (دفاع از جان و مال و بی آبرو و حیثیت اجتماعی مسلمانان) بدون تردید از واجبات و وظایف حکومت اسلامی و جامعه اسلامی است.

علی علیه السلام یکی از وظایف مالک اشتر را جهاد با دشمنان بیان می کند:

جبايه خراجها، و جهاد عدوها و استصلاح اهلها و عماره بلادها (241)؛

دریافت مالیات و جهاد با دشمنان و اصلاح اهل آن جا و آبادانی سرزمین.

خلاصه اینکه جهاد یکی از فرائض مهم الهی است که باید حکومت اسلامی همواره آمادگی داشته باشد تا در صورت لزوم این امر الهی را اقامه نماید.

یکی دیگر از احکام شریعت، امر به معروف و نهی از منکر است که حکومت وظیفه اجرای آن را دارد. البته این یک فریضه عمومی است، اما بعضی از مراحلش، وظیفه حکومت است و دیگران جز با اجازه و اذن حاکم و دولت نمی توانند متصدی آن گردند.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

و الجهاد منها علی اربع شعب: علی الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و الصدق فی مواظن و شنان الفاسقین؛ (242)

جهاد چهار شعبه دارد: 1. امر به معروف 2. نهی از منکر 3. صدق و راستی در معرکه نبرد 4. دشمنی با فاسقان.

در نهج البلاغه آمده است :

و من انكره بالسيف لتكون كلمه الله العليا و كلمه الظالمين السفلى فذلك الذى اصاب سبيل الهدى؛⁽²⁴³⁾

و کسی که با شمشیر از منکری جلوگیری کند، تا کلمه خداوند بر فراز آید و کلمه ستمگران به زیر کشیده شود، کسی است که به راه هدایت دست یافته است. البته این عمل توسط حاکم یا با اذن او باید صورت گیرد، چون خودسرانه عمل کردن موجب هرج و مرج و اختلال نظم می شود و مفسده ایجاد می کند. این وظیفه حکومت اسلامی در قرآن هم ذکر شده است :

الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوه و اتوا الزکوه و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر.⁽²⁴⁴⁾

آنانی که اگر در زمین به آنان اقتدار و حکومت دهیم، نماز به پا می دارند و زکات می پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند.

همچنین در نهج البلاغه آمده است :

فمنهم المنکر للمنکر بیده و لسانه و قلبه، فذلک المستکمل لخصال الخیر؛ و منهم المنکر بلسانه و قلبه و التارک بیده، فذلک متمسک بخصلتین من خصال الخیر و مضیع خصله؛

و منهم المنکر بقلبه، و التارک بیده و لسانه، فذلک الذی ضیع اشرف الخصلتین من الثلاث، و تمسک بواحد، و منهم تارک لانکار المنکر بلسانه و قلبه و یده، فذلک میت الاحیاء.

و ما اعمال البر كلها و الجهاد فى سبيل الله، عند الامر بالمعروف و النهى عن المنكر، الا كنفته فى بحر لجمى. و ان الامر بالمعروف و النهى عن المنكر لا يقربان من اجل، و لا ينقصان من رزق، و افضل من ذلك كله كلمه عدل عند امام جانر.
(245)

گروهی، منکر را با دست و زبان و قلب انکار می کنند، پس آنان تمامی خصلت های نیکو را در خود گرد آورده اند.

گروهی دیگر منکر را با زبان و قلب انکار کرد، اما دست به کاری نمی برند، پس چنین کسی دو خصلت از خصلتهای نیکو را گرفته و دیگری را تباه کرده است.

و بعضی منکر را تنها با قلب انکار کرده و با دست و زبان خویش اقدامی ندارند، پس دو خصلت را که شریف تر است تباه ساخته و یک خصلت را به دست آورده اند و بعضی دیگر منکر را با زبان و قلب و دست رها ساخته اند که چنین کسی از آنان، مرده ای میان زندگان است، و تمام کارهای نیکو و جهاد در راه خدا، برابر امر به معروف و نهی از منکر، چونان قطره ای⁽²⁴⁶⁾ بر دریای موج و پهناور است و همانا امر به معروف و نهی از منکر، نه اجلی را نزدیک می کنند و نه از مقدار روزی می کاهند، و از همه اینها برتر، سخن حق در پیش روی حاکمی ستمکار است.

امام باقر علیه السلام نیز فرمود:

ان الامر بالمعروف و النهى عن المنكر سبيل الانبياء و منهاج الصالحين فريضة عظيمة بها تقام الفرائض و تامن المذاهب و تحل المكاسب و ترد المظالم و تعمر الارض و ينتصف من الاعداء و يستقيم الامر....⁽²⁴⁷⁾

همانا امر به معروف و نهی از منکر، راه انبیاء و طریقه صالحین است؛ فریضه بزرگی که با آن فرائض اقامه می گردد، و مذاهب (مشرک های گوناگون فکری

یا راه‌ها و محل رفت و آمد مردم) امنیت می‌باید و کسب و کار حلال می‌گردد، و حق ستمدیدگان به آنان بازگردانده می‌شود، و زمین آباد می‌گردد و از دشمنان انتقام گرفته می‌شود و امور به صلاح می‌گراید....

روشن است که این روایت به نتایج مهم این فریضه، که اقامه فرائض در جامعه و رد مظالم و امنیت راه‌ها و آبادانی زمین و گرفتن حق ستمدیدگان از ستمگران است، اشاره می‌کند و این گونه امور جز با قدرت گسترده و سلطه حکومت حاصل نمی‌گردد و بر حکومت اسلامی است که با تشکیل و تاسیس سازمان یا نهادی، به این امر مهم بپردازد.

علی علیه السلام به عنوان حاکم اسلامی، هر روز به بازار می‌رفت و امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد، امام باقر علیه السلام فرمود:

قال امیر المومنین علیه السلام عندکم بالكوفه یغندی کل یوم بکره من القصر فیطوف فی اسواق الکوفه سوقا سوقا و معه الدرہ علی عاتقه و کان لها طرفان، و کانت تسمى السبیبه فیقف علی اهل کل سوق فینادی : یا معشر التجار اتقوا الله. فاذا سمعوا صوته القوا ما بایدهم و ارعوا الیه بقلوبهم و سمعوا باذانهم فیقول : قدموا استخاره، و تبرکوا بالسهوله، و اقتربوا من المتباعین، و تزینوا بالحلم، و تناهوا عن الیمین و جانبوا الکذب و تجافوا عن الظلم، و انصفوا المظلومین، و لا تقربوا الربا، و اوفوا الکیل و المیزان و لا تبخسوا الناس اشیائهم و لا تعثوا فی الارض مفسدین. فیطوف فی جمیع اسواق الکوفه ثم یرجع فیقعد للناس. ⁽²⁴⁸⁾

امیر المومنین علیه السلام در کوفه، پیش روی شما، هر روز صبح از مرکز خلافت خود بیرون می‌آمد و بازارهای کوفه را در حالی که تازیانه‌ای همراه داشتند - که دو سر داشت و به آن سبیبه می‌گفتند - بازار به بازار می‌گشت و در مقابل بازاریان، می‌ایستاد و خطاب به آنان می‌فرمود:

ای کاسبها! از خدا بترسید. تجار وقتی صدای آن حضرت را می شنیدند، هر چه در دست داشتند، به زمین گذاشته، از صمیم قلب متوجه فرمایشات حضرتش می گشتند که می فرمود: طلب خیر را - بر همه چیز - مقدم دارید، با سهل المعامله بودن و آسان گرفتن - در خرید و فروش به امواتان - برکت دهید و با خریداران با مهربان و شفقت برخورد کنید، (اخلاق) خود را با بردباری زینت دهید و از قسم خوردن دوری بجویید و از دروغ گویی دور باشید، از ظلم کناره گیری کنید و با ستمدیدگان با عدل و انصاف برخورد کنید، دور و بر ربا نگرید و در اندازه گیری و وزن کردن کم نگذارید و از مقدار آن کم نکنید و اجناس مردم را بی ارزش و حقیر و کم مقدار نسازید و خود را از مفسدین، روی زمین قرار ندهید.

حضرت علی علیه السلام بدین نحو به تمام بازارها، یکی پس از دیگری سر می زدند و سپس برمی گشت و برای رسیدگی به مراجعات مردم، آماده شده و در جایگاه خود می نشست.

از مجموع این مباحث نتیجه گرفته می شود که مکتب اسلام دارای یک سری قوانین و احکام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و... می باشد. که جز با تشکیل حکومت اسلامی قابل تحقق نیست، فلذا تشکیل حکومت اسلامی منحصر به زمان و مکان خاص نیست بلکه الی الابد است و جامعیت این مکتب و جاودانگی آن بیانگر لزوم تشکیل حکومت اسلامی است. حاکم اسلامی موظف است تمام دستورها و احکام اسلام را اجرا کند. اجرای شریعت از وظایف حکومت اسلامی می باشد.

5- حکومت و معیشت

یکی از مهم ترین وظیفه های حکومت اسلامی، فراهم آوردن رفاه، آسایش و تامین معیشت مردم است حکومت باید با فقرزدایی و تامین معاش مردم، آسایش و آرامش آنان را فراهم نماید.

حضرت علی علیه السلام به رفاه عمومی توجه داشت و آبادی سرزمین ها و تامین زندگی شرافتمندانه مردم را از وظایف خود می دانست.

آن حضرت می فرماید:

و نظهر الاصلاح فی بلادک فیامن الظلومون من عبادک و تقام المعطله من حدودک؛⁽²⁴⁹⁾

(خدایا) هدف من آشکار کردن اصلاح در شهرهاست، تا بدین وسیله بندگان ستم کشیده ات در امنیت قرار گیرند و احکام امت که ضایع مانده اند، جاری گردد.

حضرت علی علیه السلام توجه به اصلاحات را مایه امنیت، آرامش و اجرای شریعت می داند و در دستور حکومتی به مالک اشتر نیز به این مقوله اشاره دارد:

و استصلاح اهلها⁽²⁵⁰⁾، یکی از وظایف تو اصلاح امور بندگان خداست.

نیز در جای دیگر می فرماید:

ما اصبح بالكوفه احد الا ناعما ان ادناهم منزله لیاکل البر و یجلس فی الظل و یشرب من ماء القرات؛⁽²⁵¹⁾

کسی در کوفه نیست که در رفاه به سر نبرد، حتی پائین ترین افراد نان گندم می خورند و سریناه دارند و از آب فرات می آشامند.

آن حضرت به حداقل ضروریات زندگی - مسکن، تغذیه و شرب - اشاره می کند که حکومت باید آن ها را برای مردم فراهم کند.

حضرت علی علیه السلام در دستور حکومتی که به مالک اشتر می دهد درباره دریافت مالیات، آباد کردن زمین ها، افزایش درآمدها و توزیع عادلانه درآمدها که زمینه ساز رفاه همگانی است، می فرماید:

و تفقد امر الخراج بما يصلح اهله، فان فی صلاحه و صلاحهم صلاحا لمن سواهم، و لا صلاح لمن سواهم الا بهم لان الناس کلهم عیال علی الخراج و اهله ولیکن نظرک فی عماره الارض ابلغ من نظرک فی استجلاب الخراج، لان ذلک لا یدرک الا بالعماره؛ و من طلب الخراج بغير عماره اخرج البلاد و اهلک العباد، و لم یستقم امره الا قليلا.

فان شکوا ثقلا او عله، او انقطاع شرب او باله، او احواله ارض اغتمرها غرق، او اجحف بها عطش، خففت به المونه عنهم، فانه ذخر یعودون به علیک فی عماره بلادک، و تزیین ولایتک، مع استجلابک حسن ثنائهم، و تبجحک باستفاضه العدل فیهم، معتمدا فضل قوتهم، بما ذخرت عندهم من اجمامک لهم، و الثقه منهم بما عودتهم من عدلک علیهم ورفقک بهم، فرما حدث من الامور ما اذا عولت فیهم من بعد احتملوه طیبه انفسهم به؛ فان العمران محتمل ما حملته.

و انما یوتی خراب الارض من اعواز اهلها، و انما یعوز اهلها لاشراف انفس الولاه علی الجمع، و سوء ظنهم بالبقاء، و قله انتفاعهم بالعبیر. ⁽²⁵²⁾

مالیات و بیت المال را بگونه ای واریسی کن که صلاح مالیات دهندگان باشد، زیرا بهبودی مالیات و مالیات دهندگان، عامل اصلاح امور دیگر اقشار جامعه می باشد و تا امور مالیات دهندگان اصلاح نشود کار دیگران نیز سامان نخواهد

گرفت زیرا همه مردم نان خور مالیات و مالیات دهندگانند، باید تلاش تو در آبادانی زمین بیشتر از جمع آوری خراج باشد که خراج جز با آبادانی فراهم نمی گردد، و آن کس که بخواهد خراج را بدون آبادانی مزارع به دست آورد، شهرها را خراب، و بندگان خدا را نابود، و حکومتش جز اندک مدتی دوام نیاورد.

پس اگر مردم شکایت کردند، از سنگینی مالیات، یا آفت زدگی، یا خشک شدن آب چشمه ها، یا کمی باران، یا خراب شدن زمین در سیلاب ها، یا خشکسالی، در گرفتن مالیات به میزانی تخفیف ده تا امورشان سامان گیرد، و هرگز تخفیف دادن در خراج تو را نگران نسازد زیرا آن، اندوخته ای است که در آبادانی شهرهای تو و آراستن ولایتهای تو نقش دارد، و رعیت تو را می ستایند، و تو از گسترش عدالت میان مردم خشنود خواهی شد، و به افزایش قوت آنان تکیه خواهی کرد، بدانچه در نزدشان اندوختی و به آنان بخشیدی، و با گسترش عدالت در بین مردم، و مهربانی با رعیت، به آنان اطمینان خواهی داشت، آنگاه اگر در آینده کاری پیش آید و به عهده شان بگذاری، با شادمانی خواهند پذیرفت، زیرا عمران و آبادی قدرت تحمل مردم را زیاد می کند.

همانا ویرانی زمین به جهت تنگدستی کشاورزان است و تنگدستی کشاورزان، به جهت غارت اموال از طرف زمامدارانی است که به آینده حکومتشان اعتماد ندارند و از تاریخ گذشتگان عبرت نمی گیرند.

امام علی علیه السلام توجه فراوانی برای فراهم کردن رفاه، بالا رفتن درآمدها و آباد کردن زمین ها دارد و این کارها را باعث جلب اعتماد مردم به حکومت و کارگزاران می داند.

زمانی که مردم چنین اعتمادی به کارگزاران داشته باشند، در تمام مراحل پشتوانه حکومت و حاکمان خواهند بود.

اگر مردم ببینند که حاکمان دلسوز آن‌ها هستند و برای معیشت و آسایش آن‌ها از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کنند و در سختی‌ها همراه و یاور آن‌ها هستند و عدالت را پیشه خود قرار می‌دهند، حمایت و اعتماد عمومی مردم زیاد می‌شود و مردم در صلح و جنگ و خوشی و ناخوشی، حکومت را یاری می‌کنند و جان و مال خود را برای حفظ آن می‌دهند. مردم بیش از این که از فقر بنالند، از بی‌عدالتی و تبعیض ناله دارند و از روی آوردن مسئولان به تجمل‌گرایی و مال‌اندوزی و دنیاطلبی شکوه دارند.

وقتی آن‌ها مشاهده کنند که حاکمان و کارگزاران در مقام حرف و ادعا چیزی گویند که در مقام عمل به آن پایبند نیستند و سطح زندگی آن‌ها با مردم تفاوت فاحشی دارد، به مسئولان اعتماد نمی‌کنند، بلکه احساس عداوت و دشمنی پیدا می‌شود.

حضرت علی علیه السلام یکی از مهم‌ترین راه‌های رسیدن به رفاه را توسعه کشاورزی و احیای زمین می‌داند حرفش را مستند به قول خداوند تبارک و تعالی می‌کند و می‌فرماید:

اما وجه العماره فقولہ تعالی : هو الذی انشاکم من الارض و استعمرکم فیها فاعلمنا سبحانه انه قد امرهم بالعمارہ لیکون ذلک سبا لمعایشهم بما یخرج من الارض من الحب و الثمرات و ما شاکل ذلک مما جعله الله معایش للخلق. ⁽²⁵³⁾

دلیل اهتمام برای آباد کردن زمین، سخن خدای متعال است؛ اوست که شما را از زمین پدید آورد و از شما خواست که در آن آبادانی کنید. پس خدای سبحان ما را آگاه ساخت که مردم را به آباد کردن فرمان داده است، تا دانه و میوه و

نظایر آن‌ها را که از زمین بیرون می‌آید و خدا آن‌ها را روزی بندگان خود قرار داده است، وسیله معاش و رفاه آنان باشد.

توزیع عادلانه ثروت و رساندن حق مردم از بیت المال به آن‌ها، از مهم‌ترین وظایف حاکمان اسلامی است. حضرت علی علیه السلام پرداخت حقوق مالی مردم را از حقوق مردم بر حاکم می‌داند:

فاما حقکم علی... و توفیر فیئکم علیکم؛ ⁽²⁵⁴⁾

و شما را بر من حقی است، از جمله، این که حقی را که از بیت المال دارید، اداء کنم.

و نیز فرمود:

انه لیس علی الامام الا ما حمل من امر ربه... و اصداذ السهمان علی اهلها. ⁽²⁵⁵⁾

همانا بر امام نیست؛ جز آنچه از امر پروردگار به عهده او واگذار شده است و رساندن سهم‌های بیت المال به شایستگان آن.

حضرت علی علیه السلام درباره تامین معیشتی کامل و همه‌جانبه، فراخ کردن روزی و بالابردن سطح درآمد و آثار مثبت آن، به مالک اشتر گوشزد می‌کند و می‌فرماید:

ثم اسبغ علیهم الارزاق، فان ذلک قوه لهم علی استصلاح انفسهم غنی لهم عن تناول ما تحت ایدیهم و حجه علیهم ان خالفوا امرک او ثلموا امانتک؛ ⁽²⁵⁶⁾

پس روزی که کارگزارانت را فراخ ده! که فراخی روزی، نیرویشان دهد تا در پی اصلاح خود برآیند و بی‌نیازشان سازد تا به مالی که در اختیار دارند، دست درازی نکنند و حجتی بود بر آنان، اگر فرمانت را نپذیرفتند یا در امانت خیانت ورزیدند.

حضرت علی علیه السلام به یکی از مهم ترین نکاتی اشاره می کند که جامعه ما مبتلا به آن است و آن معضل این است که اگر می خواهید کارگزاران رشوه خواری و دست درازی و طمع به مال دیگران نکنند، باید نیازهای آن ها را برطرف نمود و سطح درآمد و حقوق آن ها را بالا برد، تا درآمد آن ها بتواند معیشت و زندگی شان را اداره کند، اگر کسی دخلش کم تر از خرجش باشد، ممکن است نفسش به کارهای حرام آلوده گردد.

حضرت علی علیه السلام در ادامه می فرماید: اگر حکومت معیشت آن ها را کامل کرد و روزی آن ها را فراخ نمود، بر آن ها جاسوسانی قرار دهد، اگر مع الوصف دست به خیانت زدند و رشوه خوردند و یا سرقت نمودند، آنگاه سخت کیفرشان کن. کیفر، عذاب، دستگیری و زندان زمانی است که به مشکلات آن ها رسیدگی شود و نیازهای آن ها مرتفع شود. و بعد آن ها مرتکب خلاف شوند البته فقر و مشکلات مجوز ارتکاب خلاف نیست بلکه زمینه ساز آن می باشد.

ثم تفقد اعمالهم، و ابعث العيون من اهل الصدق و الوفاء عليهم، فان تعاهدك في السر لامورهم حدوه لهم على استعمال الامانه، و الرفق بالرعيه.
و تحفظ من الاعوان؛ فان احد منهم بسط يده الى خيانه اجتمعت بها عليه عندك اخبار عيونك، اکتفیت بذلک شاهدا، فبسطت علیه العقوبه فی بدنه، و اخذنه بما اصاب من عمله، ثم نصبته بمقام المذله، و وسمته بالخيانه، و قلدته عار التهمه. (257)

سپس رفتار کارگزاران را بررسی کن و جاسوسانی راستگو، و وفایشه بر آنان بگمار، که مراقبت و بازرسی پنهانی تو از کار آنان، سبب امانت داری، و مهربانی با رعیت خواهد بود.

و از همکاران نزدیکت سخت مراقبت کن، و اگر یکی از آنان دست به خیانت زد، و گزارش جاسوسان تو هم آن خیانت را تایید کرد، به همین مقدار گواهی قناعت کرده او را با تازیانه کیفر کن، و آن چه از اموال که در اختیار دارد از او باز پس گیر، سپس او را خوار دار و خیانتکار بشمار، و طوق بدنامی به گردنش بیافکن.

امام علی علیه السلام در فرمانی که به مالک اشتر می دهد نسبت به وضع معیشت و رفاه مستضعفان بسیار سفارش می کند و دوبار در این نامه، در دو قسمت مستقل، این مساله را گوشزد می کند و آن وضع معیشتی طبقه پائین و حاجتمند جامعه است.

ثم الطبقة السفلى من اهل الحاجة و المسكنه الذين بحق رفدهم و معونتهم. و فى الله لكل سعه، و لكل على الوالى حق بقدر ما يصلحه، و ليس يخرج الوالى من حقيقه ما الزمه الله من ذلك الا بالاهتمام و الاستعانه بالله، و توطین نفسه على لزوم الحق، و الصبر عليه فيما خف عليه او ثقل. ⁽²⁵⁸⁾ قشر دیگر، طبقه پائین از نیازمندان و مستمنداند که باید به آنها بخشش و یاری کرد، برای تمام اقشار گوناگون یاد شده در پیشگاه خدا گشایشی است، و همه آنان به مقداری که امورشان اصلاح شود بر زمامدار حقی مشخص دارند، و زمامدار از انجام آن چه خدا بر او واجب کرده است نمی تواند موفق باشد جز آن که تلاش فراوان نماید و از خدا یاری بطلبد، و خود را برای انجام حق آماده سازد، و در همه کارها، آسان باشد یا دشوار، شکیبایی ورزد.

حاکم اسلامی آن حقی که خداوند برای این طبقه پائین و مستمند جامعه قرار داده است، را اختصاص بدهد و توجه بیش تری به آن ها بکند، چون این طبقه آسیب پذیرتر است و نیاز به کمک بیش تری دارد.

البته حضرت می فرماید گرچه این کار بسیار سخت است اما باید حکومت با تلاش و کوشش و کمک از خداوند و صبر و مقاومت این کار را در حق این طبقه انجام بدهد، و در قسمت دیگر این نامه هم به این طبقه اشاره می کند و مفصلاً سفارش آن ها را به مالک می کند در حقیقت به تمام حاکمان حکومت اسلامی در طول تاریخ چنین توصیه و سفارشهایی را دارد. می فرماید:

ثم الله الله في الطبقة السفلى من الذين لا حيلة لهم، من المساكين و المحتاجين و اهل البوسى و الزمنى، فان في هذه الطبقة قانعا و معترا، و احفظ الله ما استحفظك من حقه فيهم، و اجعل لهم قسما من بيت مالک، و قسما من غلات صوافى الاسلام في كل بلد، فان للاقصى منهم مثل الذى للادنى، و كل قد استرعيت حقه.

فلا يشغلنك عنهم بطر، فانك لا تعذر بتضييعك التافه لاحكامك الكثير المهم، فلا تشخص همك عنهم، و لا تصعر خدك لهم، و تفقد امور من لا يصل اليك منهم ممن تقتحمه العيون، و تحقره الرجال.

ففرغ لائتك ثقتك من اهل الخشيه و التواضع، فليرفع اليك امورهم، ثم اعمل فيهم بالاعذار الى الله يوم تلقاه، فان هولاء من بين الرعيه احوج الى الانصاف من غيرهم، و كل فاعذر الى الله في تاديه حقه اليه.

و تعهد اهل اليتيم و ذوى الرقه في السن ممن لا حيله له، و لا ينصب للمساله نفسه، و ذلك على الولاه ثقيل، و الحق كله ثقيل؛ و قد يحففه الله على اقوام طلبوا العاقبه فصبروا انفسهم، و وثقوا بصدق موعود الله لهم. (259)

سپس خدا را! خدا را! در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه که هیچ چاره ای ندارند، از زمین گیران، نیازمندان، گرفتاران، دردمندان، همانا در این طبقه محروم گروهی خویشتن داری نموده، و گروهی به گدایی دست نیاز بر می

دارند، پس برای خدا پاسدار حقی باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است، بخشی از بیت المال و بخشی از غله های زمین های غنیمتی اسلام را در هر شهری به طبقات پایین اختصاص ده، زیرا برای دورترین مسلمانان همانند نزدیک ترین شان سهمی مساوی وجود دارد و تو مسوول رعایت آن می باشی. مبادا سرمستی حکومت تو را از رسیدگی به آنان باز دارد، که هرگز انجام کارهای فراوان و مهم عذری برای ترک مسوولیت های کوچک تر نخواهد بود، همواره در فکر مشکلات آنان باش، و از آنان روی برمگردان، به ویژه امور کسانی را از آنان بیشتر رسیدگی کن که از کوچکی به چشم نمی آیند و دیگران آنان را کوچک می شمارند و کمتر به تو دسترسی دارند.

برای این گروه از افراد مورد اطمینان خود که خدا ترس و فروتنند انتخاب کن، تا پیرامونشان تحقیق و مسائل آنان را به تو گزارش کنند. سپس در رفع مشکلاتشان بگونه ای عمل کن که در پیشگاه خدا عذری داشته باشی، زیرا این گروه در میان رعیت بیشتر از دیگران به عدالت نیازمندند و حق آنان را بگونه ای پرداز که در نزد خدا معذور باشی، از یتیمان خردسال، و پیران سالخورده که راه چاره ای ندارند.

و دست نیاز بر نمی دارند، پیوسته دلجویی که که مسوولیتی سنگین بر دوش زمامداران است. اگر چه حق، تمامش سنگین است اما خدا آن را بر مردمی آسان می کند که آخرت می طلبند، نفس را به شکیبایی وا می دارند، و به وعده های پروردگار اطمینان دارند.

حضرت علی علیه السلام تاکید می کند که کارگزاران باید فرصتی به نیازمندان بدهند تا آزادانه و راحت با آن ها صحبت کنند و مشکلات خود را بیان کنند.
حضرت علی علیه السلام به شدت از مرکز گرایی نهی می کند و می فرماید:

نکند که فقط اطراف خود و مرکز حکومت را ببینی، بلکه باید به نقاط دور دست هم توجهی داشته باشی.

نسبت به افراد مستمندی که با کرامت نفس و عزت نفسی که دارند، تقاضا نمی کنند، تذکر می دهد. آن حضرت در ادامه می فرماید:

و اجعل لذوی الحاجات منك قسما تفرغ لهم فيه شخصك، و تجلس لهم مجلسا عاما فتتواضع فيه لله الذي خلقك، و تقعد عنهم جندك و اعوانك من احراسك و شرطك، حتى يكلمك متكلمهم غير منتع، فانی سمعت رسول الله ﷺ يقول في غير موطن: لن تقدر امه لا يوذ للضعيف فيها حقه من القوى غير منتع.

ثم احتمال الخرق منهم و العي، و نوح عنهم الضيق و الانف يبسط الله عليك بذلك اكناف رحمته، و يوجب لك ثواب طاعته، و اعط ما اعطيت هنيئا، و امنع في اجمال و اعذار! (260)

پس بخشی از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند، تا شخصا به امور آنان رسیدگی نمایی، و در مجلس عمومی با آنان بنشین و در برابر خدایی که تو را آفریده فروتن باش، و سربازان و یاران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور کن تا سخنگوی آنان بدون اضطراب در سخن گفتن با تو گفتگو کند، من از رسول خدا بارها شنیدم که می فرمود:

ملتی که حق ناتوانان را از زورمندان، بی اضطراب و بهانه ای باز نستاند، رستگار نخواهد شد

پس درستی و سخنان ناهموار آنان را بر خود هموار کن، و تنگ خویی و خود بزرگ بینی را از خود دور ساز تا خدا درهای رحمت خود را به روی تو بگشاید و تو را پاداش اطاعت ببخشد، آن چه به مردم می بخشی بر تو گوارا

باشد، و اگر چیزی را از کسی باز می داری با مهربانی و پوزش خواهی همراه باشد.

امام علی علیه السلام درباره وضع معیشتی لشگریان، به ویژه خانواده های رزمندگانی که به جبهه می روند، می فرماید:

به آن ها سرکشی کن و مشکلات خانواده شان را مرتفع کن، تا یک رزمنده در جبهه هیچ هم و غمی درباره خانواده خود نداشته باشد و فقط در فکر جهاد با دشمن باشد.

این کار همچنین باعث می شود که دل های رزمنده و خانواده اش به حکومت متمایل شود:

ولیکن آثر رووس جندک عندک من واساهم فی معونتہ، و افضل علیهم من جدته، بما یسعهم و یسع من وراءهم من خلوف اہلیهم، حتی یکون ہمہما واحدا فی جهاد العدو.

فان عطفک علیهم یعطف قلوبہم علیک، و ان افضل قرہ عین الولاء استقامہ العدل فی البلاد، و ظهور مودہ الرعیہ و انه لا تظہر مودتہم الا بسلامہ صدورہم، و لا تصح نصیحتہم الا بحیبتہم علی ولایہ و الامور، و قلہ استتقال دولہم، و ترک استبطاء انقطاع مدتہم. ⁽²⁶¹⁾

برگزیده ترین فرماندهان سپاه تو، کسی باشد که از همه بیشتر به سربازان کمک رساند، و از امکانات مالی خود بیشتر در اختیارشان گذارد، به اندازه ای که خانواده هایشان در پشت جبهه، و خودشان در آسایش کامل باشند، تا در نبرد با دشمن، سربازان اسلام تنها به یک چیز بیندیشند.

همانا مهربانی تو نسبت به سربازان، دلہایشان را به تو می کشاند، و همانا، روشنی چشم زمامداران، برقراری عدل در شهرها و آشکار شدن محبت مردم

نسبت به والی است، که محبت دل های رعیت جز با پاکی قلبها پدید نمی آید، و خیرخواهی آنان زمانی است که با رغبت و شوق پیرامون والی را گرفته، و حکومت بار سنگینی را بر دوش رعیت نگذاشته باشد، و طولانی شدن مدت زمامداری بر ملت ناگوار نباشد.

امام علی علیه السلام وقتی می شنود عثمان بن حنیف حاکم بصره به میهمانی ای می رود که مستمندان و نیازمندان در آن جا شرکت ندارند، او را توبیخ می کند و هشدار می دهد که باید زندگی حاکمان و نشست و برخاست و حشر و نشر آنان با نیازمندان و حاجتمندان و قشر پائین جامعه باشد؛ چون حاکمی که در عیش و نوش است و زندگی تجملاتی و اشرافی دارد و با این طبقه ارتباط دارد، چطور می تواند به فکر رفاه و معیشت گرسنگان و پابرهنگان باشد؟ چطور او می تواند بدن برهنه و شکم گرسنه و پای برهنه را درک کند.

زمامداری که با شکم پر بخوابد شکم های گرسنه و جگرهای گرم را نمی فهمد.

این است که امام راحل و مقام معظم رهبری همواره مسئولان و کارگزاران نظام اسلامی را از هرگونه تجمل گرایی، مال اندوزی، رفاه طلبی و دنیا زدگی بر حذر می داشتند و به رعایت حال پابرهنگان و کوخ نشینان سفارش کردند.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

اما بعد، یا بن حنیف! فقد بلغنی ان رجلا من فتنیه اهل البصره دعاک الی مادیه فاسرعت الیها تستطاب لک الالوان، و تنقل الیک الجفان. و ما ظننت انک تجیب الی طعام قوم، عائلهم مجفو، و غنیهم مدعو. فانظر الی ما تقضمه من هذا المقضم، فما اشتبه علیک علمه فالفظه، و ما ایقنت بطیب وجوهه فنل منه. الا وان لكل ماموم اماما، یقتدی به و یستضی ء بنور علمه؛ الا و ان امامکم قد اکتفی من دنیاہ

بطمريه، و من طعمه بقرصيه. الا و انكم لا تقدرتون على ذلك، ولكن اعينوني
بورع و اجتهاد، و عفه و سداد.

فو الله ما كنزت من دنياكم تبرا، و لا ادخرت من غنائمها و فرا، و لا اعددت
لبالى ثوبى طمرا، و لا حزت من ارضها شبرا، و لهى فى عينى اوهى و اهون من
عفصه مقره. بلى كانت فى ايدينا فذك من كل ما اظلته السماء، فشحت عليها
نفوس قوم، و سخت عنها نفوس قوم آخرين، و نعم الحكم الله.

و ما اصنع بقدك و غير قدك، و النفس مظانها فى غد جدت تنقطع فى ظلته
آثارها، و تغيب اخبارها، و حفره لو زيد فى فسحتها، و او سعت يدا حافرها، لا
ضغطها الحجر و المدر، و سد فرجها التراب المتراكم؛ و انما هى نفسى اروضا
بالتقوى لتاتى آمنه يوم الخوف الاكبر، و تثبت على جوانب المزلق. و لو شئت لا
هتديت الطريق، الى مصفى هذا العسل، و لباب هذا القمح، و نسائج هذا القز.
ولكن هيهات ان يغلبنى هواى، و يقودنى جسعى الى تخير الاطعمه - و لعل
بالحجاز او اليمامة من لا طمع له فى القرص، و لا عهد له بالشبع - او ابيت
مبطانا و حولى بطون غرثى و اكباد حرى، او اكون كما قال القائل :

و حسبك داء ان تبيت ببطنه و حولك اكباد تجن الى القدا! اقنع من نفسى بان
يقال : هذا امير المومنين؟! و لا اشاركهم فى مكاره الدهر، او اكون اسوه لهم فى
جشوبه العيش!

فما خلقت ليشغلنى اكل الطيبات، كالبهيمة المربوطه، همها علفها، او المرسله
شغلها تقممها، تكثرش من اعلافها، و تلهو عما يرادبها، او اترك سدى، او اهمل
عابثا، او اجر حبل الضلاله، او اعتسف طريق المتاهه! (262)

پس از یاد خدا! و درود! ای پسر حنیف، به من گزارش دادند که مردی از
سرمایه داران بصره تو را به مهمانی خویش فراخواند و تو به سرعت به سوی

آن شتافتی، خوردنیهای رنگارنگ برای تو آوردند، و کاسه های پر از غذا پی در پی جلوی تو می نهادند، گمان نمی کردم مهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندانشان با ستم محروم شده، و ثروتمندانشان بر سر سفره دعوت شده اند، اندیشه کن در کجایی؟ و بر سر کدام سفره می خوری؟ پس آن غذایی که حلال و حرام بودنش را نمی دانی دور بیا فکن، و آن چه را به پاکیزگی و حلال بودنش یقین داری مصرف کن.

آگاه باش! هر پیروی را امامی است که از او پیروی می کند، و از نور دانشش روشنی می گیرد، آگاه باش! امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده، و دو قرص نان رضایت داده است، بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید اما با پرهیزکاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی مرا یاری دهید.

پس، سوگند به خدا! من از دنیای شما طلا و نقره ای نیاندوخته، و از غنیمتهای آن چیزی ذخیره نکرده ام، بر دو جامه کهنه ام جامه ای نیفزودم، و از زمین دنیا حتی یک وجب در اختیار نگرفتم و دنیای شما در چشم من از دانه تلخ درخت بلوط ناچیزتر است. آری از آن چه آسمان بر آن سایه افکنده، فدک⁽²⁶³⁾ در دست ما بود که مردمی بر آن بخل ورزیده و مردمی دیگر سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و بهترین داور خداست، مرا با فدک و غیر فدک چه کار است؟ در صورتی که جایگاه فردای آدمی گور است که در تاریکی آن، آثار انسان نابود و اخبارش پنهان می گردد، گودالی که هر چه بر وسعت آن بیفزاید و دستهای گورکن فراخش نماید، سنگ و کلوخ آن را پر کرده و خاک انباشته رخنه هایش را مسدود کند. من نفس خود را با پرهیزکاری می پرورانیم، تا در روز قیامت که هراسناکترین روزهاست در امان و در لغزشگاههای آن ثابت قدم باشد.

من اگر می خواستم، می توانستم از عمل پاک و از مغز گندم و بافته های ابریشم، برای خود غذا و لباس فراهم آورم اما هیئات که هوای نفس بر من چیره گردد، و حرص و طمع مرا وادارد که طعامهای لذیذ برگزینم. در حالی که در حجاز یا یمامه کسی باشد که به قرص نانی نرسد، و یا هرگز شکمی سیر نخورد، یا من سیر بخوابم و پیرامونم شکم هایی که از گرسنگی به پشت چسبیده و جگرهای سوخته وجود داشته باشد، یا چنان باشم که شاعر گفت :

این درد تو را بس که شب را با شکم سیر بخوابی.

و در اطراف تو شکم هایی گرسنه و به پشت چسبیده باشد.

آیا به همین رضایت دهم که مرا امیر المومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ خوانند؟ و در تلخی های روزگار با مردم شریک نباشم؟ و در سختی های زندگی الگوی آنان نگردم؟
آفریده نشده ام که غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد، چونان حیوان پرواری که تمام همت او علف، و یا چون حیوان رها شده که شغلش چریدن و پر کردن شکم بوده، و از آینده خود بی خبر است. آیا مرا بیهوده آفریدند؟ آیا مرا به بازی گرفته اند؟ آیا ریسمان گمراهی در دست گیرم؟ و یا در راه سرگردانی قدم بگذارم؟

این فرمایش مردی است که حاکم یک کشور پهناور اسلامی است و در عین حالی که همه امکانات در دست اوست خود را از قید و بند و تعلقات به آن رهیده است، چنین شخصیتی می تواند نیمه های شب کیسه نان بر دوش کشد و به خانه محرومان و فقرا برود. چنین انسان الهی می تواند مشک آب بیوه زنی را به خانه اش رساند و تنور خانه او را آتش کند و برای او نان طبخ نماید. چنین روح بزرگی است که نخلستان و باغ درست می کند و سپس میان مستمندان

تقسیم می کند و چنین امامی است که خود نان خشک می خورد و مهمانش را به بهترین غذا پذیرایی می کند.

این اسوه همه حاکمان و زمامدارانی است که می خواهند بر مردمشان حکومت و زمامداری کنند. اگر حاکمی خود چنین نباشد چطور می تواند ب فکر رفاه و معیشت و زندگی طبقه پائین جامعه باشد؟ مسوولان و کارگزاران نظام اسلامی باید خودشان را مخاطبان این نامه بلند علی علیه السلام بدانند. چرا که گرچه مخاطب خاص این نامه عثمان بن حنیف است اما در واقع همه حاکمان خصوصا حاکمان اسلامی در طول تاریخ مخاطبان این فرمایشات گوهر بار و گرانسنگ علی علیه السلام هستند.

به قول یکی از بزرگان در نظام اسلامی اگر می خواهند به کسی مسئولیت بدهند اول باید یک دوره درس نهج البلاغه برای او بگذارند تا راه و روش حکومت داری و خدمت به مردم را بیاموزد و بداند که مولای او چه رفتاری با مردم داشت و چطور زندگی می کرد و او نیز چنین کند و به مولای خود اقتداء کند.

6- حکومت و تعلیم و تربیت

یکی از مهم ترین و اساسی ترین وظایف حکومت تعلیم و تربیت افراد جامعه است. حکومت باید زمینه رشد فرد و جامعه را فراهم آورد و استعدادها را در جهت کمال انسانی و اسلامی شکوفا سازد.

تعلیم و تربیت، فلسفه بعثت و در راس تعالیم همه انبیای الهی بوده است، چنانچه در قرآن کریم آمده است :

هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم
الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین⁽²⁶⁴⁾؛

اوست خدایی که میان عرب امی، پیغمبری بزرگوار از همان مردم برانگیخت، تا بر آنان آیات وحی خدا را تلاوت کند و آن ها را از جهل و اخلاق زشت پاک سازد و شریعت کتاب آسمانی و حکمت الهی بیاموزد؛ با آن که پیش از این، همه در ورطه جهالت و گمراهی بودند.

در آیه فوق، تربیت بر تعلیم مقدم ذکر شده است و در آیه دیگر، تعلیم مقدم است بر تربیت :

... یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمہ و یزکیهم (265)؛

همان طور که در میان شما رسولی از خودتان فرستادیم، تا آیات ما را برای شما تلاوت کند و شما را تربیت نماید.

حکومت الهی همه پیامبران در جهت تعلیم و تربیت جامعه و ساختن انسان کامل بوده است. تمام مسائل مربوط به اقتصاد، صنعت و طبیعت، مقدمات و زمینه ساز تربیت انسان نمونه و کامل است. و حکومت اسلامی تمام هم و غمش باید در این جهت باشد. قرآن از قول شعیب پیامبر سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ می فرماید:

ان ارید الا الاصلاح ما استطعت؛

من هیچ انگیزه و هدفی جز اصلاح و تربیت انسان ها ندارم.

امام علی عَلِيٍّ وقتی حقوق متقابل حکومت و مردم را طرح می کند، آموزش عمومی و رشد اخلاق و فضایل اخلاق و تربیت مردم را از حقوق مردم بر حکومت می شمارد:

حقکم علی فالنصیحه لکم، و توفیر فیئکم علیکم و تعلیمکم کیلا تجهلوا و

تادیبکم کیما تعلموا. (266)

حق شما بر من آن است که از خیرخواهی شما دریغ نورزم و بیت المال را در راه شما صرف کنم و شما را تعلیم دهم تا از جهل و نادانی نجات یابید و تربیتتان کنم، تا فرا گیرید.

علم منشا همه خیرات و جهل و نادانی منشا همه شرور و بدی هاست. تربیت صحیح اساس همه چیز است و هیچ چیز در جامعه به درستی سامان نمی یابد، مگر در سایه تربیت درست. این هدف و وظیفه در حکومت اسلامی بالاترین هدف است و کمال سعادت جامعه. علی عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید:

من کمال السعاده السعی فی صلاح الجمهور. ⁽²⁶⁷⁾

کمال سعادت تلاش کردن در اصلاح امور همگان و تربیت همه مردم است.

آن حضرت یکی از وظایف حکومت را اصلاح و تربیت مردم می داند:

و استصلاح اهلهم؛ اصلاح و تربیت مردم. ⁽²⁶⁸⁾

همچنین آن را از مقاصد حکومت خود عنوان می کند:

و نظهر الاصلاح فی بلادک.

می خواهم اصلاح و تربیت را در جامعه آشکار نمایم.

فرمود: انه لیس علی الامام الا ما حمل من امر ربه : الابلاغ فی الموعظه و

الاجتهاد فی النصیحه ⁽²⁶⁹⁾؛

همانا بر امام نیست، جز آنچه از امر پروردگار به عهده او واگذار شده است؛

کوتاهی نکردن در موعظه و کوشیدن در نصیحت.

همه تباهی ها و بدبختی ها از فقدان تربیت صحیح برمی خیزد علی عَلَيْهِ السَّلَام می

فرماید:

عدم الادب سبب کل شر. ⁽²⁷⁰⁾

فقدان ادب و تربیت، علت هر شر و بدی است.

امام علی علیه السلام بعنوان یک شاهد تاریخی، شامیان و پیروان معاویه را درباره جریان حکمیت به عدم فهم و عدم تربیت صحیح متصف می کند. می فرماید:

جفاه طغام، و عبید اقزام، جمعوا من کل اوب و تلقطوا من کل شوب، ممن یمبغی ان یفقه و یودب و یعلم و بدرب و یولی علیه و یوخذ علی یدیه. ⁽²⁷¹⁾

آن ها سنگدلان اوباش و بردگانی اراذلند که از هر سو گرد آمده اند و از گروه های مختلف ترکیب یافته اند. اینان از کسانی هستند که سزاوار است بفهمند، ادب شوند، آموخته گردند و تربیت شوند، از کسانی هستند که باید برایشان قیم و سرپرستی تعیین کرد و دستشان را گرفت و از تصرف در اموالشان ممنوع کرد.

حضرت علی علیه السلام درباره تربیت مردم می فرماید:

ایها الناس، انی قد بشت لکم المواعظ التی وعظ الانبیاء بها امهم، و ادیت الیکم ما ادت الاوصیاء الی من بعدهم، و ادبتکم بسوطی فلم تستقیموا، و حدوتکم بالزواجر فلم تستوسقوا.

لله انتم! اتوقعون اماما غیری یطابکم الطریق، و یرشدکم السبیل؟ الا انه قد ادبر من الدنیا ماکان مقبلا، و اقبل منها ما کان مدبرا، و ازمع الترحال عباد الله الاخیار، و باعوا قلیلا من الدنیا لا یبقی بکثیر من الاخره لا یفنی. ⁽²⁷²⁾

ای مردم! من پند و اندرزهایی که پیامبران در میان امتهای خود داشتند در میان شما نشر دادم، و وظائفی را که امامان پیامبران گذشته در میان مردم خود بانجام رساندند، تحقق بخشیدم.

با تازیانه شما را ادب کردم نپذیرفتید، به راه راست نرفتید و به هشدارهای فراوان شما را خواندم ولی جمع نشدید. شما را بخدا! آیا منتظرید رهبری جز من با شما همراهی کند؟ و راه حق را به شما نشان دهد؟

آگاه باشید آن چه از دنیا روی آورده بود پشت کرد و آن چه پشت کرده بود روی آورد و بندگان نیکوکار خدا آماده کوچ کردن شدند و دنیای اندک و فانی را با آخرت جاویدان تعویض نمودند.

زامداران باید پیش از هر کس آموخته و تربیت یافته باشند، چون کسی که اگر دانش آموخته و تربیت یافته نباشد، نمی تواند به تعلیم و تربیت دیگران بپردازد.

من نصب نفسه للناس اماما فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره، وليكن تاديبه بسيرته قبل تاديبه بلسانه؛ و معلم نفسه و مودبها احق بالاجلال من معلم الناس و مودبهم. (273)

کسی که خود را رهبر مردم ساخته، باید پیش از آن که به تعلیم دیگران پردازد، خود را بسازد و پیش از آن که به گفتار تربیت کند، با کردار تعلیم دهد، زیرا آن کس که خود را تعلیم دهد و ادب کند سزاوارتر به تعظیم است از آن که دیگری را تعلیم دهد و ادب آموزد.

حضرت علی عليه السلام قبل از این که مردم را به کاری امر کند، خود اول اجرا می کرد و قبل از این که از کاری نهی کند خود اجتناب می کرد.
حضرت علی عليه السلام فرمود:

ايها الناس انى والله ما احثكم على طاعة الا و قد اسبقكم اليها و لا انهاكم عن معصيته الا و اتناهي قبلكم عنها. (274)

ای مردم! به خدا سوگند! من شما را به طاعتی بر نمی انگیزم جز آن که خود پیش از شما به گزاردن آن برمی خیزم و شما را از معصیتی باز نمی دارم، جز آن که پیش از شما آن را فرو می گذارم.

حاکمان باید در عمل، مردم را به سمت اصلاح و تربیت رهنمون کنند. حکومت با تهدید، زور و فشار نمی تواند آدمیان را در مسیر هدایت و تربیت بکشاند؛ چون اساس تربیت جز با میل و انگیزه و خواست فرد تحقق پیدا نمی کند. حکومت باید زمینه تربیت و رشد و تعالی انسان ها را آماده کند. با عوامل مستبدانه و خودکامانه شاید بتوان مردم را با خود همراه کرد اما چنین حرکتی، نمی تواند زمینه ساز تربیت آن ها باشد. بلکه موجب پیدایش ریا، نفاق و کفر خواهد شد.

امام علی علیه السلام در سخت ترین اوضاع سیاسی حاضر نشد با زور و فشار، مردم را به مسیر تربیت بکشاند، آن حضرت می فرماید:

و لیس لی ان احملکم علی ما تکرهون؛⁽²⁷⁵⁾

مرا نرسد که شما را به چیزی وادارم که ناخوش می انگارید.

آن حضرت معتقد بود که مردمان باید خود بخواهند و در مسیر تربیت گام نهند و اگر نه تربیتی حاصل نخواهد شد آن حضرت در نامه ای به یکی از استانداران خود، به نام قرظه بن کعب انصاری می نویسد:

و لست اری ان اجبر احدا علی عمل یکرهه؛⁽²⁷⁶⁾

من این را صحیح نمی دانم که کسی را مجبور به کاری کنم که از آن کار کراهت دارد.

نمی توان کسی را با اجبار و اکراه به سوی کمال برد. در منطق دین هیچ گونه خودکامگی و قیمومیت در تربیت و هدایت، راه ندارد.

حضرت علی علیه السلام پس از جنگ نهروان که مردم را برای مقابله با قاسطین و دفع تجاوزات آنان فراخواند و آنان سستی نشان دادند، در خطبه ای توبیخ آمیز به آنان فرمود:

و انى لعالم بما يصلحکم و یقیم اودکم، ولکنى اری اصلاحکم با فساد نفسى .
(277)

من به خوبی می دانم که چه چیز شما را اصلاح می کند و از کجی به راستی می آورد، اما حاضر نیستم برای اصلاح کردن شما (با روش های مستبدانه و به بهای ارتکاب گناه) خود را تباه سازم.

مبنای تربیت آدمی، ترغیب است، اساس رسالت مصلحان حقیقی، ابلاغ است؛ نه اجبار. امام علی علیه السلام به عمار که برای هدایت مغیره بن شعبه تلاش می کرد، فرمود:

و قال علیه السلام لعمار بن یاسر؛ و قد سمعه یراجع المغیره بن شعبه کلاما: دعه یا عمار، فانه لم یاخذ من الدین الا ما قاربه من الدنیا، و علی عمد لبس علی نفسه، لیجعل الشبهات عاذرا لسقطاته. (278)

(چون عمار پسر یاسر) با مغیره بن شعبه بحث می کرد و پاسخ او را می داد، امام به او فرمود:

ای عمار! مغیره را رها کن، زیرا او از دین به مقداری که او را به دنیا نزدیک کند، برگرفته و به عمد حقائق را بر خود پوشیده داشت، تا شبهات را بهانه لغزش های خود قرار دهد.

حکومت بر اساس تهدید، تحمیل و اجبار نمی تواند به تربیت مردم بپردازد چون تربیت باید کاملا بر اساس رغبت و خواست فرد باشد و حکومت باید زمینه های پذیرش و خواست افراد جامعه را برای تربیت صحیح و حقیقی آماده کند.

در این راستا، حکومت باید در کنار این زمینه سازی و ایجاد مقتضی و فراهم نمودن بستر تربیت متعالی انسان ها، به رفع موانع نیز بپردازد.

حضرت علی علیه السلام وقتی فرهنگ جاهلی و مناسبات و روابط اجتماعی را بیان می کند، نخستین گام های تربیتی پیامبر صلی الله علیه و آله را دگرگون کردن و از بین بردن موانع رشد مردم معرفی می کند:

و اشهد ان محمدا عبده و رسوله، ارسله بالدين المشهور، و العلم الماثور، و الكتاب المسطور، و النور الساطع، و الضياء اللامع، و الامر الصادع، ازاحه للشبهات، و احتجاجا بالبينات، و تحذيرا بالايات، و تخويفا بالمثلثات.

و الناس في فتن انجذم فيها حبل الدين، و تز عزعت سواری اليقين، و اختلف النجر، و تشتت الامر، و ضاق المخرج، و عمى المصدر، فالهدى خامل، و العمى شامل. عصی الرحمان، و نصر الشيطان، و خذل الايمان، فانهارت دعانمه، و تنكرت معالمه، و درست سبله، و عفت شرکه.

اطاعوا الشيطان فسلکوا مسالکھ، ووردوا مناهله، بهم سارت اعلامه، و قام لواءه، في فتن داستهم باخفافها، ووطئتهم باظلافها، و قامت علی سنابکها، فهم فيها تائهون خائرون جاهلون مفتونون، في خير دار، و شر جيران، نومهم سهود، و كحلهم دموع، بارض عالمها ملجم، و جاهلها مكرم. (279)

و شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده خدا و فرستاده اوست، خداوند او را با دینی آشکار، و نشانه ای پایدار، و قرآنی نوشته شده و استوار، و نوری درخشان و چراغی تابان، و فرمانی آشکار کننده، فرستاد تا شک و تردیدها را نابود سازد و با دلائل روشن استدلال کند، و با آیات الهی مردم را پرهیز دهد، و از کیفرهای الهی بترساند.

خدا پیامبر اسلام را زمانی فرستاد، که مردم در فتنه ها گرفتار شده، رشته های دین پاره شده و ستون های ایمان و یقین ناپایدار بود، در اصول دین

اختلاف داشته و امور مردم پراکنده بود. راه رهایی دشوار و پناهگاهی وجود نداشت، چراغ هدایت بی نور، و کور دلی همگان را فراگرفته بود.

خدای رحمان معصیت می شد، و شیطان یاری می گردید، ایمان بدون یاور مانده و ستون های آن ویران گردیده و نشانه های آن انکار شده، راه های آن ویران، و جاده های آن کهنه و فراموش گردید. مردم جاهلی شیطان را اطاعت می کردند، و به راه های او می رفتند، و در آبشخور شیطان سیراب می شدند، با دست مردم جاهلیت، نشانه های شیطان، آشکار، و پرچم او برافراشته گردید، فتنه ها مردم را لگدمال کرده، و با سم های محکم خود نابودشان کرده و پابرجا ایستاده بود.

اما مردم حیران و سرگردان، بی خبر و فریب خورده در کنار بهترین خانه (کعبه) و بدترین همسایگان (بت پرستان) زندگی می کردند، خواب آنها بیداری و سرمه چشم آنها اشک بود، در سرزمینی که دانشمند آن لب فرو بسته و جاهل گرامی بود.

در چنین شرایط، تربیت اجتماعی معنا پیدا نمی کند و پیامبران الهی نخستین گام های اصلاحگرایانه خود را به از بین بردن این موانع مهم تربیتی و باز کردن غل و زنجیرهای اجتماعی پرداختند، تا مقتضیات و زمینه های تربیت فراهم شود.

پیامبر اسلام این گونه به اصلاح و تربیت مردم پرداخت :

اللهم داجی المدحوات، وداعم المسموکات، و جابل القلوب علی فطرتها:
شقیها و سعیدها.

اجعل شرائف صلواتک، و نوامی برکاتک، علی محمد عبدک و رسولک
الخاتم لما سبق، و الفاتح لما انغلق، و المعلن الحق بالحق، و الدافع جیشات الا

باطیل، و الدماغ صولات الا ضالیل، کما حمل فاضطلع، قائما بامرک، مستوفزا فی مرضاتک، غیر ناکل عن قدم، و لا واه فی عزم، و اعیاء لوحیک، حافظا لعهدک، ماضیا علی نفاذ امرک؛ حتی اوری قیس القابس، و اضاء الطریق للخابط، و هدیت به القلوب بعد خوضات الفتن و الاثام. (280)

بار خدایا! ای گستراننده هر گسترده و ای نگهدارنده آسمانها، و ای آفریننده دلها بر فطرت های خویش، دل های رستگار و دل های شقاوت زده. گرامی ترین درودها و افزون ترین برکات خود را بر محمد ﷺ بنده و فرستاده ات اختصاص ده، که خاتم پیامبران گذشته است، و گشاینده درهای بسته و آشکار کننده حق با برهان است.

دفع کننده لشکرهای باطل، و درهم کوبنده شوکت گمراهان است. آنگونه که بار سنگین رسالت را بر دوش کشید و به فرمانت قیام کرد و به سرعت در راه خشنودی تو گام برداشت، حتی یک قدم به عقب برنگشت، و اراده او سست نشد و در پذیرش و گرفتن وحی نیرومند بود، حافظ و نگهبان عهد و پیمان تو بود، و در اجرای فرمانت تلاش کرد تا آنجا که نور حق را آشکار، و راه را برای جاهلان روشن ساخت و دل هایی که در فتنه و گناه فرو رفته بودند هدایت شدند.

از جمله موانع و مقتضات مهم تربیت، موانع و مقتضیات سیاسی می باشد. نقشی که سیاست و حکومت در تربیت - به صورت مانع یا مقتضی - بازی می کند، نقشی انکارناپذیر است. امام علی علیه السلام فرمود:

الملک کالنهر العظیم، تستمد منه الجدول فان کان عذبا عذبت، و ان کان ملحا

ملحت. (281)

زامدار همچون رودخانه پهناوری است که رودهای کوچک از آن جاری می شود. پس اگر آب آن رودخانه پهناور گوارا باشد، آب درون رودهای کوچک گوارا خواهد بود و اگر شور باشد آب درون آن ها نیز شور خواهد بود. سیاست های حکومت در یک جامعه به صورت موانع تربیت و یا مقتضیات آن عمل می کند، سیاست های معتدل و مبتنی بر رفق و مدارا و رحمت و محبت از مقتضیات تربیت است و سیاست های غیر معتدل و مبتنی بر تندى و خشونت و سختگیری و هرگونه افراط و تفریط، از موانع تربیت است.

بر همین اساس، در نهج البلاغه، اصل اعتدال در برنامه ها و سیاست ها، رفتارها و عملکردهای تربیتی مورد توجه قرار گرفته است. حضرت علی علیه السلام به عنوان حاکم اسلامی، به استناداران و کارگزاران خود، عمل به این اصل را گوشزد می کند. آن حضرت اقتضای خردورزی را اعتدال و اقتضای نادانی را افراط و تفریط بیان می کند.

لا تری الجاهل الا مفرطا او مفرطا؛ ⁽²⁸²⁾

همیشه جاهل یا افراط گر و یا تفریط کننده است.

نیز، در جای دیگر، این حال افراط و تفریط را در انسان متذکر می شود.

لقد علق بنیاط هذا الانسان بضعه هی اعجب ما فیه : وذلك القلب. وذلك ان له مواد من الحکمه و اعدادا من خلافها؛ فان سنج له الرجاء اذله الطمع، و ان حاج به الطمع اهلکه الحرص، و ان ملکه الیاس قتله الاسف، و ان عرض له الغضب اشتد به الغیظ، و ان اسعده الرضى نسی التحفظ و ان غاله الخوف شغله الحذر و ان اتسع له الامر مصیبه فضحه الجزع، و ان عضته الفاقه شغله البلاء، و ان جهده الجوع قعد به الضعف، و ان افراط به الشبع كظته البطنه. فكل تقصیر به مضر، و كل افراط له مفسد. ⁽²⁸³⁾

به رگ های درونی انسان پاره گوشتی آویخته که شگرف ترین، اعضا درونی اوست، و آن قلب است، چیزهایی از حکمت و چیزهایی متفاوت با آن در او وجود دارد.

پس اگر در دل امیدی پدید آید، طمع آن را خوار گرداند، و اگر طمع بر آن هجوم آورد حرص آن را تباه سازد، و اگر نومیدی بر آن چیره شود تاسف خوردن آن را از پای درآورد، اگر خشمناک شود کینه توزی آن فزونی یابد و آرام نگیرد، اگر به خشنودی دست یابد، خویشتن داری را از یاد برد، و اگر ترس آن فرا گیرد پرهیز کردن آن را مشغول سازد. و اگر به گشایشی برسد دچار غفلت زدگی شود، و اگر مالی به دست آورد، بی نیازی آن را به سرکشی کشاند و اگر مصیبت ناگواری به آن رسد، بی صبری رسوایش کند و اگر به تهیدستی مبتلا گردد، بلاها او را مشغول سازد و اگر گرسنگی بی تابش کند، ناتوانی آن را از پای درآورد و اگر زیادی سیر شود، سیری آن را زیان رساند، پس هرگونه کندروی برای آن زیانبار، و هرگونه تندروی برای آن فساد آفرین است.

مربی باید این حالات افراط و تفریط را بشناسد و مرزها را خوب تشخیص دهد و مربی را در مرز اعتدال حرکت دهد.

امام علی علیه السلام در نخستین خطبه حکومتی خود به این حقیقت اشاره کرده است :

الیمین و الشمال مضله و الطریق الوسطی هی الجاده، علیها باقی الكتاب و اثار النبوه و منها منفذ السنه و الیها مصیر العاقبه؛ ⁽²⁸⁴⁾

انحراف به چپ و راست، گمراهی و ضلالت است راه میانه و مستقیم جاده وسیع حق است. قرآن و آیین رسول خدا همین طریق را توصیه می کند و سنت

پیامبر ﷺ همین راه را اشاره می نماید و سرانجام همین جاده مقیاس کردار همگان است.

راه همه باید به آن منتهی گردد.

این بیان نورانی علی علیه السلام باید برای حاکمان مسئولان، کارگزاران، احزاب و گروه ها و جناح های سیاسی کشور و همچنین برای همه مردم ما درس مهمی باشد.

متاسفانه یکی از مهم ترین مشکلاتی که با آن روبه رو هستیم، افراط و تفریط در دیدگاه ها و عملکردهاست، که گردابی بسیار خطرناک برای انقلاب و نظام و جامعه ما می باشد. در چنین فضایی نه می توان کار تربیتی و فرهنگی کرد و نه مشکل اقتصادی را حل نمود. امام علی علیه السلام می فرماید:

من اخذ القصد حمدوا الیه طریقه و بشروه بالنجاه و من اخذ یمینا و شمالا ذموا الیه الطریق و حذروه من الهلکه. (285)

آن که میانه را پیش گیرد، بستانیدش و به نجات مژده دهندش و آن که راه راست یا چپ را پیش گیرد، روش وی را زشت شمارند و از تباهی اش بر حذر دارند.

رعایت اعتدال در امور فردی، اجتماعی، اقتصادی و دینداری، زمینه را برای تربیت صحیح فراهم می کند. حضرت علی علیه السلام فرمود:

کن سمحا و لا تکن مبذرا و کن مقذرا و لا تکم مقذرا؛ (286)

بخشنده باش نه با تبذیر و اندازه نگه دار و بر خود سخت مگیر.

آن حضرت در نامه ای به زیاد بن ابیه، معاون عبدالله بن عباس (استاندار بصره می فرماید:

فدع الاسراف مقتصدا؛ (287)

میانه رو باش و از زیاده روی دست بردار.

حضرت علی علیه السلام به کارگزاران خود سفارش نمود که در اداره امور، اساس را بر اعتدال قرار دهند و به افراط و تفریط میل نکنند:

ولیکن احب الامور الیک اوسطها فی الحق؛ ⁽²⁸⁸⁾

و باید از کارها، آن را بیش تر دوست بداری که نه از حق بگذرد و نه فرو ماند.

آن حضرت در نامه ای به عمرو بن سلمه ارحبی، او را به رعایت اعتدال در رفتار با غیر مسلمانان تحت حکومتش فرمان داد و فرمود:

اما بعد، فان دهاقین اهل بلدک شکوا منک غلظه و قسوه، و احتقارا و جفوه. و نظرت فلم ارحم اهلا لان یدنوا لشرکهم، و لا ان یقصوا و یجفوا لعهدهم، فالبس لهم جلبابا من اللین تشوبه بطرف من الشده، وداول لهم بین القسوه و الرافه، و امزج لهم بین التقریب و الادناء، و الابعاد و الاقصاء. ان شاء الله. ⁽²⁸⁹⁾

پس از نام خدا و درود همانا دهقانان مرکز فرمانداریت، از خشونت و قساوت و تحقیر کردن مردم و سنگدلی تو شکایت کردند، من درباره آنها اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن یافتم.

زیرا که مشرکند و نه سزاوار قساوت و سنگدلی و بدرفتاری هستند زیرا که با ما هم پیمانند، پس در رفتار با آنان نرمی و درشتی را به هم آمیز؛ رفتاری توام با شدت و نرمش داشته باش، اعتدال و میانه روی را در نزدیک کردن یا دور نمودن رعایت کن.

آن حضرت ساختار دین را بر اساس اعتدال می داند و می فرماید:

الا و ان شرایع الدین واحده و سبله قاصده من اخذ بها لحق و غنم و من عنها ضل و ندم. ⁽²⁹⁰⁾

آگاه باشید که قوانین دین یکی است و راه های آن معتدل و مستقیم و نزدیک است، هر که بدان چنگ زند، به کاروان حق پیوندد و بهره مند شود و هر که از آن باز ایستد گمراه شود و پشیمان گردد.

آن حضرت اجرای عدالت را منوط به رعایت اعتدال می داند:

علیک بالقصد فی الامور، فمن عدل عن القصد جاز و من اخذ به عدل. (291)
بر تو باد به میانه روی در کار؛ زیرا هر که از میانه روی روی برگرداند، ستم کند و هر که بدان پایبند گردد، به عدالت رفتار کند.

افراط و تفریط، انسان را از حق دور می کند و به باطل و ستم آلوده می گردند.

علی علیه السلام درباره دوستان و دشمنان به دور از اعتدال خود، فرمود:

و سیهک فی صنفان : محب مفرط یذهب به الحب الی غیر الحق، و مبغض مفرط یذهب به البغض الی غیر الحق، و خیر الناس فی حالا النمط الاوسط فالزموه (292)

به زودی دو گروه نسبت به من هلاک می گردند، دوستی که افراط کند و به غیر حق کشانده شود، و دشمنی که در کینه توزی با من زیاده روی کرده به راه باطل درآید. بهترین مردم نسبت به من گروه میانه رو هستند، از آنها جدا نشوید. نیز در جای دیگر فرمود:

هلک فی رجلان : محب غال و مبغض قال؛ (293)

دو کس به خاطر من تباه شدند، دوستی که اندازه نگاه نداشت و دشمنی که بغض مرا در دل کاشت.

حضرت علی علیه السلام جایگاه خود را به عنوان یک انسان معتدل مطرح می کند و توصیه می کند که همه باید این میزان را توجه کنند:

نحن النمرقه الوسطی بها بلحق التالی و الیها یرجع الغالی؛⁽²⁹⁴⁾
 ما جایگاه میانه ایم، عقب افتادگان باید به ما ملحق شوند و تندروان، غلو
 کننده باید به سوی ما باز گردند.
 در دیوان منسوب به امام علی علیه السلام آمده است :
 نحن نوم النمط الاوسطا
 لسناکمن قصر او افراطا⁽²⁹⁵⁾
 ما شیوه میانه را می جوئیم، از آنان نیستیم که کوتاهی یا فزون کاری کنند.
 نیز آن حضرت فرمود:
 طریقنا القصد؛⁽²⁹⁶⁾ راه و روش ما میانه روی است.
 او که خود مظهر کمالات انسانی و نمونه اعلی انسان کامل است همه را به
 میانه روی و اعتدال فراخوانده است.
 باز فرمود: من اراد السلامه فعلیه بالقصد؛⁽²⁹⁷⁾
 هر که خواهان سلامت است، باید میانه روی پیشه کند.
 سلامت فکری و روحی و روانی، سلامت سیاسی و اجتماعی، سلامت مادی
 و اقتصادی همه در پرتو اعتدال و پرهیز از افراط و تفریط است یک مومن باید
 راه و رسمش میانه روی باشد.
 نیز فرمود: المومن سیرته القصد؛⁽²⁹⁸⁾ راه و رسم مومن میانه روی است.
 آن حضرت در توصیف رسول خدا فرمود:
 سیرته القصد و سنته الرشد و کلامه الفصل و حکمه العدل؛⁽²⁹⁹⁾
 راه و رسم او (رسول خدا معتدل و روش او صحیح و متین، و سخنانش
 روشنگر حق از باطل و حکمش عادلانه بود.

بنابراین بر همه - اعم از حکومت، حاکمان، کارگزاران و آحاد مردم - لازم است، با پیروی از سنت و سیره پیامبر اسلام ﷺ و علی عَلِيٍّ همواره در همه محورهای فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و عبادی از افراط و تفریط پرهیز نموده و اساس برنامه ها و تصمیم گیری ها و سیاست ها را بر پایه اعتدال و میانه روی تنظیم نموده تا بدین طریق راه راست و نجات را بیمائیم. حکومت باید در تمام سیاستها و عملکردها از این مرز خارج نشود و دستورات حکومتی خود را همانطوری که حضرت در نهج البلاغه به کارگزاران خود سفارش نموده بر اساس این اصل مهم قرار دهد. خصوصا در مسائل فرهنگی و تربیتی هرگونه زمینه های افراط و تفریط را از بین ببرد و بسترهای لازم را در جهت رعایت اصل اعتدال برای شکوفائی استعدادهای انسانی و تربیت دینی مهیا سازد.

7- حکومت و قضاوت

قضاوت یکی از ارکان حکومت اسلامی است و منصب قضا یکی از شوون ولایت و امامت است. حاکم اسلامی قضاوت را نصب می کند. یکی از وظایف مهم حکومت، قضاوت بین مردم است.

از رهگذر قضاوت عادلانه امنیت بر جامعه حکمفرما می گردد. مهم ترین پایه امنیت ملی، امنیت قضایی است، یعنی هر انسان مظلوم و ذی حق احساس کند دستگاهی وجود دارد که حق او را از ظالم و ستمگر می ستاند و ظالم و ستمگر همواره احساس ناامنی بکند که اگر با چنین دستگاهی روبه رو شود، سخت مورد تعقیب و کیفر قرار خواهد گرفت، بقاء و دوام یک حکومت به قوه قضائیه آن است؛ چون عدالت که اساس ملک و عامل بقای حکومت است و ظلم که عامل نابودی و ویرانی حکومت است، از این قوه برمی خیزد. خداوند به

انبیاء و اولیای الهی دستور می دهد که همواره قضاوت به حق و حکم به عدالت بکنید.

ان الله يامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل؛ (300)

همانا خداوند به شما امر می کند که امانت را به صاحبانش برگردانید و چون حاکم بین مردم شوید، داوری به عدالت کنید.

همچنین خطاب به پیامبر اسلام ﷺ می فرماید:

و ان حکمت فاحکم بینهم بالقسط ان الله یحب المقسطین؛ (301)

(ای رسول ما) اگر حکم کردی، میان آن ها به عدالت حکم کن، که خدا دوست می دارد آنان را که حکم به عدل می کنند.

وقتی حضرت داود بین دو نفر قضاوت بی تامل و سریع نمود، خداوند به او فرمود:

یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و لا تتبع الهوی. (302)

ای داود! ما تو را در روی زمین مقام خلافت و حکومت دادیم، تا میان خلق خدا به حق حکم کنی و هرگز هوای نفس را پیروی نکنی.

اسحاق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:

یا شریح قد جلست مجلسا لا یجلس الا نبی او وصی نبی او شقی. (303)

امیر المومنین به شریح قاضی گفت ای شریح! تو در جایگاهی (مسند قضاوت) نشسته ای که به جز پیغمبر و یا شخص شقی و فاجر، نمی نشیند.

اجرای احکام قصاص، حدود و دیات که موجب حیات و آرامش جامعه است، در اختیار حاکم اسلامی است. از امام صادق علیه السلام سوال شد: من یقیم الحدود؟ فقال علیه السلام: اقامه الحدود الی من الیه الحكم. ⁽³⁰⁴⁾ چه کسی حدود را اقامه می کند؟ آن حضرت فرمود: اقامه حدود به دست کسی است که حکم از آن اوست.

از علی علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود: الا یصلح الحكم و لا الحدود و لا الجمعه الا بالامام ⁽³⁰⁵⁾؛ حکم کردن و اجرای حدود و اقامه جمعه صحیح نیست، مگر به وسیله امام. چون امر قضاوت بسیار مهم است و نظام کشور اسلامی و حفظ حقوق آنان جز با تشکیلات قضایی امکان پذیر نیست، افرادی که متصدی این منصب می شوند، باید صلاحیت و اهلیت این کار را داشته باشند. امیر المومنین علیه السلام در نامه خویش به مالک اشتر، در مورد شرایط کسانی که می خواهد آنان را به قضاوت بگمارد، می نویسد:

در جای دیگر؛ خداوند می فرماید:

یا ایها الذین امنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله ولو علی انفسکم اوالو الدین و الا قریین، ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما، فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا، و ان تلوا او تعرضوا فان الله کان بما تعملون خبیرا. ⁽³⁰⁶⁾

ای اهل ایمان! نگهدار عدالت باشید و برای خدا گواهی دهید، هر چند بر ضرر خود یا پدر و مادر و خویشان شما باشد. برای هر کس که شهادت می دهید، چه غنی باشد چه فقیر، از هیچ یک طرفداری نکنید که خدا به رعایت حقوق آن ها سزاوارتر است. پس در قضاوت، پیروی هوای نفس نکنید، تا مبادا

از طریق حق عدول نمایید و اگر زبان را از شهادت به حق و عدالت بگردانید با نگره دارید همانا خدا به هر چه می کنید، آگاه است.

ثم اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک فی نفسک، ممن لا تضیق به الامور، و لا تمحکه الخصوم، و لا يتمادی فی الزله، و لا يحصر من الفیء الی الحق اذا عرفه، و لا تشرف نفسه علی طمع، و لا یکنفی بادنئی فهم دون اقصاه؛ و اوقفهم فی الشبهات، و آخذهم بالحجج، و اقلهم تبرما بمراجعه الخصم، و اصبرهم علی تکشف الامور، و اصرمهم عند اتضاح الحکم، ممن لا یزدهیه اطراء، و لا یتسمیله اغراء، و اولئک قليل.

ثم اکثر تعاهد قضائه، و افسح له فی البذل ما یزیل علتہ، و تقل معه حاجته الی الناس.

و اعطه من المنزله لیدیک ما لا یطمع فیہ غیره من خاصتک، لیامن بذلک اغتیال الرجال له عندک.

فانظر فی ذلک نظرا بلیغا، فان هذا الدین قد کان اسیرا فی ایدی الاشرار، یعمل فیہ بالهوی، و تطلب به الدنیا. (307)

سپس از میان مردم! برترین فرد نزد خود را برای قضاوت انتخاب کن، کسانی که مراجعه فراوان، آنها را به ستوه نیاورد، و برخورد مخالفان با یکدیگر او را خشمناک نسازد، در اشتباهاتش پافشاری نکنند، و بازگشت به حق پس از آگاهی برای او دشوار نباشد، طمع را از دل ریشه کن کند، و در شناخت مطالب با تحقیقی اندک رضایت ندهد و در شبهات از همه با احتیاطتر عمل کند، و در یافتن دلیل اصرار او از همه بیشتر باشد، و در مراجعه بیایی شاکیان خسته نشود، در کشف امور از همه شکیباتر، و پس از آشکار شدن حقیقت در فصل خصومت

از همه برنده تر باشد، کسی که ستایش فراوان او را فریب ندهد، و چرب زبانی او را منحرف نسازد و چنین کسانی بسیار اندکند!!

پس از انتخاب قاضی، هرچه بیشتر در قضاوت‌های او بیندیش، و آنقدر به او ببخش که نیازهای او برطرف گردد و به مردم نیازمند نباشد و از نظر مقام و منزلت آنقدر او را گرامی دار که نزدیکان و توبه نفوذ در او طمع نکنند، تا از توطئه آنان در نزد تو در امان باشد.

در دستوراتی که دادم نیک بنگر که همانا این دین در دست بدکاران گرفتار آمده بود، که با نام دین به هواپرستی پرداخته، و دنیای خود را به دست می آوردند.

علی علیه السلام در این جا به مسائل بسیار مهمی اشاره فرموده است. هم درباره ویژگیهای قاضی و هم رفع نیاز معیشتی قاضی، که احتیاج او سبب حکم به ناحق نگردد، و هم امنیت قاضی در نزد حاکم، دستگاه قضائی ما باید به اینگونه مسائل توجه لازم و ویژه ای داشته باشد، زیرا خوشبینی و حسن نظر یک ملت به حکومت به خوشبینی آن‌ها به دستگاه قضاء و عدالت برمی گردد و بدبینی و سوء ظن مردم به حکومت از بدبینی آن‌ها به دستگاه قضاء نشات می گیرد.

امام علی علیه السلام در مورد کسی که مسئولیت قضاوت را به عهده می گیرد، ولی صلاحیت آن را ندارد و از این رهگذر، تبعات و آثار منفی در جامعه به وجود می آید در یک خطبه مستقل و مفصل می فرماید:

ان ابغض الخلائق الی الله رجلان : رجل و کله الله الی نفسه؛ فهو جائر عن قصد السبیل، مشغوف بکلام بدعه، و دعاء ضلاله، فهو فتنه لمن افتتن به، ضال عن هدی من کان قبله، مضل لمن اقتدی به فی حیاته، و بعد وفاته، حمال خطایا غیره، رهن بخطیئته.

و رجل قمش جهلا، موضع فى جهال الامه، عاد فى اغباش الفتنه، عم بما فى عقد الهدنه؛ قد سماه اشياه الناس عالما وليس به، بكر فاستكثر من جمع؛ ما قل منه خير مما كثر، حتى اذا ارتوى من ماء آجن، و اكثر من غير طائل.

جلس بين الناس قاضيا ضامنا لتلخيص ما التبس على غيره، فان نزلت به احدى المبهمات هيا لها حشوا رثا من رايه، ثم قطع به فهو من ليس الشبهات هيا لها فى مثل نسج العنكبوت، لا يدري اصاب ام اخطا؛ فان اصاب خاف ان يكون قد اخطا، و ان اخطا رجا ان يكون قد اصاب.

جاهل خباط جهالات، عاش ركاب عشوات، لم يعرض على العلم بضرر قاطع، يذرو الروايات ذرو الريح الهشيم.

لا ملئى - والله - باصدار ما ورد عليه، و لا اهل لما قرظ به، لا يحسب العلم فى شىء مما انكره، ولا يرى ان من وراء ما بلغ مذهبا لغيره، و ان اظلم عليه امر اکتتم به لما يعلم من جهل نفسه، تصرخ من جور قضائه الدماء، و تعج منه المواريث.

الى الله اشكو من معشر يعيشون جهالا، و يموتون ضلالا، ليس فيهم سلعه ايور من الكتاب اذا تلى حق تلاوته، و لا سلطه انفق، بيعا و لا اعلى ثمننا من الكتاب اذا حرف عن مواضعه، و لا عندهم انكر من المعروف، و لا اعرف من المنكر! (308)

دشمن ترين آفريده ها، نزد خدا دو نفرند، مردى كه خدا او را بحال خود گذاشته، و از راه راست دور افتاده است، دل او شيفته بدعت، و مردم را گمراه کرده، به فتنه انگيزى مى کشاند، و راه رستگارى گذشتگان را گم کرده، و طرفداران خود و آيندگان را گمراه ساخته است، بار گناه ديگران را بر دوش كشيده و گرفتار زشتى هاى خود نيز مى باشد.

و مردی که مجهولاتی به هم بافته، و در میان انسانهای نادان امت، جایگاهی پیدا کرده است، در تاریکی های فتنه فرو رفته، و از مشاهده صلح و صفا کور است، آدم نماها او را عالم نامیدند که نیست، چیزی را بسیار جمع آوری می کند که اندک آن به از بسیار است، تا آن که از آب گندیده سیراب شود، و دانش و اطلاعات بیهوده فراهم آورد.

در میان مردم با نام قاضی به داوری می نشیند، و حل مشکلات دیگری را به عهده می گیرد، پس اگر مشکلی پیش آید، با حرف های پوچ و توخالی، و رای و نظر دروغین، آماده رفع آن می شود.

سپس اظهارات پوچ خود را باور می کند، عنکبوتی را می ماند که در شبها و بافته های تار خود چسبیده، نمی داند که درست حکم کرده با بر خطاست؟ اگر بر صواب باشد می ترسد که خطا کرده و اگر بر خطاست امید دارد که رای او درست باشد.

نادانی است که راه جهالت می پوید، کوری است که در تاریکی گمشده خود را می جوید، از روی علم و یقین سخن نمی گوید، روایات را بدون آگاهی نقل می کند، چون تندبادی که گیاهان خشک را بر باد دهد، روایات را زیر و رو می کند که بی حاصل است.

به خدا سوگند نه راه صدور حکم مشکلات را می داند و نه برای منصب قضاوت اهلیت دارد، آن چه را که نپذیرد علم به حساب نمی آورد، و جز راه و رسم خویش مذهبی را حق نمی داند، اگر حکمی را نداند آن را می پوشاند تا نادانی او آشکار نشود، خون بی گناهان از حکم ظالمانه او در جوشش، و فریاد میراث بر باد رفتگان بلند است.

به خدا شکایت می‌کنم از مردمی که در جهالت زندگی می‌کنند، و با گمراهی می‌میرند، در میان آنها، کالایی خوارتر از قرآن نیست، اگر آن را آنگونه که باید بخوانند و متاعی سودآورتر، گرانبهاتر از قرآن نیست اگر آن را تحریف کنند و در نزد آنان، چیزی زشت‌تر از معروف و نیکوتر از منکر نیست. البته روشن است که هشدارهای تکان دهنده آن حضرت مربوط به زمان حکومت اسلامی و متصدیان قضاوت در آن حکومت بود، نه قضاوت جور در حکومت‌های طاغوتی و ظلم. پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید:

ادروا الحدود عن المسلمین ما استطعتم، فان کان له مخرج فخلوا سبيله، فان الامام ان یخطی فی العفو خیر من ان یخطی ء فی العقوبه؛⁽³⁰⁹⁾

تا می‌توانید مجازات‌ها و حد‌ها را از مسلمانان دور کنید، و اگر راهی برای خلاصی او هست، او را رها کنید؛ چون امام اگر در عفو و گذشت خطا کند، بهتر از این است که در مجازات اشتباه کند.

انسجام نظام و سلامت حکومت و جامعه، در گرو سالم بودن تشکیلات قضایی و نیرومند بودن آن است، و این حاصل نمی‌گردد مگر با استقلال قاضی و برخوردار بودن او از توان و قدرت علمی، سیاسی و اقتصادی کامل، تا کسی در جذب او چشم طمع نبندد و تهدید و اجبار و التفات و محبت در وی کارگر نیفتد این مطلب در نامه حضرت علی علیه السلام به مالک اشتر که قبلاً ذکر شده، آمده است.

پس لازم است قاضی همواره در فکر و اراده مستقل و در موضع و تصمیم گیربهایش قوی و قاطع باشد و تحت تاثیر هیچ یک از قدرت‌های سیاسی و اقتصادی و غوغاسالاری‌ها و جنجال‌ها و هوچی‌گری‌ها قرار نگیرد، به همین جهت، قوه قضائیه را به عنوان یک قوه مستقل به شمار آورده‌اند، که تحت تاثیر

هیچ قوایی نباشند و بتواند سیطره خدا را بر همه مراتب قوه اجرائیه گسترش دهد.

و همه وزیران و استانداران و کارگزاران از آن حساب ببرند و چنانچه در تاریخ آمده شخص امیر المومنین علیه السلام نیز در زمان خلافت خویش با اینکه امام و حاکم جامعه اسلامی بود با طرف یهودی خود در جلسه قضاوت شریح، شرکت فرموده و این خود درس بزرگی است و بیانگر این نکته است که اگر قوه قضائیه از چنین قدرت و استقلالی برخوردار نباشد قدرتهای سیاسی و اقتصادی جامعه بر قاضی و تشکیلات قضایی سیطره می یابند. داستان شرکت علی علیه السلام در جلسه قضاوت با طرف یهودی بسیار جالب و شنیدنی است، در بحار الانوار این چنین ذکر شده است :

امام علی علیه السلام در ماجرای قضائی، همراه فردی یهودی نزد شریح حاضر شد آن حضرت فرمود: این زره زره من است و آن را نه فروخته ام و نه به کسی هدیه کرده ام

یهودی گفت : زره از آن من است و در دست من است.

شریح از امام علیه السلام بینه خواست، حضرت فرمود: قنبر و حسین علیه السلام شهادت می دهند که این زره مال من است.

شریح گفت : شهادت فرزند برای پدرش پذیرفته نیست، شهادت بنده نیز برای مولایش مورد قبول نیست، این ها هر دو طرف تو را می گیرند.

امیر المومنین علیه السلام فرمود:

وای به حال تو ای شریح، از چند جهت خطا کردی، اما یک جهت این که، من امام و پیشوای تو هستم و تو با اطاعت من، متدین به دین الهی هستی، و می دانی که من سخن باطل و بیهوده نمی گویم، ولی تو سخن مرا بیهوده و ادعای

مرا باطل می پنداری! آن گاه از من بینه خواستی، یک بنده و یکی از سروران
جوانان بهشت، طبق نظر من گواهی دادند، ولی شهادت آن دو را نپذیرفتی، آن
گاه ادعا می کنی که اینان در این قضیه به نفع خود شهادت می دهند! آن گاه
فرمود: من عقوبت تو را جز این نمی بینم که سه روز را در میان یهودیان به
قضاوت یگذرانی. او را بیرون ببرید.

شریح را به قبا بردند و سه روز در بین یهودیان ماند، آن گاه بازگشت. فرد
یهودی چون این ماجرا را شنید، گفت :

این امیر المومنین است که به نزد قاضی آمده و قاضی نیز علیه وی حکم
کرده است. سپس مسلمان شد، آن گاه گفت : بلی. این زره، زره شماس است در
جنگ صفین از شتر خاکستری رنگ شما به زمین افتاد و من آن را برداشتم. (310)
امام علی علیه السلام به عنوان حاکم، توصیه ها و سفارش هایی را به شریح قاضی
می کند که امروز برای قضاوت حکومت اسلامی و شیعیان آن حضرت درس
آموزنده ای است.

آن حضرت به شریح فرمود:

انظر الى اهل المعك و المطل و دفع حقوق الناس من اهل المقدره و اليسار
ممن يدلى باموال الناس الى الحكام، فخذ للناس بحقوقهم منهم و بع فيها العقار و
الديار. فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : مطل المسلم الموسر ظلم للمسلم. و
من لم يكن له عقار، ولا دار، و لا مال، فلا سبيل عليه، اعلم انه لا يحمل الناس
على الحق الا من ورعهم عن الباطل، ثم واس بين المسلمين بوجهك و مطلقك و
مجلسك حتى لا يطمع قريبك في حيفك و لا يياس عدوك من عدلك، و رد
اليمن على المدعى مع بينه، فان ذلك اجلى للعمى و اثبت في القضاء و اعلم ان
المسلمين عدول بعضهم على بعض الا مجلود في حد لم يتب منه او معروف

بشهاده زور او ضنین. و ایاک و التضجر و التاذى فى مجلس القضاء، الذى اوجب الله منه الاجر و يحسن فيه الذخر لمن قضى بالحق، و اعلم ان الصلح جائز بين المسلمين الا صلحا حرم حلالا او احل حراما، و اجعل لمن ادعى شهودا غيبا امدا بينهما بينهم فان احضرهم اخذت له بحقه و ان لم يحضرهم او جبت عليه القضييه. و ایاک ان تنفذ قضيه فى قصاص او حد من حدود الله او حق من حقوق المسلمين حتى تعرض ذلك على ان شاء الله و لا تقعد فى مجلس القضاء حتى تعلم. (311)

(ای شریح) در کار افراد بدحساب و آنان که برای پرداخت دیون خود مردم را دور سر می گردانند، قضاوت کن و از کسانی که قدرتمند و توان پرداخت حقوق مردم را دارند و برای جلب نظر فرمانروایان به آنان رشوه می دهند، حقوق مردم را باز پس گیر و برای وصول آن، املاک و مستغلات و خانه های آنان را به فروش برسان، که من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: به تاخیر انداختن دیون و حقوق مردم از سوی کسی که توان پرداخت آن را دارد، ستم به مسلمان دیگری است و اما کسی که املاک و خانه و هیچ گونه اموالی ندارد، راهی بر او نیست (نمی توان او را تحت فشار قرار داد) و بدان که هرگز مردم را به حق و انمی دارد، جز آنچه مردم را از باطل باز می دارد بنابراین قضاوت یکی از وظایف حکومت اسلامی است و منصب قضاوت یکی از شوون ولایت و حکومت است. حاکم اسلامی قضات را نصب می کند و قضات پایه های حاکمیت اسلام و حاکم اسلامی را تثبیت می کنند و قضاوت به عدالت از وظایف حکومت اسلامی و همچنین سبب دوام و بقاء حکومت اسلامی خواهد بود.

ضمیمه : نامه 53 نهج البلاغه

از آنجایی که نامه علی علیه السلام به مالک اشتر شامل دستور العمل های مهمی در قلمرو سیاست و حکومت می باشد و از طرفی، یکی از مهم ترین مرجع نوشتار ما نیز می باشد، متن نامه و ترجمه آن را ذکر می نمائیم.

نامه 53

کتابه للاشتر النخعی، لما ولاه علی مصر و اعمالها حین اضطرِب امر امیرها محمد بن ابی بکر، و هو اطول عهد کتبه و اجمعه للمحاسن.

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا ما امر به عبد الله على امير المؤمنين، مالك بن الحارث الاشتر في عهده اليه، حين ولاه مصر: جبایه خراجها، و جهاد عدوها و استصلاح اهلها، و عماره بلادها.

ترجمه نامه 53 سیاسی، اخلاقی، اقتصادی، نظامی، عبادی

(نامه به مالک اشتر، هنگامی که او را به فرمانداری مصر برگزید آن هنگام که اوضاع محمد بن ابی بکر متزلزل شد و از طولانی ترین نامه هاست که زیبایی های تمام نامه ها را دارد).

بنام خداوند، بخشنده و مهربان، این فرمان بنده خدا علی امیر مومنان، به مالک اشتر پسر حارث است، در عهدی که با او دارد، هنگامی که او را به فرمانداری مصر برمی گزیند تا خراج آن دیار را جمع آورد و با دشمنانش نبرد کند، کار مردم را اصلاح و شهرهای مصر را آباد سازد.

1- ضرورة بناء الذات

امرہ بتقوی الله، و ایثار طاعته، و اتباع ما امر به فی کتابه : من فرائضه و سننه، التي لا یسعد احد الا باتباعها، و لا یشقی الا مع جحودها و اضاعتها، و ان ینصر

الله سبحانه بقلبه و یده و لسانه؛ فانه جل اسمه، قد تکفل بنصر من نصره، و اعزاز من اعزه.

و امره ان یکسر نفسه من الشهوات، و یزعها عند الجمحات، فان النفس اماره بالسوء، الا ما رحم الله.

ثم اعلم يا مالک، انی قد وجهتک الی بلاد قد جرت علیها دول قبلک من عدل و جور، و ان الناس ینظرون من امورک فی مثل ما کنت تنظر فیہ من امور الولاہ قبلک، و یقولون فیک ما کنت تقول فیهم، و انما یستدل علی الصالحین بما یجری الله لهم علی السن عباده.

فلیکن احب الذخائر الیک ذخیره العمل الصالح، فاملک هواک، و شح بنفسک عما لا یحل لک، فان الشح بالنفس الانصاف منها فیما احبت او کرهت.

1- ضرورت خودسازی

او را به ترس از خدا فرمان می دهد و اینکه اطاعت خدا را بر دیگر کارها مقدم دارد و آن چه در کتاب خدا آمده، از واجبات و سنتها را پیروی کند. دستوراتی که جز با پیروی آن رستگار نخواهد شد و جز با نشناختن و ضایع کردن آن جنایتکار نخواهد گردید.

به او فرمان می دهد که خدا را با دل و دست و زبان یاری کند، زیرا خداوند پیروزی کسی را تضمین کند که او را یاری دهد و بزرگ دارد آن کس را که او را بزرگ شمارد.

و به او فرمان می دهد تا نفس خود را از پیروی آرزوها باز دارد، و به هنگام سرکشی رامش نماید، که همانا نفس همواره به بدی وامیدارد جز آن که خدا رحمت آورده. (312)

پس ای مالک بدان! من تو را به سوی شهرهایی فرستادم که پیش از تو دولتهای عادل یا ستمگری بر آن حکم راندند و مردم در کارهای تو چنان می نگرند که تو در کارهای حاکمان پیش از خود می نگری و درباره تو آن می گویند که تو نسبت به زمامداران گذشته می گویی و همانا نیکوکاران را به نام نیکی توان شناخت که خدا از آنان بر زبان بندگانش جاری ساخت.

پس نیکوترین اندوخته تو باید اعمال صالح و درست باشد هوای نفس را در اختیار گیر، و از آن چه حلال نیست، خویشتن داری کن، زیرا بخل ورزیدن به نفس خویش، آن است که در آن چه دوست دارد، یا برای او ناخوشایند است، راه انصاف پیمایی.

2- اخلاق القياده

و اشعر قلبك الرحمه للرعيه، و المحبه لهم و اللطف بهم، و لا تكونن عليهم سبعا ضاربا تغتنم اكلهم فانهم صنفان : اما اخ لك في الدين، او نظير لك في الخلق، يفرط منهم الزلل، و تعرض لهم العلل، و يوتى على ايديهم في العمد و الخطا، فاعطهم من عفوك و صفحك مثل الذي تحب و ترضى ان يعطيك الله من عفوه و صفحه.

فانك فوقهم ووالى الامر فوقك و الله فوق من ولاك! و قد استكفاف امرهم و ابتلاك بهم. و لا تنصين نفسك لحرب الله فانه لا يدلك بنقمته، و لا غنى بك عن عفوه و رحمته، و لا تندمن على عفوه، و لا تبجحن بعقوبه، و لا تسرعن الى بادره وجدت منها مندوحه، و لا تقولن : انى مومر امر فاطاع، فان ذلك ادغال فى القلب، و منهكه للدين، و تقرب من الغير.

و اذا احدث لك ما انت فيه من سلطانك ابهه او مخيله، فانظر الى عظم ملك الله فوقك، و قدرته منك على ما لا تقدر عليه من نفسك، فان ذلك يطامن اليك

من طماحک، و یکف عنک من غربک، و یفی ء الیک بما غرب عنک من عقلک!

2- اخلاق رهبری (روش برخورد با مردم)

مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده و با همه دوست و مهربان باش، مبدا هرگز چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دسته اند، دسته ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می باشند، اگر گناهی از آنان سر می زند، با علت‌هایی بر آنان عارض می شود، یا خواسته و ناخواسته، اشتباهی مرتکب می گردند، آنان را ببخشای و بر آنان آسان گیر، آن گونه که دوست داری خدا تو را ببخشد و بر تو آسان گیرد.

همانا تو از آنان برتر، و امام تو از تو برتر و خدا بر آن کس که تو را فرمانداری مصر داد والاتر است که انجام امور مردم مصر را به تو واگذارده و آنان را وسیله آزمودن تو قرار داده است، هرگز با خدا مستیز، که تو را از کیفر او نجاتی نیست، و از بخشش و رحمت او بی نیاز نخواهی بود، بر بخشش دیگران، پیشیمان مباش، و از کیفر کردن شادی مکن، و از خشمی که توانی از آن رها گردی شتاب نداشته باش، به مردم نگو به من فرمان دادند و من نیز فرمان می دهم باید اطاعت شود که این گونه خود بزرگ بینی دل را فاسد، و دین را پژمرده و موجب زوال نعمتهاست.

و اگر با مقام و قدرتی که داری، دچار تکبر یا خود بزرگ بینی شدی به بزرگی حکومت پروردگار که برتر از تو است بنگر، که تو را از آن سرکشی نجات می دهد، و تند روی تو را فرو می نشاند، و عقل و اندیشه ات را به جایگاه اصلی باز می گرداند.

3- التجنب من الغرور و الانانيه

اياك و مساماه الله في عظمته، و التشبه به في عظمته، و التشبه به في جبروته، فان الله يذل كل جبار، و يهين كل مختال.

انصف الله و انصف الناس من نفسك، و من خاصه اهلك، و من لك فيه هوى من رعيتك، فانك الا تفعل تظلم! و من ظلم عباد الله كان الله خصمه دون عباده، و من خاصمه الله ادحض حجه، و كان الله حربا حيت يزع او يتوب و ليس شىء ادعى الى تغيير نعمه الله و تعجيل نعمته من اقامه على ظلم، فان الله سميع دعوه المضطهدين، و هو للظالمين بالمرصاد.

3- پرهيز از غرور و خودپسندى

پرهيز که در بزرگی خود را همانند خداوند پنداری، و در شکوه خداوندی همانند او دانی، زیرا خداوند هر سرکشی را خوار می سازد، و هر خودپسندی را بی ارزش می کند.

با خدا و مردم و با خویشاوندان نزدیک و با افرادی از رعیت خود که آنان را دوست داری، انصاف را رعایت کن، که اگر چنین نکنی ستم روا داشتی، و کسی که به بندگان خدا ستم روا دارد خدا به جای بندگانش دشمن او خواهد بود، و آن را که خدا دشمن شود، دلیل او را نپذیرد، که با خدا سر جنگ دارد، تا آنگاه که باز گردد، تا توبه کند، و چیزی چون ستمکاری نعمت خدا را دگرگون نمی کند، و کیفر او را نزدیک نمی سازد، که خدا دعای ستمدیدگان را می شنود و در کمین ستمکاران است.

4- کیفیه جلب رضا العامه او رضا الخاصه

ولیکن احب الامور الیک او سظها فی الحق، و اعمها فی العدل، و اجمعها لرضی الرعیه، فان سخط العامه یجحف برضی الخاصه، و ان سخط الخاصه یغتفر مع رضی العامه.

و لیس احد من الرعیه اثقل علی الوالی موونه فی الرخاء، و اقل معونه له فی البلاء، و اکره للانصاف، و اسال بالالاحاف، و اقل شکرا عند الاعطاء، و ابطا عذرا عند المنع، و اضعف صبرا عند ملمات الدهر من اهل الخاصه. و انما عماد الدین، و جماع المسلمین، و العده للاعداء، العامه من الامه؛ فلیکن صغوک لهم، و میلک معهم.

4- مردم گرای، حق گرای

دوست داشتنی ترین چیزها در نزد تو در حق میانه ترین، و در عدل فراگیرترین، و در جلب خشنودی مردم گسترده ترین باشد، که همانا خشم عمومی مردم خشنودی خواص را از بین می برد، اما خشم خواص را خشنودی همگان بی اثر می کند.

خواص جامعه همواره بار سنگینی را بر حکومت تحمیل می کنند زیرا در روزگار سختی یاریشان کمتر، و در اجرای عدالت از همه ناراضی تر، و در خواسته هایشان پافشارتر، و در عطا و بخشش ها کم سپاس تر، و به هنگام منع خواسته ها دیر عذر پذیرتر، و در برابر مشکلات کم استقامت تر می باشند. در صورتی که ستون های استوار دین، و اجتماعات پرشور مسلمین، و نیروهای ذخیره دفاعی، عموم مردم می باشند، پس به آنها گرایش داشته و اشتیاق تو با آنان باشد.

5- ضروره حفظ السر

وليكن ابعء رعيتك منك، و اشناهم عندك، الطلبيهم لمعائب الناس؛ فان فى الناس عيوباً، الوالى احق من سترها، فلا تكشفن عما غاب عنك منها، فانما عليك تطهير ما ظهر لك، والله يحكم على ما غاب عنك، فاستر العوره ما استطعت يستر الله منك ما تحب ستره من رعيتك. اطلق عن الناس عقده كل حقد، و اقطع عنك سبب كل وتر، و تغاب عن كل ما لا يضح لك، و لا تعجلن الى تصديق ساع، فان الساعى غاش، و ان تشبهه بالناصحين.

5- ضرورت رازدارى

از رعيت، آنان كه عيب جوترند از خود دور كن، زيرا مردم عيوبى دارند كه والى در پنهان داشتن آن از همه سزاوارتر است، پس مبادا آن چه بر تو پنهان است آشكار گردانى، و آن چه كه هويداست بپوشانى، كه داورى در آن چه از تو پنهان است با خداى جهان مى باشد. پس چندان كه مى توانى زشت ها را بپوشان، تا آن را كه دوست دارى بر رعيت پوشيده ماند خدا بر تو ببوشاند، گره هر كينه اى را در مردم بگشاي، و رشته هر نوع دشمنى را قطع كن، و از آن چه كه در نظر روشن نيست كناره گير، در تصديق سخن چين شتاب مكن، زيرا سخن چين گرچه در لباس اندرز دهنده ظاهر مى شود اما خيانتكار است.

6- المشوره و مكانها الصحيح

و لا تدخلن فى مشورتك بخيلا يعدل عن الفضل، و يعدك الفقر، و لا جباناً يضعفك عن الامور.

و لا حريصاً يزين لك الشره بالجور، فان البخل و الجبن و الحرص غرائز شتى يجمعها سوء الظن بالله.

ان شر وزرائك من للاشرار قبلك وزيراً، و من شركهم في الاثام فلا يكونن لك بطانه، فانهم اعوان الاثمه، و اخوان الظلمه، و انت واجد منهم خير الخلف ممن له مثل آرائهم و نفاذهم، و ليس عليه مثل آصارهم و اوزارهم و آثامهم. ممن لم يعاون ظالما على ظلمه، و لا آثما على اثمه، اولئك اخف عليك موونه، و احسن لك معونه، و احنى عليك عطفاً، و اقل لغيرك الفاء، فاتخذ اولئك خاصه لخلواتك و حفلاتك، ثم ليكن آثرهم عندك اقولهم بمر الحق لك، و اقلهم مساعده فيما يكون منك مما كره الله لاوليائه، واقعا ذلك من هواك حيث وقع.

6- جایگاه صحیح مشورت

بخیل را در مشورت کردن، دخالت نده که تو را از نیکوکاری باز می دارد، و از تنگدستی می ترساند.

ترسو را در مشورت کردن دخالت نده که در انجام کارها روحیه تو را سست می کند.

حریص را در مشورت کردن دخالت نده که حرص را با ستمکاری در نظرت زینت می دهد. همانا بخل و ترس و حرص، غرائز گوناگونی هستند که ریشه آنها بدگمانی به خدای بزرگ است.

بدترین وزیران تو، کسی است که پیش از تو وزیر بدکاران بوده، و در گناهان آنان شرکت داشت. پس مبادا چنین افرادی محرم راز تو باشند، زیرا که آنان یاوران گناهکاران، و یاری دهندگان ستمکارانند، تو باید جانشینانی بهتر از آنان داشته باشی که قدرت فکری امثال آنها را داشته اما گناهان و کردار زشت آنها را نداشته باشند.

کسانی که ستمکاری را بر ستمی یاری نکرده و گناهکاری را در گناهی کمک نرسانده باشند، هزینه این گونه از افراد بر تو سبک تر، و یاریشان بهتر و مهربانیشان بیشتر، و دوستی آنان جز با تو کمتر است، آنان را از خواص، و دوستان نزدیک، و رازداران خود قرار ده، سپس از میان آنان افرادی را که در حق گویی از همه صریح ترند و در آن چه را که خدا برای دوستانش نمی پسندد تو را مددکار نباشند، انتخاب کن، چه خوشایند تو باشد یا ناخوشایند.

7- القیاده و الروابط الاجتماعیه

و الصق باهل الورع و الصدق؛ ثم رضهم علی الا یطروک و لا یبجحوک
بباطل لم تفعله، فان کثره الاطراء تحدث الزهو، و تدنی من العزه.

و لا یكونن المحسن و المسیء عندک بمنزله سواء، فان فی ذلک تزهیدا
لاهل الاحسان فی الاحسان، و تدریبا لاهل الاساءه علی الاساءه! و الزم کلا
منهم ما الزم نفسه.

و اعلم انه لیس شیء بادعی الی حسن ظن راع برعیته من احسانه الیه، و
تخفیفه الموونات علیهم، و ترک استکراهه ایاهم علی ما لیس قبلهم. فلیکن منک
فی ذلک امر یجتمع لک به حسن الظن برعیتک، فان حسن الظن یقطع عنک
نصبا طویلا، و ان احق من حسن ظنک به لمن حسن بلاوک عنده، و ان احق من
ساء ظنک به لمن ساء بلاوک عنده.

و لا تنقض سنه صالحه عمل بها صدور هذه الامه، و اجتمعت بها الالفه، و
صلحت علیها الرعیه، و لا تحدثن سنه تضر بشیء من ماضی تلک السنن،
فیكون الاجر لمن سنه، و الوزر علیک بما نقضت منها.

و اکثر مدارس العلماء، و مناقشه حکماء، فی تثبیت ما صلح علیه امر بلادک،
و اقامه ما استقام به الناس قبلک.

7- اصول روابط اجتماعی رهبران

تا می توانی با پرهیزکاران و راستگویان پیوند و آنان را چنان پرورش ده که تو را فراوان نستایند، و تو را برای اعمال زشتی که انجام نداده ای تشویق نکنند، که ستایش بی اندازه خودپسندی می آورد و انسان را به سرکشی وا می دارد. هرگز نیکوکار و بدکار در نظرت یکسان نباشند، زیرا نیکوکاران در نیکوکاری بی رغبت و بدکاران در بدکاری تشویق می گردند، پس هر کدام از آنان را بر اساس کردارشان پاداش ده.

بدان ای مالک! هیچ وسیله ای برای جلب اعتماد والی به رعیت بهتر از نیکوکاری به مردم و تخفیف مالیات، و عدم اجبار مردم به کاری که دوست ندارند، نمی باشد، پس در این راه آنقدر بکوش تا به وفاداری رعیت، خوشبین شوی، که این خوشبینی بار سنگین رنج آور مشکلات را از تو بر می دارد، پس به آنان که بیشتر احسان کردی بیشتر خوشبین باش، و به آنان که بدرفتاری نمودی بدگمان تر باش.

و آداب پسندیده ای را که بزرگان این امت به آن عمل کردند، و ملت اسلام با آن پیوند خورده و رعیت با آن اصلاح شدند، بر هم مزن، و آدابی که به سنتهای خوب گذشته زیان وارد می کند پدید نیآور، که پاداش برای آورنده سنت، و کیفر آن برای تو باشد که آنها را درهم شکستی.

با دانشمندان، فراوان گفتگو کن، و با حکیمان فراوان بحث کن، که مایه آبادانی و اصلاح شهرها، و برقراری نظم و قانونی است که در گذشته نیز وجود داشت.

8- التعرفه بالطبقات الاجتماعيه

و اعلم ان الرعيه طبقات لا يصلح بعضها الا ببعض، و لا غنى ببعضها عن بعض : فمنها جنود الله، و منها كتاب العامه و الخاصه، و منها قضاء العدل، و منها عمال الانصاف و الرفق، و منها اهل الجزيه و الخراج من اهل الذمه و مسلمه الناس، و منها التجار و اهل الصناعات و منها الطبقة السفلى من ذوى الحاجه و المسكنه، و كل قد سمي الله له سهمه، و وضع على حده فريضه فى كتابه او سنه نبيه ﷺ عهد امنه عندنا محفوظا.

فالجنود، باذن الله، حصون الرعيه، وزين الولاه، و عز الدين، و سبل الامن، و ليس تقوم الرعيه الا بهم. ثم لا قوام للجنود الا بما يخرج الله لهم من الخراج الذى يقوون به على جهاد عدوهم، و يعتمدون عليه فيما يصلحهم و يكون من وراء حاجتهم.

ثم لا قوام لهذين الصنفين الا بالصنف الثالث من القضاء و العمال و الكتاب، لما يحكمون من المعاهد، و يجمعون من المعاهد، و يجمعون من المنافع، و يوتمنون عليه من خواص الامور و عوامها.

و لا قوام لهم جميعا الا بالتجار و ذوى الصناعات، فيما يجتمعون عليه من مرافقهم، و يقيمونه من اسواقهم، و يكفونهم من الترفق بايديهم ما لا يبلغه رفق غيرهم، ثم الطبقة السفلى من اهل الحاجه و المسكنه الذين يحق رفقهم و معونتهم.

و فى الله لكل سعه، و لكل على الوالى حق بقدر ما يصلحه و ليس يخرج الوالى من حقيقه ما الزمه الله من ذلك الا بالاهتمام و الاستعانه بالله، و توطين نفسه على لزوم الحق، و الصبر عليه فيما خف عليه او ثقل.

8- شناخت اقشار گوناگون اجتماعی

ای مالک بدان! مردم از گروههای گوناگونی می باشند که اصلاح هر یک جز با دیگری امکان ندارد، و هیچ یک از گروهها از گروه دیگر بی نیاز نیست از آن قشرها، لشگریان خدا و نویسندگان عمومی و خصوصی، قضات دادگستر، کارگزاران عدل و نظم اجتماعی، جزیه دهندگان، پرداخت کنندگان مالیات، تجار و بازرگانان، صاحبان صنعت و پیشه وران، و طبقه پایین جامعه از نیازمندان و مستمندان می باشند، که برای هر یک خداوند سهمی مقرر داشته، و مقدار واجب آن را در قرآن یا سنت پیامبر ﷺ تعیین کرده که پیمانی از طرف خداست و نگهداری آن بر ما لازم است.

پس سپاهیان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعیت و زینت و وقار زمامداران، شکوه دین، و راههای تحقق امنیت کشورند، امور مردم جز با سپاهیان استوار نگردد، و پایداری سپاهیان جز به خراج و مالیات رعیت انجام نمی شود که با آن برای جهاد با دشمن تقویت گردند و برای اصلاح امور خویش به آن تکیه کنند و نیازمندیهای خود را برطرف سازند.

سپس سپاهیان و مردم، جز با گروه سوم نمی توانند پایدار باشند، و آن قضات، و کارگزاران دولت، و نویسندگان حکومتند، که قراردادها و معاملات، را استوار می کنند، و آن چه به سود مسلمانان است فراهم می آورند، و در کارهای عمومی و خصوصی مورد اعتمادند.

و گروههای یاد شده بدون بازرگانان، و صاحبان صنایع نمی توانند دوام بیاورند، زیرا آنان وسائل زندگی را فراهم می آورند، و در بازارها عرضه می کنند و بسیاری از وسایل زندگی را با دست می سازند که از توان دیگران خارج است.

قشر دیگر، طبقه پایین از نیازمندان و مستمندانند که باید به آنها بخشش و یاری کرد.

برای تمام اقشار گوناگون یاد شده در پیشگاه خدا گشایشی است، و همه آنان به مقداری که امورشان اصلاح شود بر زمامدار حقی مشخص دارند، و زمامدار از انجام آن چه خدا بر او واجب کرده است نمی تواند موفق باشد جز آن که تلاش فراوان نماید، و از خدا یاری بطلبد، و خود را برای انجام حق آماده سازد، و در همه کارها، آسان باشد یا دشوار، شکیبایی ورزد.

الاول - افضل العسکرین

فول من جنودک انصحهم فی نفسک لله و لرسوله و لامامک، و انقاهم جیبا، و افضلهم حلما، ممن یبیطی عن الغضب، و یستریح الی العذر، و یراف بالضعفاء، و ینبو علی الاقویاء، و ممن لا یشیره العنف، و لا یقعد به الضعف.

ثم الصق بذوی المروءات و الاحساب، و اهل البوتات الصالحه، و السوابق الحسنه؛ ثم اهل النجده و الشجاعه، و السخاء و السماحه؛ فانهم جماع من الکرم، و شعب من العرف. ثم تفقد من امورهم ما یتفقد الوالدان من ولدهما، و لا یتفاقم فی نفسک شیء قویتهم به، و لا تحقرن لطفًا تعاهدتهم به وان قل؛ فانه داعیه لهم الی بذل النصیحه لک، و حسن الظن بک، و لا تدع تفقد لطیف امورهم اتکالا علی جسیمها، فان للیسیر من لطفک موضعا ینتفعون به، و للجسیم موقعا لا یستغنون عنه.

ولیکن اثر رووس جندک عندک من واساهم فی معونتہ، و افضل علیهم من جدته، بما یسعهم و یسع من وراءهم من خلوف اهلهم، حتی یکون مهمهم هما واحدا فی جهاد العدو.

فان عطفك عليهم يعطف قلوبهم عليك، و ان افضل قره عين الولاة استقامه العدل في البلاد، و ظهور موده الرعيه و انه لا تظهر مودتهم الا بسلامه صدورهم، و لا تصح نصيحتهم الا بحيطتهم على ولاة الامور، و قله استتقال دولهم، و ترك استثناء، انقطاع مدتهم.

فافسخ في آمالهم، و واصل في حسن الثناء عليهم، و تعديد ما ابلى ذوو البلاء منهم؛ فان كثره الذكر لحسن افعالهم تهز الشجاع، و تحرص الناكل، ان شاء الله. ثم اعرف لكل امرى منهم ما ابلى، و لا تضمن بلاء امرى الى غيره، و لا تقصرن به دون غايه بلائه، و لا يدعونك شرف امرى الى ان تعظم من بلائه ما كان صغيرا، و لا ضعه امرى الى ان تستصغر من بلائه ما كان عظيما. و اردد الى الله و رسوله ما يضلحك من الخطوب، و يشتهه عليك من الامور؛ فقد قال الله تعالى لقوم احب ارشادهم :

يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم، فان تنازعتم في شىء فردوه الى الله و الرسول فالرد الى الله : الاخذ بمحكم كتابه، و الرد الى الرسول : الاخذ بسنته الجامعه غير المفرقه.

اول - سيماى نظاميان

برای فرماندهی سپاه کسی را برگزین که خیرخواهی او برای خدا و پیامبر ﷺ و امام تو بیشتر و دامن او پاک تر، شکیبایی او برتر باشد، از کسانی که دیر به خشم آید و عذرپذیرتر باشد و بر ناتوان رحمت آورد، و با قدرتمندان با قدرت برخورد نماید، درشتی او را به تجاوز نکشاند و ناتوانی او را از حرکت باز ندارد.

سپس در نظامیان با خانواده های ریشه دار دارای شخصیت حساب شده، خاندانی پارسا، دارای سوابقی نیکو و درخشان، که دلاور و سلحشور و بخشنده و بلند نظرند، روابط نزدیک برقرار کن، آنان همه بزرگواری را در خود جمع کرده، و نیکی ها را در خود گرد آورده اند، پس در کارهای آنان بگونه ای بیندیش که پدری مهربان درباره فرزندش می اندیشد، و مبادا آن چه را که آنان را نیرومند می کند در دیده ات بزرگ جلوه کند و نیکوکاری تو نسبت به آنان هر چند اندک باشد را خوار مپندار، زیرا نیکی آنان را به خیرخواهی تو خواند، و گمانشان را نسبت به تو نیکو گرداند، و رسیدگی به امور کوچک آنان را به اعتماد رسیدگی به کارهای بزرگشان وامگذار، زیرا نیکی اندک تو را جایگاهی است که از آن سود می برند، و نیکی های بزرگ تو را جایی است که از آن بی نیاز نیستند.

برگزیده ترین فرماندهان سپاه تو کسی باشد که از همه بیشتر به سربازان کمک رساند، و از امکانات مالی خود بیشتر در اختیارشان گذارد، به اندازه ای که خانواده هایشان در پشت جبهه و خودشان در آسایش کامل باشند، تا در نبرد با دشمن، سربازان اسلام تنها به یک چیز بیندیشند.

همانا مهربانی تو نسبت به سربازان، دلهایشان را به تو می کشاند، و همانا روشنی چشم زمامداران برقراری عدل در شهرها و آشکار شدن محبت مردم نسبت به والی است، که محبت دلهای رعیت جز با پاکی قلبها پدید نمی آید و خیرخواهی آنان زمانی است که با رغبت و شوق پیرامون والی را گرفته، و حکومت بار سنگینی را بر دوش رعیت نگذاشته باشد و طولانی شدن مدت زمامداری بر ملت ناگوار نباشد.

پس آرزوهای سپاهیان را برآور، و همواره از آنان ستایش کن، و کارهای مهمی که انجام داده اند بر شمار، زیرا یادآوری کارهای ارزشمند آنان، شجاعان را برمی انگیزاند، ترسوها را به تلاش وامی دارد، ان شاء الله.

و در یک ارزشیابی دقیق، رنج و زحمات هر یک از آنان را شناسایی کن، و هرگز تلاش و رنج کسی را به حساب دیگری مگذار، و ارزش خدمت او را ناچیز مشمار، تا شرافت و بزرگی کسی موجب نگردد که کار کوچکش را بزرگ بشماری، یا گمنامی کسی باعث شود که کار بزرگ او را ناچیز بدانی، مشکلاتی که در احکام نظامیان برای تو پدید می آید، و اموری که برای تو شبهه ناکند، به خدا و رسول خدا ﷺ بازگردان، زیرا خدا برای مردمی که علاقه داشت هدایتشان کند فرمود:

ای کسانی که ایمان آوردید، از خدا و رسول و امامانی که از شما هستند اطاعت کنید، و اگر در چیزی نزاع دارید، آن را به خدا و رسولش بازگردانید

(313)

پس بازگرداندن چیزی به خدا یعنی عمل کردن به قرآن، و باز گرداندن به پیامبر ﷺ یعنی عمل کردن به سنت او که وحدت بخش است، نه عامل پراکندگی.

الثانی - افضل القضاء

ثم اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک فی نفسک، ممن لا تضیق به الامور، و لا تمحکه الخصوم، و لا يتمادی فی الزله، و لا يحصر من الفیء الی الحق اذا عرفه، و لا تشرف نفسه علی طمع، و لا یکتفی بادی فهم دون اقصاه؛ و اوقفهم فی الشبهات، و آخذهم بالحجج، و اقلهم تبرما بمراجعة الخصم، و اصبرهم علی تکشف الامور، و اصرمهم عند اتضاح الحکم، ممن لا یزدهیه اطراء، و لا یستمیلہ اغراء، و اولئک قليل.

ثم اكثر تعاهد قضائه، و افسح له في البذل ما يزيل علته، و تقل معه حاجته الى الناسلام واعطه من المنزله لديق ما لا يطمع فيه غيره من خاصتك، ليامن بذلك اغتيال الرجال له عندك.

فانظر في ذلك نظرا بليغا، فان هذا الدين قد كان اسيرا في ايدي الاشرار، يعمل فيه بالهوى، و تطلب به الدنيا.

دوم - سيمای قضات و داوران

سپس از میان مردم! برترین فرد نزد خود را برای قضاوت انتخاب کن، کسانی که مراجعه فراوان، آنها را به ستوه نیاورد و برخورد مخالفان با یکدیگر او را خشمناک نسازد، در اشتباهاتش پافشاری نکند و بازگشت به حق پس از آگاهی برای او دشوار نباشد، طمع را از دل ریشه کن کند، و در شناخت مطالب با تحقیقی اندک رضایت ندهد، و در شبهات از همه با احتیاطتر عمل کند، و در یافتن دلیل اصرار او از همه بیشتر باشد، و در مراجعه پیاپی شاکیان خسته نشود، در کشف امور از همه شکیباتر، و پس از آشکار شدن حقیقت در فصل خصومت از همه برنده تر باشد، کسی که ستایش فراوان او را فریب ندهد، و چرب زبانی او را منحرف نسازد و چنین کسانی بسیار اندکند!!

پس از انتخاب قاضی، هرچه بیشتر در قضاوتهای او بیندیش، و آنقدر به او ببخش که نیازهای او برطرف گردد، و به مردم نیازمند نباشد، و از نظر مقام و منزلت آنقدر او را گرامی دار که نزدیکان توبه نفوذ در او طمع نکنند، تا از توطئه آنان در نزد تو در امان باشد.

در دستوراتی که دادم نیک بنگر که همانا این دین در دست بدکاران گرفتار آمده بود، که با نام دین به هواپرستی پرداخته، و دنیای خود را به دست می آوردند.

الثالث - افضل المسوولين

ثم انظر في امور عمالك فاستعملهم اختبارا، و لا تولهم محاباه و اثره، فانهما جماع من شعب الجور و الخيانه.

و توخ منهم اهل التجربه و الحياء، من اهل البيوتات الصالحه، و القدم في الاسلام المتقدمه، فانهم اكرم اخلاقا، و اصح اعراضا، و اقل في المطاعم اشراقا، و ابلغ في عواقب الامور نظرا.

ثم اسبغ عليهم الارزاق، فان ذلك قوه لهم على استصلاح انفسهم و غنى لهم عن تناول ما تحت ايديهم، و حجه عليهم ان خالفوا امرك انو ثلموا امانتك، ثم تفقد اعمالهم و ابعث العيون من اهل الصدق و الوفاء عليهم فان تعاهدك في السر لامورهم حدوه لهم على استعمال الامانه، و الرفق بالرعيه.

و تحفظ من الاعوان؛ فان احد منهم بسط يده الى خيانه اجتمعت بها عليه عندك اخبار عيونك، اكتفيت بذلك شاهدا، فبسطت عليه العقوبه في بدنه، و اخذته بما اصاب من عمله، ثم نصبته بمقام المذله، و وسمته بالخيانه، و قلدته عار التهمه.

سوم - سيمای کارگزاران دولتی

سپس در امور کارمندان بیندیش و پس از آزمایش به کارشان بگمار و با میل شخصی و بدون مشورت با دیگران آنان را به کارهای مختلف و ادار نکن، زیرا نوعی ستمگری و خیانت است.

کارگزاران دولتی را از میان مردمی با تجربه و با حیا از خاندانهای پاکیزه و با تقوی که در مسلمانی سابقه درخشانی دارند انتخاب کن، زیرا اخلاق آنان گرامی تر و آبرویشان محفوظتر و طمع ورزیشان کمتر، و آینده نگری آنان بیشتر است.

سپس روزی فراوان بر آنان ارزانی دار، که با گرفتن حقوق کافی در اصلاح خود بیشتر می کوشند و با بی نیازی دست به اموال بیت المال نمی زنند و اتمام حجتی است بر آنان اگر فرمانت را نپذیرد یا در امانت تو خیانت کنند سپس رفتار کارگزاران را بررسی کن و جاسوسی راستگو و وفا پیشه بر آنان بگمار که مراقبت و بازرسی پنهانی تو از کار آنان سبب امانت داری و مهربانی با رعیت خواهد بود.

و از همکاران نزدیکت سخت مراقبت کن و اگر یکی از آنان دست به خیانت زد و گزارش جاسوسان تو هم آن خیانت را تایید کرد به همین مقدار گواهی قناعت کرده و او را با تازیانه کیفر کن و آن چه از اموال که در اختیار دارد از او پس گیر، سپس او را خواردار و خیانتکار بشمار و طوق بدنامی به گردنش بیافکن.

الرابع - صفات الدافعين للزكاه

و تفقد امر الخراج بما يصلح اهله، فان في صلاحه و صلاحهم صلاحا لمن سواهم، و لا صلاح لمن سواهم الا بهم، لان الناس كلهم عيال على الخراج و اهله وليكن نظرك في عماره الارض ابلغ من نظرك في استجلاب الخراج لان ذلك لا يدرك الا بالعماره؛ و من طلب الخراج بغير عماره اخرج البلاد و اهلك العباد، و لم يستقم امره الا قليلا.

فان شكوا ثقلا او عله، او انقطاع شرب او باله، او احواله ارض اغتموها غرق، او اجحف بها عطش، خفقت عنهم بما ترجو ان يصلح به امرهم؛ و لا يثقلن عليك شيء خففت به المومنه عنهم، فانه ذخر يعودون به عليك في عماره بلادك، و تزيين ولايتك، مع استجلابك حسن ثنائهم، و تبجحك باستفاضه العدل فيهم، معتمدا فضل قوتهم، بما ذخرت عندهم من اجمامك لهم، و التقه منهم

بما عودتھم من عدلک علیہم ورفقک بہم، فریما حدث من الامور ما اذا عولت
فیہ علیہم من بعد احتملوہ طیبہ انفسہم بہ؛ فان العمران محتمل ما حملتہ.
و انما یوتی خراب الارض من اعواز اهلہا و انما یعوز اهلہا لاشراف انفس
الولاء علی الجمع، و سوء ظنہم بالبقاء و قله انتفاعہم بالعبر.

چہارم - سیمای مالیات دہندگان

مالیات و بیت المال را بگونه ای واریسی کن کہ صلاح مالیات دہندگان باشد،
زیرا بہبودی مالیات و مالیات دہندگان، عامل اصلاح امور دیگر اقشار جامعہ
می باشد، و تا امور مالیات دہندگان اصلاح نشود کار دیگران نیز سامان نخواهد
گرفت زیرا ہمہ مردم نان خور مالیات و مالیات دہندگانند، باید تلاش تو در
آبادانی زمین بیشتر از جمع آوری خراج باشد کہ خراج جز با آبادانی فراہم
نمی گردد و آن کس کہ بخواهد خراج را بدون آبادانی مزارع بہ دست آورد،
شہرہا را خراب و بندگان خدا را نابود و حکومتش جز اندک مدتی دوام نیاورد.
پس اگر مردم شکایت کردند، از سنگینی مالیات، یا آفت زدگی، یا خشک
شدن آب چشمہ ہا، یا کمی باران، یا خراب شدن زمین در سیلاب ہا، یا
خشکسالی، در گرفتن مالیت بہ میزانی تخفیف دہ تا امورشان سامان گیرد و
ہرگز تخفیف دادن در خراج تو را نگران نسازد زیرا آن، اندوختہ ای است کہ
در آبادانی شہرہای تو و آراستن ولایتہای تو نقش دارد و رعیت و را می
ستایند، و تو از گسترش عدالت میان مردم خشنود خواهی شد و بہ افزایش
قوت آنان تکیہ خواهی کرد، بدانچہ در نزدشان اندوختی و بہ آنان بخشیدی و
با گسترش عدالت در بین مردم و مہربانی با رعیت، بہ آنان اطمینان خواهی
داشت، آنگاہ اگر در آیندہ کاری پیش آید، و بہ عہدہ شان بگذاری، با شادمانی
خواہند پذیرفت زیرا عمران و آبادی قدرت تحمل مردم را زیاد می کند.

همانا ویرانی زمین به جهت تنگدستی کشاورزان است و تنگدستی کشاورزان، به جهت غارت اموال از طرف زمامدارانی است که به آینده حکومتشان اعتماد ندارند و از تاریخ گذشتگان عبرت نمی گیرند.

الخامس - افضل الكتاب

ثم انظر في حال كتابك، فاول على امورك خيرهم، و اخص رسائلك التي تدخل فيها مكائدك و اسرارك باجمعهم لوجوه صالح الاخلاق ممن لا تبطره الكرامه، فيجترى بها عليك في خلاف لك بحضرة ملا و لا تقصر به الغفله عن ايراد مكاتبات عمالك عليك، و اصدار جواباتها على الصواب عنك، فيما ياخذ لك و يعطى منك، و لا يضعف عقدا اعتقده لك، و لا يعجز عن اطلاق ما عقد عليك، و لا يجهل مبلغ قدر نفسه في الامور، فان الجاهل بقدر نفسه يكون بقدر غيره اجهل.

ثم لا يكن اختيارك اياهم على فراستك و استنامتك و حسن الظن منك، فان الرجال يتعرضون لفراسات الولاة بتصنعهم و حسن خدمتهم و ليس وراء ذلك من النصيحة و الامانه شيء.

ولكن اخترهم بما ولوا للصالحين قبلك، فاعمد لاحسنهم كان في العامه اثرا، و اعرفهم بالامانه وجهها، فان ذلك دليل على نصيحتك لله و لمن وليت امره. و اجعل لراس كل امر من امورك راسا منهم، لا يقهره كبيرها، و لا يتشتت عليه كثيرها، و مهما كان في كتابك من عيب فتغايبت عنه الزمته.

ينجم - سيمای نویسندگان و منشیان

سپس در امور نویسندگان و منشیان به درستی بیندیش، و کارهایت را به بهترین آنان واگذار، و نامه های محرمانه، که در بردارنده سیاستها و اسرار تو است، از میان نویسندگان به کسی اختصاص ده که صالح تر از دیگران باشد،

کسی که گرامی داشتن او را به سرکشی و تجاوز نکشاند تا در حضور دیگران با تو مخالفت کند، و در رساندن نامه کارگزارانت به تو یا رساندن پاسخهای تو به آنان کوتاهی نکند، و در آن چه برای تو می ستاند یا از طرف تو به آنان تحویل می دهد فراموشکار نباشد و در تنظیم هیچ قراردادی سستی نورزد و در بر هم زدن قراردادی که به زبان توست کوتاهی نکند و منزلت و قدر خویش را بشناسد همانا آن که از شناخت قدر خویش عاجز باشد، در شناخت قدر دیگران جاهل تر است.

مبادا در گزینش نویسندگان و منشیان بر تیزهوشی و اطمینان شخصی و خوش باوری خود تکیه نمایی، زیرا افراد زیرک با ظاهر سازی و خوش خدمتی، نظر زمامداران را به خود جلب می نمایند، که در پس این ظاهر سازی ها، نه خیرخواهی وجود دارد، و نه از امانت داری نشانی یافت می شود.

لکن آنها را با خدماتی که برای زمامداران شایسته و پیشین انجام داده اند بیازمای، به کاتبان و نویسندگانی اعتماد داشته باش که در میان مردم آثاری نیکو گذاشته، و به امانتداری از همه مشهورترند، که چنین انتخاب درستی نشان دهنده خیرخواهی تو برای خدا، و مردمی است که حاکم آنانی.

برای هر یک از کارهایت سرپرستی برگزین که بزرگی کار بر او چیرگی نیابد و فراوانی کار او را درمانده نسازد، و بدان که هرگاه در کار نویسندگان و منشیان تو کمبودی وجود داشته باشد که تو بی خبر باشی خطرات آن دامنگیر تو خواهد بود.

السادس - التجار و اصحاب الصنائع

ثم استوص بالتجار و ذوی الصناعات، و اوص بهم خیرا: المقیم منهم و المضطرب بماله، و المترفق ببذنه، فانهم مواد المنافع، و اسباب المرافق، و جلائها

من المباعده و المطارح، فی برک و بحرک، و سهلک و جبلک، و حیث لا یلتثم الناس لمواضعها، و لا یجتروون علیها، فانهم سلم لا تخاف بائقته، و صلح لا تخشی غائلته، و تعفقد امورهم بحضرتک و فی حواشی بلادک.

و اعلم - مع ذلک - ان فی کثیر منهم ضیقا فاحشا و شحا قبیحا، و احتکارا للمنافع، و تحکما فی البیاعات، و ذلک باب مضره للعامه، و عیب علی الولاه. فانمع من الاحتکار، فان رسول الله ﷺ منع منه، ولیکن البیع بیعا سمحا: بموازین عدل، و اسعار لا تجحف بالفریقین من البائع و المبتاع فمن قارف حکره بعد نهیک ایاه فنکل به، و عاقبه فی غیر اسراف.

ششم - سیمای بازرگانان و صاحبان صنایع

سپس سفارش مرا به بازرگانان و صاحبان پذیر، و آنها را به نیکوکاری سفارش کن، بازرگانی که در شهر ساکنند، یا آنان که همواره در سیر و کوچ کردن می باشند و بازرگانی که با نیروی جسمانی کار می کنند، چرا که آنان منابع اصلی منفعت و پدید آورندگان وسایل زندگی و آسایش و آورندگان وسایل زندگی از نقاط دوردست و دشوار می باشند، از بیابانها و دریاها و دشتهای و کوهستانها، جاهای سختی که مردم در آن اجتماع نمی کنند، یا برای رفتن به آنجاها شجاعت ندارند.

بازرگانان مردمی آرامند، و از ستیزه جویی آنان ترسی وجود نخواهد داشت، مردمی آشتی طلبند که فتنه انگیزی ندارند، در کار آنها بیندیش چه در شهری باشند که تو به سر میبری، یا در شهرهای دیگر، با توجه به آن چه که تذکر دادم.

این را هم بدان که در میان بازرگانان هستند کسانی که تنگ نظر و بد معامله و بخیل و احتکار کننده اند، که تنها با زورگویی به سود خود می اندیشند، و کالا

را به هر قیمتی که می خواهند می فروشند، که این سودجویی و گران فروشی برای همه افراد جامعه زیانبار و عیب بزرگی بر زمامدار است.

پس از احتکار کالا جلوگیری کن، که رسول خدا ﷺ از آن جلوگیری می کرد، باید خرید و فروش در جامعه اسلامی، به سادگی و با موازین عدالت انجام گیرد، با نرخهایی که بر فروشنده و خریدار زیانی نرساند، اما در کیفر او اسراف نکن.

السابع - المحرومون

ثم الله الله في الطبقة السفلى من الذين لا حيله لهم، من المساكين و المحتاجين و اهل البوسى و الزمنى، فان في هذه الطبقة قانعا و معترا، و احفظ الله ما استحفظك من حقه فيهم، و اجعل لهم قسما من بيت مالك، و قسما من غلات صوافى الاسلام في كل بلد، فان للاقصى منهم مثل الذى للادنى، و كل قد استرعيت حقه.

فلا يشغلنك عنهم بطر، فانك لا تعذر بتضييعك التافه لاحكامك الكثير المهم، فلا تشخص همك عنهم، و لا تصعر خدك لهم، و تفقد امور من لا يصل اليك منهم ممن تفتحمه العيون، و تحقره الرجال.

ففرغ لائق ثقتك من اهل الخشيه و التواضع، فليرفع اليك امورهم، ثم اعمل فيهم بالاعذار الى الله يوم تلقاه، فان هولاء من بين الرعيه احوج الى الانصاف من غيرهم و كل فاعذر الى الله في تاديه حقه اليه.

و تعهد اهل اليتيم و ذوى الرفه في السن ممن لا حيله له، و لا ينصب للمساله نفسه، و ذلك على الولاه ثقيل، و الحق كله ثقيل؛ و قد يخففه الله على اقوام طلبوا العاقبه فصبروا انفسهم، و وثقوا بصدق موعود الله لهم.

و اجعل لذوی الحاجات منک قسما تفرغ لهم فيه شخصک، و تجلس لهم مجلسا عاما فتتواضع فيه لله الذی خلقک، و تقعد عنهم جندک و اعوانک من احراسک و شرطک، حتی یکلمک متکلمهم غیر متنتع، فانی سمعت رسول الله ﷺ يقول فی غیر موطن.

لن تقدس امه لا یوخذ للضعیف فیها حقہ من القوی غیر متنتع.
ثم احتمال الخرق منهم و العی، ونح عنهم الضیق و الانف یبسط الله علیک بذلک اکناف رحمته، و یوجب لک ثواب طاعته، واعط ما اعطیت هنیئا، و امنع فی اجمال و اعدارا!

هفتم - سیمای محرومان و مستضعفان

سپس خدا را! خدا را! در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه که هیچ چاره ای ندارند، از زمین گیران، نیازمندان، گرفتاران، دردمندان، همانا در این طبقه محروم گروهی خویشتن داری نموده و گروهی به گدایی دست نیاز بر می دارند، پس برای خدا پاسدار حقی باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است، بخشی از بیت المال، و بخشی از غله های زمینهای غنیمتی اسلام را در هر شهری به طبقات پایین اختصاص ده، زیرا برای دورترین مسلمانان همانند نزدیکترینشان سهمی مساوی وجود دارد و تو مسئول رعایت آن می باشی.
مبادا سرمستی حکومت تو را از رسیدگی به آنان باز دارد، که هرگز انجام کارهای فراوان و مهم عذری برای ترک مسوولیت های کوچک تر نخواهد بود، همواره در فکر مشکلات آنان باش، و از آنان روی بر مگردان، به ویژه امور کسانی را از آنان بیشتر رسیدگی کن که از کوچکی به چشم نمی آیند و دیگران آنان را کوچک می شمارند و کمتر به تو دسترسی دارند.

برای این گروه از افراد مورد اطمینان خود که خدا ترس و فروتنند انتخاب کن، تا پیرامونشان تحقیق و مسائل آنان را به تو گزارش کنند. سپس در رفع مشکلاتشان بگونه ای عمل کن که در پیشگاه خدا عذری داشته باشی، زیرا این گروه در میان رعیت بیشتر از دیگران به عدالت نیازمندند، و حق آنان را بگونه ای پرداز که در نزد خدا معذور باشی، از یتیمان خردسال، و پیران سالخورده، که راه چاره ای ندارند، و دست نیاز بر نمی دارند، پیوسته دلجویی کن که مسوولیتی سنگین بر دوش زمامداران است. اگر چه حق، تمامش سنگین است اما خدا آن را بر مردمی آسان می کند که آخرت می طلبند، نفس را به شکیبایی وامی دارند و به وعده های پروردگار اطمینان دارند.

پس بخشی از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند، تا شخصا به امور آنان رسیدگی نمایی و در مجلس عمومی با آنان بنشین و در برابر خدایی که تو را آفریده فروتن باش و سربازان و یاران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور کن تا سخنگوی آنان بدون اضطراب در سخن گفتن با تو گفتگو کند، من از رسول خدا ﷺ بارها شنیدم که می فرمود:

ملتی که حق ناتوان را از زورمندان بی اضطراب و بهانه ای باز نستاند رستگار نخواهد شد.

پس درستی و سخنان ناهموار آنان را بر خود هموار کن و تنگ خوبی و خود بزرگ بینی را از خود دور ساز تا خدا درهای رحمت خود را به روی تو بگشاید، و تو را پاداش اطاعت ببخشد، آن چه به مردم می بخشی بر تو گوارا باشد، و اگر چیزی را از کسی باز می داری با مهربانی و پوزش خواهی همراه باشد.

9- الاخلاق الخاصه للوالى

ثم امور من امورك لا بدلك من مباشرتها: منها اجابه عمالك بما يعيا عنه كتابك، و منها اصدار حاجات الناس يوم ورودها عليك بما تخرج به صدور اعوانك، و امض لكل يوم عمله، فان لكل يوم ما فيه.

و اجعل لنفسك فيما بينك و بين الله افضل تلك المواقيت، و اجزل تلك الاقسام، و ان كانت كلها لله اذا صلحت فيها النيه، و سلمت منها الرعيه.

وليكن فى خاصه ما تخلص به لله دينك : اقامه فرائضه التى هى له خاصه، فاعط الله من بدنك فى ليلك و نهارك، ووف ما تقربت به الى الله من ذلك املا غير مثلوم و لا منقوص، بالغا من بدنك ما بلغ.

و اذا قمت فى صلاتك للناس، فلا تكونن منفرا و لا مضيعا، فان فى الناس من به العله و له الحاجه، و قد سالت رسول الله ﷺ حين وجهنى الى اليمن كيف اصلى بهم؟ فقال :

صل بهم كصلاه اضعفهم و كن بالمومنين رحيمًا.

و اما بعد تطولن احتجاجك عن رعيتك، فان احتجاج الولاه عن الرعيه شعبه من الضيق، و قله علم بالامور؛ و الاحتجاج منهم يقطع عنهم علم ما احتجباوا دونه فيصغر عندهم الكبير، و يعظم الصغير، و يقبح الحسن، و يحسن القبيح، و يشاب الحق بالباطل.

و انما الوالى بشر لا يعرف ما توارى عنه الناس به من الامور، و ليست على الحق سمات تعرف بها ضروب الصدق من الكذب، و انما انت احد رجلين : اما امرو سخت نفسك بالبذل فى الحق، فقيم احتجاجك من واجب حق تعطيه، او فعل كريم تسديه!

او مبتلی بالمنع، فما اسرع كف الناس عن مسالتك اذا ايسوا من بذلك! مع ان اكثر حاجات الناس اليك مما لا موونه فيه عليك، من شكاه مظلمه، او طلب انصاف في معامله.

9- اخلاق اختصاصی رهبری

بخشی از کارها بگونه ای است که خود باید انجام دهی، مانند پاسخ دادن به کارگزاران دولتی، در آنجا که منشیان تو از پاسخ دادن به آنها درمانده اند و دیگر، برآوردن نیاز مردم در همان روزی که به تو عرضه می دارند و یارانت در رفع نیاز آنان ناتوانند، کار هر روز را در همان روز انجام ده زیرا هر روزی، کاری مخصوص به خود دارد.

نیکوترین وقت ها و بهترین ساعات شب و روزت را برای خود و خدای خود انتخاب کن، اگر چه همه وقت برای خداست، آنگاه که نیت درست و رعیت در آسایش قرار داشته باشد.

از کارهایی که به خدا اختصاص دارد و باید با اخلاص انجام دهی، انجام واجباتی است که ویژه پروردگار است، پس در بخشی از شب و روز، تن را به پرستش خدا اختصاص ده، و آن چه تو را به خدا نزدیک می کند بی عیب و نقصانی انجام ده، اگر چه دچار خستگی جسم شوی.

هنگامی که نماز به جماعت می خوانی، نه با طولانی کردن نماز مردم را بیراکنی و نه آن که آن را تباه سازی، زیرا در میان مردم، بیمار یا صاحب حاجتی وجود دارد، آنگاه که پیامبر اسلام ﷺ مرا به یمن فرستاد از او پرسیدم با مردم چگونه نماز بخوانم؟ فرمود:

در حد توان ناتوانان نماز بگذار و بر مومنان مهربان باش.

هیچگاه خود را فراوان از مردم پنهان مدار، که پنهان بودن والیان، نمونه ای از تنگ خویی و کم اطلاعی در امور جامعه می باشد نهان شدن از رعیت، زمامداران را از دانستن آن چه بر آنان پوشیده است باز می دارد، پس کار بزرگ، اندک.

و کار اندک بزرگ جلوه می کند، زیبا زشت و زشت زیبا می نماید و باطل به لباس حق درآید، همانا زمامدار، آن چه را که مردم از او پوشیده دارند نمی داند و حق را نیز نشانه ای نباشد تا با آن راست از دروغ شناخته شود، و تو به هر حال یکی از آن دو نفر می باشی :

یا خود را برای جانبازی در راه حق آماده کردی پس نسبت به حق واجبی که باید پیردازی یا کار نیکی که باید انجام دهی ترسی نداری، پس چرا خود را پنهان می داری؟ و یا مردی بخیل و تنگ نظری، پس مردم چون تو را بنگرند، مایوس شده از درخواست کردن باز مانند.

با اینکه بسیاری از نیازمندیهای مردم رنجی برای تو نخواهد داشت، که شکایت از ستم دارند یا خواستار عدالتند، یا در خرید و فروش خواهان انصافند.

10 - اخلاق القياده مع الارقاب

ثم ان للوالی خاصه و بطانه، فیهم استتار و تطاول، و قله انصاف فی معامله، فاحسم ماده اولئک بقطع اسباب تلک الاحوال. و لا تقطعن لاحد من حاشیتک و حامتک قطیعه، و لا یطمعن منک فی اعتقاد عقده، تضر بمن یلیها من الناس، فی شرب او عمل مشترک، یحملون موونته علی غیرهم، فیکون مهنا ذلک لهم دونک، و عیبه علیک فی الدنیا و الاخره.

و الزم الحق من لزمه من القريب و البعيد، و كن في ذلك صابرا محتسبا، واقعا ذلك من فرابتك و خاصتك حيث وقع، و ابتغ عاقبته بما يتقل عليك منه، فان مغبه ذلك محموده.

و ان ظنت الرعيه بك حيفا فاصحر لهم بعدرك، و اعدل عنك ظنونهم باصحارك، فان في ذلك رياضه منك لنفسك، و رفقا برعيتك، و اعدارا تبلغ به حاجتك من تقويمهم على الحق.

10 - اخلاق رهبری با خویشاوندان

همانا زمامداران را خواص و نزدیکانی است که خودخواه و چپاولگرند، و در معاملات انصاف ندارند، ریشه ستمکاریشان را با بریدن، اسباب آن بخشکان و به هیچکدام از اطرافیان و خویشاوندان زمین را واگذار مکن و بگونه ای با آنان رفتار کن که قرار دادی به سودشان منعقد نگردد که به مردم زیان رساند، مانند آبیاری مزارع، یا زراعت مشترک، که هزینه های آن را بر دیگران تحمیل کنند، در آن صورت، سودش برای آنان و عیب و ننگش در دنیا و آخرت برای تو است.

حق را مال هر کس که باشد، نزدیک یا دور بپرداز و در این کار شکبیا باش، و این شکیبایی را به حساب خدا بگذار، گرچه اجرای حق مشکلاتی برای نزدیکانت فراهم آورد، تحمل سنگینی آن را به یاد قیامت بر خود هموار ساز و هرگاه رعیت بر تو بدگمان گردد، افشاگری نموده عذر خویش را آشکارا در میان بگذار، و با اینکار از بدگمانی نجاتشان ده که این کار ریاضتی برای خود سازی تو، و مهربانی کردن نسبت به رعیت است و این پوزش خواهی تو آنان را به حق و می دارد.

11 - اسلوب مواجهه الاعداء

و لا تدفعن صلحا دعاك اليه عدوك والله فيه رضى، فان فى الصلح دعه
لجنودك، وراحه من همومك، و امنا لبلادك، ولكن الحذر كل الحذر من عدوك
بعد صلحه، فان العدو ربما قارب ليتغفل فخذ بالحزم، و اتهم فى ذلك حسن
الظن.

و ان عقدت بينك و بين عدوك عقده، او البسته منك ذمه، فحط عهدك
بالوفاء، و اراع ذمتك بالامانه، و اجعل نفسك جنه دون ما اعطيت، فانه ليس من
فرائض الله شىء الناس اشد عليه اجتماعا، مع تفرق اهوائهم، و تشتت آرائهم من
تعظيم الوفاء بالعهود.

و قد لزم ذلك المشركون فيما بينهم دون المسلمين لما استولوا من عواقب
الغدر؛ فلا تغدرن بذمتك، و لا تخيسن بعهدك، و لا تختلن عدوك، فانه لا
يجترى على الله الا جاهل شقى.

و قد جعل الله عهده و ذمته امنا افضاه بين العباد برحمته، و حرىما يسكنون
الى منعه، و يستفيضون الى جواره.

فلا ادغال و لا مدالسه و لا خداع فيه، و لا تعقد عقدا تجوز فيه العلل، و لا
تعولن على لحن قول بعد، التاكيد و التوثقه، و لا يدعونك ضيق امر، لزمك فيه
عهد الله، الى طلب انفساخه بغير الحق، فان صبرك على ضيق امر ترجو انفراجه و
فضل عاقبته، خير من غدر تخاف تبعته، و ان تحيط بك من الله فيه طلبه، لا
تستقبل فيها دنياك و لا آخرتك.

11 - روش برخورد با دشمن

هرگز پیشنهاد صلح از طرف دشمن را که خشنودی خدا در آن است رد مکن، که آسایش رزمندگان و آرامش فکری تو و امنیت کشور در صلح تامین می‌گردد.

لکن زنهار! زنهار! از دشمن خود پس از آشتی کردن، زیرا گاهی دشمن نزدیک می‌شود، تا غافلگیر کند، پس دوراندیش باش، و خوشبینی خود را متهم کن.

حال اگر پیمانی بین تو و دشمن منعقد گردید، یا در پناه خود او را امان دادی، به عهد خویش وفادار باش، و آن چه بر عهده گرفتی امانت دار باش، و جان خود را سپر پیمان خود گردان زیرا هیچ یک از واجبات الهی همانند وفای به عهد نیست که همه مردم جهان با تمام اختلافاتی که در افکار و تمایلات دارند، در آن اتفاق نظر داشته باشند.

تا آنجا که مشرکین زمان جاهلیت به عهد و پیمانی که با مسلمانان داشتند وفادار بودند، زیرا که آینده ناگوار پیمان شکنی را آزمودند، پس هرگز پیمان شکن مباش، و در عهد خود خیانت مکن، و دشمن را فریب مده، زیرا کسی جز نادان بدکار، بر خدا گستاخی روا نمی‌دارد، خداوند عهد و پیمانی که با نام او شکل می‌گیرد با رحمت خود مایه آسایش بندگان، و پناهگاه امنی برای پناه آورندگان قرار داده است تا همگان به حریم امن آن روی بیاورند.

پس فساد، خیانت، فریب، در عهد و پیمان راه ندارد، مبادا قراردادی را امضاء کنی که در آن برای دغلكاری و فریب راههایی وجود دارد و پس از محکم کاری و دقت در قرارداد نامه دست از بهانه جویی بردار، مبادا مشکلات پیمانی که بر عهده ات قرار گرفته و خدا آن را بر گردنت نهاده، تو را به پیمان شکنی

و دارد، زیرا شکیبایی تو در مشکلات پیمانه که امید پیروزی در آینده را به همراه دارد، بهتر از پیمان شکنی است که از کیفر آن می ترسی و در دنیا و آخرت نمی توانی پاسخ گوی پیمان شکنی باشی.

12- تحذیرات

ایاک و الدماء و سفکها بغیر حلها، فانه لیس شیء ادنی لنقمه، و لا اعظم لتبعه، و لا احری بزوال نعمه، و انقطاع مده، من سفک الدماء بغیر حقها، الله سبحانه مبتدی بالحکم بین العباد، فیما تسافکوا من الدماء یوم القیامه؛ فلا تقوین سلطانک بسفک دم حرام.

فان ذلک مما یضعفه و یوهنه، بل یزیله و ینقله، و لا عذر لک عند الله و لا عندی فی قتل العمد، لان فیہ قود البدن، و ان ابتلیت بخطا و افرط علیک سوطک او سیفک او یدک بالعقبه؛ فان فی الکره فما فوقها مقتله، فلا تطمحن یک نحوه سلطانک عن ان تودی الی اولیاء المقتول حقهم.

12- هشدارها

اول - هشدار از خون ناحق

از خونریزی پرهیز و از خون ناحق پروا کن، که هیچ چیز همانند خون ناحق کیفر الهی را نزدیک، مجازات را بزرگ و نابودی نعمتها را سرعت و زوال حکومت را نزدیک نمی گرداند، و روز قیامت خدای سبحان قبل از رسیدگی اعمال بندگان، نسبت به خونهای ناحق ریخته شده داوری خواهد کرد، پس با ریختن خونی حرام، حکومت خود را تقویت مکن.

زیرا خون ناحق حکومت را سست و پست و بنیاد آن را برکنده به دیگری منتقل سازد، و تو، نه در نزد من، و نه در پیشگاه خداوند، عذری در خون ناحق نخواهی داشت چرا که کیفر آن قصاص است و از آن گریزی نیست، اگر به خطا

خون کسی ریختی، یا تازیانه یا شمشیر، یا دستت دچار تندروی شد، که گاه
مشتی سبب کشتن کسی می گردد، چه رسد به بیش از آن، مبادا غرور قدرت تو
را از پرداخت خونبها به بازماندگان مقتول باز دارد!

الثانی - تحذیر من الانانیه

و ایاک و الاعجاب بنفسک، و الثقة بما یعجبک منها، وحب الاطراء، فان ذلک
من اوثق فرص الشیطان فی نفسه لیمحق ما یکون من احسان المحسنین.

- دوم - هشدار از خودپسندی

مبادا هرگز! دچار خود پسندی گردی! و به خوبیهای خود اطمینان کنی، و
ستایش را دوست داشته باشی، که اینها همه از بهترین فرصتهای شیطان برای
هجوم آوردن به توست، و کردار نیک، نیکوکاران را نابود سازد.

الثالث - التحذیر من المن

و ایاک و المن علی رعیتک باحسانک، او التزید فیما کان من فعلک، او ان
تعدهم فتنبع موعدک بخلفک، فان المن یبطل الاحسان، و التزید یذهب بنور
الحق، و الخلف یوجب المقت عند الله و الناس - قال الله تعالی :
کبر مقتا عند الله تقولوا ما لا تفعلون.

- سوم - هشدار از منت گذاری

مبادا هرگز! با خدمتهایی که انجام دادی بر مردم منت گذاری، یا آن چه را
انجام داده ای بزرگ بشماری، یا مردم را وعده ای داده، سپس خلف وعده
نمایی، منت نهادن، پاداش نیکوکاری را از بین می برد و کاری را بزرگ
شمردن، نور حق را خاموش گرداند، و خلاف وعده عمل کردن، خشم خدا و
مردم را برمی انگیزاند که خدای بزرگ فرمود:

دشمنی بزرگ نزد خدا آن که بگویند و عمل نکنند (314)

الرابع - التحذير من العجله

و اياك و العجله بالامور قبل اوانها، او التسقط فيها عند امكانها، او اللحاجه فيها ادا تنكرت، او الوهن عنها اذا استوضحت، فضع كل امر موضعه، و اوقع كل امر موقعه.

- چهارم - هشدار از شتابزدگی

مبادا هرگز! در کاری که وقت آن فرا نرسیده شتاب کنی، یا کاری که وقت آن رسیده سستی ورزی، و یا در چیزی که روشن نیست ستیزه جویی نمایی و یا در کارهای روشن کوتاهی کنی، تلاش کن تا هر کاری را در جای خود، و در زمان مخصوص به خود انجام دهی.

الخامس - التحذير من طلب العناوين

و اياك و الاستثار بما الناس فيه اسوه، و التغابي عما تعنى به مما قد وضح للعيون، فانه ما خود منك لغيرك، و عما قليل تنكشف عنك اغطيه الامور، و ينتصف منك للمظلوم.

املک حمیه انفک، و سوره حدک و سطوه یدک، و غرب لسانک، و احترس من کل ذلک بکف البادره، و تاخیر السطوه، حتی یسکن غضبک فتملک الاختیار: و لن تحکم ذلک من نفسک حتی تكثر همومک بذكر المعاد الی ربک. و الواجب علیک ان تتذکر ما مضی لمن تقدمک من حکومه عادلہ، او سنه فاضلہ، او اثر عن نبینا ﷺ او فریضه فی کتاب الله فتقتدی بما شاهدت مما عملنا به فیها، و تجتهد لنفسک فی اتباع ما عهدت الیک فی عهدی هذا، و استوثقت بن من الحجج لنفسی علیک، لکیلا تكون لک عله عند تسرع نفسک الی هواها.

و انا اسال الله بسعه رحمته، و عظیم قدرته علی اعطاء کل رغبه، ان یوفقنی و ایاک لما فیہ رضاه من الاقامه علی العذر الواضح الیه و الی خلقه، مع حسن الثناء فی العباد، و جمیل الاثر فی البلاد، و تمام النعمه، و تضعیف الکرامه، و ان یختم لی و لک بالسعاده و الشهاده انا الیه راجعون، و السلام علی رسول الله ﷺ الطیبین الطاهرین، و سلم تسلیما کثیرا، و السلام.

- پنجم - هشدار از امتیاز خواهی

مبادا هرگز! در آن چه که با مردم مساوی امتیازی خواهی و از اموری که بر همه روشن است، غفلت نداشته باش، زیرا به هر حال نسبت به آن در برابر مردم مسئولی، و به زودی پرده از کارها یک سو رود، و انتقام ستمدیده از تو باز می گیرند، باد غرورت، جوشش خشم، تجاوز دستت، تندی زبانت، را در اختیار خود گیر، و با پرهیز از شتابزدگی، و فرو خوردن خشم خود را آرامش ده تا خشم فرو نشیند و اختیار نفس در دست تو باشد، و تو بر نفس مسلط نخواهی شد مگر با یاد فراوان قیامت و بازگشت به سوی خدا.

آن چه بر تو لازم است آن که، حکومت های دادگستر پیشین سنتهای با ارزش گذشتگان، روش های پسندیده رفتگان و آثار پیامبر ﷺ و واجباتی که در کتاب خداست، را همواره به یاد آوری، و به آن چه ما عمل کرده ایم پیروی کنی، و برای پیروی از فرامین این عهدنامه ای که برای تو نوشته ام، و با آن حجت را بر تو تمام کرده ام، تلاش کن، زیرا اگر نفس سرکشی کرد و بر تو چیره شد عذری نزد من نداشته باشی.

از خداوند بزرگ را رحمت گسترده و قدرت برترش در انجام تمام خواسته ها، درخواست می کنیم که به آن چه موجب خشنودی اوست ما و تو را موفق فرماید که نزد او و خلق او، دارای عذری روشن باشیم برخوردار از ستایش

بندگان، یادگار نیک در شهرها، رسیدن به همه نعمت ها و کرامت ها بوده، و
اینکه پایان عمر من و تو را به شهادت و رستگاری ختم فرماید که همانا ما به
سوی او باز می گردیم، با درود به پیامبر اسلام ﷺ و اهل بیت پاکیزه و پاک
او، درودی فراوان و پیوسته، با درود.

پی نوشت ها :

- 1- صحیفه نور، ج 14، ص 224
- 2- وصیت نامه الهی سیاسی امام خمینی (ره).
- 3- پیام نوروزی سال 1379 مقام معظم رهبری، حضرت آیه الله خامنه ای، روزنامه جمهوری اسلامی، 1379/1/7، ص 3.
- 4- محمد معین، فرهنگ فارسی، ذیل ماده سیاست.
- 5- المعجم الوسیط، ذیل ماده ساس.
- 6- مجمع البحرین، ذیل ماده ساس.
- 7- محمد معین، همان.
- 8- شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص 901.
- 9- مجمع البحرین، ذیل ماده ساس، محدث قمی، سفینه البحار، ذیل ماده حسن.
- 10- محدث قمی، سفینه البحار، ذیل ماده حسن.
- 11- کلینی، اصول کافی، ج 2، ص 5.
- 12- صحیفه نور، ج 5، ص 44.
- 13- امدی، غرر الحکم و دررالکلم، ذیل ماده سیاست.
- 14- فروغی، سیر حکمت در اروپا، فصل افلاطون، ج 2، ص 189.
- 15- کتاب سیاست، ارسطو، چاپ پنگوئن، ص 78.
- 16- ارسطو، سیاست، ص 132.
- 17- حسینی، یادنامه شهید بهشتی، ص 196.
- 18- صحیفه نور، ج 13، ص 216.
- 19- فصلنامه علوم سیاسی، شماره 11، مؤسسه آموزش عالی باقر العلوم، تابستان 76، ص 13.
- 20- همان، ص 16 17.
- 21- همان، ص 26 27.
- 22- محمد تقی جعفری، حکمت اصول سیاسی اسلام، بنیاد نهج البلاغه، ص 48.
- 23- محمد تقی جعفری، همان.

24- ای آزادی که لفظت، خوشبخت ترین لفظها و معنایت، بدبخت ترین معانی است. ای آزادی! چه زنجیرهای گرانباری که به نام تو به دست و پای انسان ها نبسته اند. علامه محمد تقی

جعفری

- 25- صحیفه نور، ج 13، ص 216.
- 26- همان، ج 13، ص 216.
- 27- همان، ج 1، ص 65.
- 28- همان، ج 2، ص 165.
- 29- همان، ج 9، ص 138.
- 30- امام خمینی، ولایت فقیه، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ص 9.
- 31- صحیفه نور، ج 21، ص 178.
- 32- وصیت نامه الهی سیاسی امام خمینی (ره).
- 33- وصیت نامه الهی سیاسی امام خمینی.
- 34- علامه طباطبایی، شیعه در اسلام، ص 41.
- 35- صحیفه نور، ج 20، ص 28 و 29.
- 36- امام خمینی قدس، ولایت فقیه، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ص 23.
- 37- صحیفه نور، ج 9، ص 136.
- 38- امام خمینی، همان، ص 26 و 32.
- 39- صحیفه نور، ج 10، ص 30.
- 40- امام خمینی علیه السلام، همان، ص 32 و 66.
- 41- صحیفه نور، ج 5، ص 44 و 217.
- 42- نهج البلاغه، نامه 28.
- 43- فلان و فلان یعنی ابابکر و عمر.
- 44- ابو سفیان و فرزندانسان در روز فتح مکه تسلیم شدند که پیامبر آنها را آزاد گذاشت خطاب به آنها فرمود اذهبوا فانتم الطلقاء.
- 45- علامه محمد تقی جعفری، حکمت اصول سیاسی اسلام، بنیاد نهج البلاغه، ص 101.
- 46- نامه 5/10 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 47- حکمت 437 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 48- آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ذیل ماده عدل.

- 49- اگر عهدی بست ملزم نیست وفا کند، می تواند عهد شکنی کند، می تواند فریب دهد
 وعده دروغ بدهد چرا که هدف که اثبات حکومت باشد، وسیله را توجیه می کند.
- 50- تاریخ طبری، ج 4، ص 124.
- 51- علامه طباطبایی، شیعه در اسلام، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه
 علمیه قم، ص 21.
- 52- نهج البلاغه، خطبه 126.
- 53- همان، خطبه 68.
- 54- خطبه 200 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 55- صحیفه نور، ج 13، ص 216.
- 56- نامه 122/53 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 57- محمد معین، فرهنگ فارسی ذیل ماده حکم.
- 58- آقای، علی بابایی، فرهنگ علوم سیاسی، ج 1، ص 303.
- 59- بهمن آقای، علیرضا علی بابایی، فرهنگ علوم سیاسی، ج 1، ص 245.
- 60- همان، ص 245.
- 61- غلامرضا علی بابایی، فرهنگ اصطلاحات روابط بین الملل، ماده حکومت.
- 62- حیدرعلی قلمداران، حکومت اسلامی، ص 6.
- 63- خداوندان اندیشه سیاسی، ج 2، ص 389.
- 64- نامه نهج البلاغه معجم المفهرس
- 65- جمال الدین محمد خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، ج 2، ص 604.
- 66- نهج البلاغه، نامه 53.
- 67- نامه 13/53 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 68- خطبه 23/192 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 69- نامه 8/53 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 70- شهید مطهری، سیری در نهج البلاغه، انتشارات صدرا، ص 127 128.
- 71- نهج البلاغه، حکمت 332.
- 72- خداوندان اندیشه سیاسی، ج 2، ص 389.
- 73- ارسطو، سیاست، ترجمه احمد آرام، ص 96.
- 74- خطبه 40 نهج البلاغه معجم المفهرس

- 75- کنز العمال ج 5، ص 751، باب دوم از کتاب خلافت، حدیث 1286.
- 76- ابن ابی شیبہ المصنف، ج 15، ص 328، کتاب الجهل، حدیث 119777.
- 77- کنز العمال، ج 6، ص 39، باب 1، کتاب الاماره، حدیث 4755.
- 78- عبدالواحد امدی، غررالحکم و دررالکم، ج 6، ص 236، شماره 10109.
- 79- علامه مجلسی، بحار الانوار، ج 72، ص 359.
- 80- عبدالواحد امدی، غرر، ج 2، ص 439، حدیث 32005.
- 81- علامه مجلسی، بحار الانوار، چاپ جدید (110 جلدی)، ج 6، ص 60 و همچنین : امام خمینی، شوون و اختیارات ولی فقیه، ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع، وزارت ارشاد اسلامی، ص 25 و 26.
- 82- امام خمینی، ولایت فقیه، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص 17 32.
- 83- شهید مطهری، سیری در نهج البلاغه، نشر صدرا، ص 106 105.
- 84- علی اکبر علیخانی، توسعه سیاسی، سازمان تبلیغات اسلامی، ص 234.
- 85- خطبه 33 نهج البلاغه، معجم المفهرس
- 86- ذی قار، محلی است در نزدیکی شهر بصره، که در گذشته جنگ مسلمانان با ایران نیز آنجا صورت گرفت.
- 87- خطبه 16/3 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 88- خطبه 3/131 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 89- خطبه 3/205 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 90- شهید مطهری، سیری در نهج البلاغه، نشر صدرا، ص 128.
- 91- مرحوم طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه 58 سوره نساء.
- 92- علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ذیل آیه 58 سوره نساء.
- 93- نهج البلاغه، نامه 53.
- 94- نهج البلاغه، نامه 50.
- 95- خطبه 216 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 96- سوره 10، آیه 99
- 97- خطبه 14/216 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 98- نامه 2/50 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 99- خطبه 34 نهج البلاغه معجم المفهرس

- 100- حسین بشریه، جامعه شناسی سیاسی، چاپ دوم، تهران، نشر نی، ص 63 60.
- 101- مائده، 55 و 56.
- 102- مائده، 3.
- 103- خطبه 6/152 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 104- نهج البلاغه، خطبه 3.
- 105- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، انتشارات اسماعیلیان، ج 9، ص 306 307.
- 106- نهج البلاغه، خطبه 6.
- 107- مطهری، سیری در نهج البلاغه، انتشارات صدرا، ص 147.
- 108- سید ابن طاوس، کشف المحجبه، ص 180.
- 109- بحرانی عوالم العلوم، ج 15، ص 319.
- 110- بحرانی عوالم العلوم، ج 15، ص 226.
- 111- نهج البلاغه، خطبه 3.
- 112- نهج البلاغه، خطبه 205.
- 113- محمد سروش محلاتی، مقاله ولایت باطنی و ولایت ظاهری، کتاب امام خمینی، حکومت اسلامی، ناشر مؤ سسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص 392.
- 114- خطبه 92 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 115- شکی نیست که امام علی علیه السلام از طرف خدا به امامت منصوب شد و 120 هزار حاجی از سراسر بلاد اسلامی در غدیر خم به امر خدا و ابلاغ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با امام بیعت کردند. اما پس از 25 سال انحراف سیاسی مردم در خلافت آن سه نفر، و تغییر ارزشها، در حال اتمام حجت است که می فرماید: مرا بگذارید یعنی شما تحمل حکومت عدل را ندارید.
- 116- خطبه 1/173 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 117- حجهم و جمعتهم البحار.
- 118- و فی البحار... کیف الحکم فی هذا و ان اول ما ینبغی.
- 119- کتاب سلیم بن قیس، ص 182 و علامه مجلسی، بحار الانوار، ج 8، ص 555.
- 120- آیه الله مؤ من، دین و مشاکت سیاسی، فصلنامه علمی پژوهشی علوم سیاسی، سال دوم، شماره 7، زمستان 78، ص 16 17.
- 121- در کتاب امام خمینی و حکومت اسلامی، جلد دوم مقاله ای از ابن جانب در این رابطه به چاپ رسیده است.

- 122- تفسیر برهان، ج 2، ص 38، تفسیر المیزان، مترجم، ج 8، ص 372.
- 123- مفردات راغب، ص 66.
- 124- لسان العرب، ج 8، ص 26.
- 125- ممتحنه، 12.
- 126- فتح، 18.
- 127- فتح، 10.
- 128- نور الثقلین، ج 5، ص 307.
- 129- علامه طبرسی، احتجاج، ج 1، ص 41 42.
- 130- آیه الله هادی معرفت، ولایت فقیه، موسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، ص 86 85
- 131- رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، سیره رسول خدا (ص)، سازمان چاپ و انتشارات، ص 342.
- 132- خطبه 4/137 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 133- نامه 54 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 134- نامه 6 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 135- نامه 3/7 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 136- خطبه 229 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 137- خطبه 73 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 138- چهار فرزند مروان که به خلافت رسیدند:
- 1 عبدالمملک مروان : حاکم مطلق العنان امت اسلامی بود.
- 2 عبدالعزیز: که حاکم مصر شد.
- 3 بشر بن مروان : حاکم عراق شد.
- 4 محمد بن مروان که حاکم الجزیره گردید.
- 139- خطبه 136 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 140- رجوع شود به کتاب امام خمینی و حکومت اسلامی، جلد دوم مقاله ای از اینجانب در این رابطه چاپ شده است و همچنین رساله پایان نامه دوره کارشناسی ارشد علوم سیاسی اینجانب در دانشگاه شهید بهشتی تهران.
- 141- سوره حدید، آیه 24.

- 142- عبدالکریم بن محمد مجتبی قزوینی، بقاء و زوال دولت، به کوشش رسول جعفریان، ص 98 و 100 و 112.
- 143- عبدالواحد امدی، غرر الحکم و دررالکلم، ذیل واژه عدل.
- 144- عبدالواحد امدی، غررالحکم و دررالکلم، ذیل واژه عدل.
- 145- نهج البلاغه، خطبه 15.
- 146- خطبه 16/3 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 147- خطبه 2/16 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 148- نامه 71/53 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 149- نهج البلاغه، نامه 53.
- 150- خطبه 224 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 151- نوشتند که اشعث بن قیس بود.
- 152- حکمت 437 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 153- شهید مرتضی مطهری، سیری در نهج البلاغه، چاپ صدرا، ص 11 و 13.
- 154- خطبه 126 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 155- پیام نوروزی سال 1379 مقام معظم رهبری، حضرت آیت الله خامنه ای، روزنامه جمهوری اسلامی، 1379/1/7، ص 3.
- 156- سوره آل عمران، آیه 103.
- 157- شیخ محمد عبده، تفسیر المنار، جلد 4، ص 20.
- 158- شیخ طوسی، تفسیر تبيان، ج 2، ص 545.
- 159- علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، مؤسسه مطبوعاتی دارالعلم، ج 6، ص 280.
- 160- علامه طباطبایی، همان، ص 3 و 282.
- 161- سوره آل عمران، آیه 105.
- 162- سوره انعام، آیه 159.
- 163- سوره انعام، آیه 153.
- 164- سوره انفاق، آیه 47.
- 165- علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، مؤسسه مطبوعاتی دارالعلم، ج 17، ص 151، ذیل آیه 47 انفال.
- 166- سید قطب فی ظلال القرآن، ج 4، ص 26.

167- نساء / 59

168- مهدوی کنی، وحدت روز پیروزی و تداوم انقلاب، کتاب وحدت، وزارت ارشاد اسلامی، ص 40 41.

169- حجرات / 13.

170- نهج الفصاحه، مترجم و فراهم آورنده ابوالقاسم پاینده، سازمان انتشارات جاویدان، کلام 1139

171- صحیح مسلم، ج 3، ص 148، کتال الاماره، باب حکم من فرق امر المسلمین و هو مجتمع.

172- محمد بن الحسن الحر العاملی، وسائل الشیعه، موسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث، ج 5، ص 377، ابواب نماز جماعت، باب 2، حدیث 16.

173- جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ج 1، ناشر مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ص 462.

174- تاریخ طبری، ج 3، ص 149 و سیره ابن هشام، ج 4، ص 274.

175- انفال / 24.

176- آل عمران / 103.

177- نهج البلاغه، خطبه 96.

178- خطبه 231 نهج البلاغه معجم المفهرس

179- خطبه 41/1 نهج البلاغه معجم المفهرس

180- نامه 62 نهج البلاغه معجم المفهرس

181- خطبه 4/3 نهج البلاغه معجم المفهرس

182- ابابکر در جمادی الاخر سال 13 هجری و عمر در ذی الحجه سال 23 هجری از دنیا رفت.

183- نهج البلاغه، خطبه 73.

184- عبدالمتعال صعیدی، استاد دانشگاه الازهر به نقل از کتاب وحدت، گردآوری و تنظیم اداره پژوهش و نگارش وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، آذر ماه 1362، ص 131 132.

185- خطبه 162 نهج البلاغه معجم المفهرس

186- خطبه 80/192 نهج البلاغه معجم المفهرس

187- خطبه 2/25 نهج البلاغه معجم المفهرس

188- نهج البلاغه، حکمت 252.

- 189- علامه طبرسي، الاحتجاج، ج 1، ص 258.
- 190- خطبه 6/216 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 191- نهج البلاغه، خطبه 146.
- 192- كليني، كافي، ج 1، ص 200، كتاب الحجه باب نادر جامع الامام.
- 193- خطبه 7/127 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 194- بقره، 191.
- 195- بقره / 129.
- 196- بقره / 126.
- 197- طبقات الكبرى، ج 1، ص 149.
- 198- آل عمران / 17.
- 199- عنكبوت / 67.
- 200- قصص / 57.
- 201- نمل / 112.
- 202- قريش / 4.
- 203- رسائل جاحظ، ج 1، ص 188.
- 204- تين / 3.
- 205- حجر / 146.
- 206- دخان / 55.
- 207- خطبه 1/40 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 208- خطبه 3/131 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 209- خطبه 106 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 210- خطبه 22/216 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 211- نامه 35 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 212- نامه 95/53 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 213- نامه 65/53 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 214- خطبه 27 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 215- نهج البلاغه، خطبه 27.
- 216- نهج البلاغه، نامه 53.

- 217- نامه 133/53 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 218- امام خمینی، ولایت فقیه، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام ص 3 و 4.
- 219- امام خمینی، همان، ص 5 و 6.
- 220- امام خمینی، همان، ص 14.
- 221- امام خمینی، همان، ص 14.
- 222- امام خمینی، همان، ص 6.
- 223- همان، ص 18 و 19.
- 224- همان، ص 30.
- 225- سوره حج، آیه 41.
- 226- نامه 117/53 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 227- توبه / 103.
- 228- توبه / 60.
- 229- محمد بن الحسن الحر العاملی، وسائل الشیعه، دارالفکر، ج 6، ص 34، باب 2 از ابواب
ما یجب فیه
- 230- محمد بن الحسن الحر العاملی، همان، ج 8، ص 15، باب 5 وجوب حج، حدیث 1.
- 231- خطبه 50/1 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 232- آل عمران آیه 97.
- 233- نهج البلاغه، نامه 67.
- 234- انفال / 65.
- 235- توبه / 73.
- 236- محمد بن الحسن الحر العاملی، وسائل الشیعه، ج 11، ص 9، باب 1 از ابواب جهاد،
حدیث
- 237- انفال / 60.
- 238- آیه الله منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، نشر تفکر، ص 26.
- 239- همان، ص 238.
- 240- همان، ص 218.
- 241- نهج البلاغه، نامه 53.
- 242- نهج البلاغه، حکمت 31.

- 243- نهج البلاغه، حکمت 374.
- 244- حج، 4.
- 245- حکمت 374 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 246- نفته یعنی آب دهانی که آن را تف می کنند.
- 247- شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج 6، ص 180، باب امر به معروف و نهی از منکر، حدیث 21
- 248- مستدرک، 432/2، آداب تجارت، باب 3، حدیث 4، دعائم الاسلام 538/2 کتاب آداب القضاة، حدیث 1613.
- 249- نهج البلاغه، خطبه 131.
- 250- نهج البلاغه، نامه 53.
- 251- علامه مجلسی، بحار الانوار، ج 4، ص 327.
- 252- نامه 78/53 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 253- محمد بن الحسن الحر العاملی، وسائل الشیعه، دارالفکر، ج 13، ص 195.
- 254- نهج البلاغه، خطبه 34.
- 255- نهج البلاغه، خطبه 104.
- 256- نهج البلاغه، نامه 53.
- 257- نامه 75/53 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 258- نامه 48/53 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 259- نامه 101/53 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 260- نامه 109/53 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 261- نامه 56/53 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 262- نامه 45 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 263- پس از فتح خیبر دیگر یهودیان آن سامان با رسول خدا ﷺ صلح کردند و باغات فدک را به آنحضرت بخشیدند، و رسول خدا ﷺ آن را به فاطمه زهرا علیها السلام اهداء فرمود و سندی برای آن تنظیم کرد و 5 سال در حیات پیامبر ﷺ در دست فاطمه علیها السلام قرار داشت اما در حکومت ابابکر آن را غصب کردند. (به کتاب فرهنگ سخنان فاطمه علیها السلام حرف ف، فدک مراجعه کنید).
- 264- جمعه، 2.

- 265- بقره، 151.
- 266- نهج البلاغه، خطبه 34.
- 267- جمال الدين محمد خوانساری با شرح غررالحکم و دررالکلم، چاپ دانشگاه تهران، ج 6، ص 39
- 268- نهج البلاغه، نامه 43.
- 269- نهج البلاغه، خطبه 105.
- 270- ابن ابی الحديد معتزلی، شرح نهج البلاغه، دار احیاء التراث العربی، ج 2، ص 258.
- 271- نهج البلاغه، خطبه 238.
- 272- خطبه 25/182 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 273- حکمت 73 نهج البلاغه معجم المفهرس.
- 274- نهج البلاغه، خطبه 175.
- 275- نهج البلاغه، خطبه 208.
- 276- احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، دارالفکر، ج 2، ص 390.
- 277- نهج البلاغه، خطبه 69.
- 278- حکمت 405 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 279- خطبه 4/2 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 280- خطبه 72 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 281- ابن ابی الحديد معتزلی، شرح نهج البلاغه، داراحیاء التراث العربی، ج 20، ص 279.
- 282- نهج البلاغه، حکمت 70.
- 283- حکمه 108 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 284- نهج البلاغه، خطبه 16.
- 285- نهج البلاغه، خطبه 222.
- 286- نهج البلاغه، حکمت 33.
- 287- نهج البلاغه، نامه 21.
- 288- نهج البلاغه، نامه 53.
- 289- نامه 19 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 290- نهج البلاغه، خطبه 120.
- 291- عبدالواحد امدی، غررالحکم و دررالکلم، ج 2، ص 20.

- 292- خطبه 6/127 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 293- نهج البلاغه، حکمت 117.
- 294- نهج البلاغه، حکمت 109.
- 295- دیوان امام علی علیه السلام، ص 232.
- 296- جمال الدین محمد خوانساری، شرح غررالحکم، چاپ دانشگاه تهران، ج 4، ص 52.
- 297- جمال الدین محمد خوانساری، همان، ج 5، ص 266.
- 298- جمال الدین محمد خوانساری، همان، ج 1، ص 74.
- 299- نهج البلاغه، خطبه 94.
- 300- نساء، 58.
- 301- مائده، 42.
- 302- ص / 26.
- 303- محمد بن الحسن الحر العاملی، وسائل الشیعه، ج 18، ص 7، باب 3 از ابواب صفات قاضی، حدیث 3
- 304- محمد بن الحسن الحر العاملی، همان، ج 8، ص 338، باب 28 از ابواب مقدمات حدود، حدیث 1
- 305- مستدرک، 220/3، باب 25 از ابواب مقدمات حدود، حدیث 1.
- 306- نساء / 135.
- 307- نامه 65/53 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 308- خطبه 17 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 309- سنن ترمزی 438/2، ابواب حدود باب 2، حدیث 447.
- 310- بحار الانوار 56/41 تاریخ امیر المومنین علیه السلام باب 105، حدیث 6.
- 311- محمد بن حسن الحر العاملی، وسایل الشیعه 155/18، ابواب آداب قاضی، باب 1، حدیث 1.
- 312- یوسف، آیه 53.
- 313- نساء، آیه 59.
- 314- صف آیه 3.

فهرست مطالب

پیش گفتار	2
فصل اول : سیاست	6
1. معنای سیاست	6
2. تعریف اصطلاحی سیاست	8
3. سیاست در نهج البلاغه	14
فصل دوم : حکومت	22
1. مفهوم حکومت	22
2. ضرورت حکومت	29
3. جایگاه حکومت	38
4. بیعت	68
فصل سوم : حکومت و وظایف آن	79
1. حکومت و عدالت	79
2. حکومت و وحدت	90
قرآن و وحدت	92
علی <small>علیه السلام</small> و وحدت	103
3- حکومت و امنیت	127
4- حکومت و اجرای شریعت	145
حکومت و نماز	150
5- حکومت و معیشت	163
6- حکومت و تعلیم و تربیت	178

194.....	7- حکومت و قضاوت
205.....	ضمیمه : نامه 53 نهج البلاغه
205.....	نامه 53
205.....	1- ضروره بناء الذات
206.....	1- ضرورت خودسازی
207.....	2- اخلاق القيادة
208.....	2- اخلاق رهبری (روش برخورد با مردم)
209.....	3- التجنب من الغرور و الانانيه
209.....	3- پرهیز از غرور و خودپسندی
210.....	4- كيفيه جلب رضا العامه او رضا الخاصه
210.....	4- مردم گرایی، حق گرایی
211.....	5- ضروره حفظ السر
211.....	5- ضرورت رازداری
211.....	6- المشوره و مكانها الصحيح
212.....	6- جایگاه صحیح مشورت
213.....	7- القيادة و الروابط الاجتماعيه
214.....	7- اصول روابط اجتماعی رهبران
215.....	8- التعرفه بالطبقات الاجتماعيه
216.....	8- شناخت اقشار گوناگون اجتماعی
217.....	الاول - افضل العسكريين
218.....	اول - سیمای نظامیان
220.....	الثاني - افضل القضاة
221.....	دوم - سیمای قضات و داوران
222.....	الثالث - افضل المسؤولين

- 222..... سوم - سیمای کارگزاران دولتی
- 223..... الرابع - صفات الدافعين للزكاه
- 224..... چهارم - سیمای مالیات دهندگان
- 225..... الخامس - افضل الكتاب
- 225..... پنجم - سیمای نویسندگان و منشیان
- 226..... السادس - التجار و اصحاب الصنائع
- 227..... ششم - سیمای بازرگانان و صاحبان صنایع
- 228..... السابع - المحرومون
- 229..... هفتم - سیمای محرومان و مستضعفان
- 231..... 9- الاخلاق الخاصه للوالی
- 232..... 9- اخلاق اختصاصی رهبری
- 233..... 10 - اخلاق القيادة مع الارقاب
- 234..... 10 - اخلاق رهبری با خویشاوندان
- 235..... 11 - اسلوب مواجهه الاعداء
- 236..... 11 - روش برخورد با دشمن
- 237..... 12- تحذيرات
- 237..... 12- هشدارها
- 237..... اول - هشدار از خون ناحق
- 238..... الثانى - تحذير من الانانيه
- 238..... دوم - هشدار از خودپسندی
- 238..... الثالث - التحذير من المن
- 238..... سوم - هشدار از منت گذاری
- 239..... الرابع - التحذير من العجله
- 239..... چهارم - هشدار از شتابزدگی
- 239..... الخامس - التحذير من طلب العناوين

240.....	- پنجم - هشدار از امتیاز خواهی
242.....	پی نوشت ها :
255.....	فهرست مطالب